



سال بیست و یکم، بهمن و اسفند ۱۳۹۶

* اندیشه‌ها

- بررسی علمی و کاربردی موضوع «قصاص»... (حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد مصدق)..... ۳
- بررسی مقررات جدید هیئت‌های انضباطی نیروهای مسلح... (محمدرضا یزدانیان)..... ۱۰
- شیوه‌های دادرسی پیامبر اعظم (ص) و ارائه ویژگی‌های آن... (پریسادر گاهزاده، محمددر گاهزاده)..... ۱۹
- تملك غير مجاز اراضی عمومی و ملی (زمین خواری)... (ابوالفضل عامری شهرابی)..... ۲۸
- ارزیابی اجمالی مقررات قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۹۲... (رضا دانش نیا)..... ۳۶
- بررسی حق حریم خصوصی و تعارض آن با مصالح اجتماعی (مریم اکبری)..... ۴۵
- مسئولیت انتظامی قضات در صورت نقض حقوق متهم (میترا دهقولی)..... ۵۱
- جریان قاعده اعراض در حقوق ایران (علی احمدیان)..... ۵۸

* رویه قضایی

- آرای وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور..... ۶۵
- نظرات مشورتی اداره‌ی حقوقی قوه قضاییه..... ۷۲
- نظرات مشورتی اداره‌ی حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح..... ۷۴

* حقوق برای همه

- با داوطلبان آزمون‌های حقوقی - قضایی..... ۷۶
- آشنایی با حقوق شهروندی..... ۷۸
- اگر شما قاضی این پرونده بودید، چگونه رأی می دادید؟..... ۸۰
- جدول (اصغر فراهانی)..... ۸۱

* فرهنگی

- در مسیر سبز انتظار فرج..... ۸۲
- الگوهای رفتاری امام علی (ع) و نظارت مردمی..... ۸۴
- داستان: «تاوان» (فاطمه مقدسی)..... ۸۶

صاحب امتیاز:

سازمان قضایی نیروهای مسلح

مدیر مسئول و سردبیر: دکتر محمد مصدق

مدیر اجرایی: حمید اسماعیل زاده

ویراستار علمی و ادبی: دکتر فرخزاد جهانی

امور مشترکین و توزیع: زهرا پهلوان

امور رایانه و مقالات: فاطمه ضیائی

گرافیک: سید حشمت الله پناهی

توزیع، لیتوگرافی و چاپ: ایرانچاپ

آراء نویسندگان الزاماً دیدگاه مجله نیست.

دادرسی مجاز به تلخیص مقالات است.

نقل و برداشت مطالب با ذکر منبع بلامانع است.

مقالات رسیده مسترد نمی شود.

مقالات ارسالی تایپ شده باشد.

آدرس: تهران، خیابان شریعتی، نرسیده به چهارراه

شهید قدوسی (قصر)، سازمان قضایی نیروهای مسلح

صندوق پستی ۱۳۱۵ - ۱۶۷۶۵

تلفن دفتر مرکزی: ۸۲۹۰۲۵۷۷ - ۸۸۴۷۲۳۸۰

دورنگار: ۸۲۹۰۲۵۷۸

WWW.IMJ.ir

E-mail: dadrasi2010@Yahoo.com

* آیت الله محمد یزدی

* حجت الاسلام والمسلمین شکرالله بهرامی

* حجت الاسلام والمسلمین محمد کاظم بهرامی

* حجت الاسلام والمسلمین محمد نیازی

* حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد مصدق

* حجت الاسلام والمسلمین احمد شفیعی

* حجت الاسلام والمسلمین علی شوشتری

* جناب آقای محمود صفری

* دکتر حسین میر محمد صادقی

* دکتر سید محمد حسینی

* دکتر محمد جواد صفار

* دکتر سام سواد کوهی فر

* دکتر حمید دلیر

* دکتر جعفر صادق منش

* دکتر محمد رضا یزدانیان

اعضای هیئت تحریر

به جای سر مقاله

آسیب شناسی انقلاب از دیدگاه مقام معظم رهبری

به هوایی است؛ نه خبر، این جوری نیست. بلکه نظام اداره‌ی کشور محترم است، قانون اساسی محترم است، باید همه‌ی اصول قانون اساسی رعایت بشود؛ انقلاب در این قالب ریخته شده است، [لذا] این قالب بایستی محترم نگه داشته شود؛ این لازم است. این هم که ما خیال کنیم انقلاب بدون نظام معنی می‌دهد، یک خطای دیگری است که از آن طرف، بعضی تصور می‌کنند انسان باید به همه چیز، به همه‌ی حوادث، به همه‌ی بخش‌های نظام اسلامی زبان اعتراض و انتقاد و مانند اینها پیدا کند به اسم انقلاب؛ نه این [صحیح] نیست. انقلاب یعنی نظام انقلابی؛ این نظام اسلامی، همین نظام امت و امامت، نظام مردم‌سالاری دینی باید باشد با هدف‌های انقلاب، با حرکت انقلابی، با جهت‌گیری انقلاب؛ این باید اتفاق بیفتد. خوب خوشبختانه ما [افراد] انقلابی کم نداریم و در بین آحاد مردم، انقلاب بحمدالله سکه‌ی رایج است؛ در بین مدیران هم کم نیستند کسانی که به معنای واقعی کلمه طرفدار انقلاب‌اند. این حساسیت‌ها نباید از بین برود.

بنده در یکی از سفرها در زمان ریاست جمهوری، رفتم در یکی از کشورهای آفریقایی. چند سالی - مثلاً هفت، هشت، ده سال - از پیروزی انقلاب در آن کشور گذشته بود؛ این مرد رئیس دولت، یک سیاه‌پوستی بود که رهبر انقلاب و فرمانده انقلاب و حالا هم رئیس دولت بود. من دیدم این رئیس کشور که میزبان ما بود، رفتارش در همان کشور خودش مثل رفتار آن ژنرال پرتغالی‌ای است که قبل از انقلاب اینها بر این کشور حکومت می‌کرده؛ رفتار، همان رفتار است. ظاهر این کشور، سابقه‌ی استعمار اسپانیا یا پرتغال را داشت؛ طبعاً یک سیاستمدار نظامی پرتغالی بر این کشور سال‌ها حکومت می‌کرده، حالا این آقای که رئیس انقلاب است رفتارش مثل رفتار او است! خوب این چه انقلابی است؟ نگاهش به مردم، نگاهش به دوروبری‌ها، برخوردش با مخاطبین [همان جور بود]. جمهوری اسلامی از این حالت دور است؛ بحمدالله تاکنون دور بوده، بعد از این هم دور خواهد بود. اشرافی‌گری مسئولان، امتیاز طلبی مسئولان، بی‌مبالاتی به بیت‌المال، بی‌اعتنایی به طبقه‌ی مستضعف، اینها حرکت‌های ضد انقلابی است. همه‌ی تشکیلات نظام بایستی با نگاه به اهداف انقلاب حرکت بکنند...». این بیانات در عین تأکید بر ضرورت حفظ روحیه انقلابی توأم با قانون‌مداری و مخالفت با قانون‌شکنی، آحاد ملت، نخبگان، مدیران و مسئولان را متوجه ضرورت حفظ اصول و ارزش‌های انقلاب، توجه به خدمت به مردم و پرهیز از روحیه تجمل و اشرافی‌گری می‌نماید. تردیدی نیست که عمل به این اصول موجب از بین رفتن فساد و تبعیض و جلب رضایت و آرامش عمومی و تحقق اهداف انقلاب خواهد شد.

رهبر انقلاب اسلامی در برهه‌های مختلف تاریخی و به مناسبت‌های مختلف دغدغه‌های خود را در خصوص انقلاب اسلامی ایران مطرح کرده‌اند. ذکر تمام دیدگاه‌های معظم‌له در دوره‌های مختلف در این مقال نمی‌گنجد. در این فرصت فقط آخرین دیدگاه‌های ایشان در دیدار با مردم تبریز در روز یکشنبه ۲۹ بهمن‌ماه ۱۳۹۶ ذکر می‌گردد. ایشان فرمودند:

«...یکی از مهم‌ترین آفت‌های همه‌ی انقلاب‌ها ارتجاع است. ارتجاع یعنی چه؟ یعنی این حرکتی که انقلاب شروع کرده بود و ملت داشتند در این مسیر با نیروی انقلابی و با سرعت حرکت می‌کردند، در یک جاهایی سست بشوند، بعد متوقف بشوند، بعد برگردند؛ این ارتجاع است، ارتجاع یعنی برگشت. همه‌ی انقلاب‌های بزرگ تاریخ که ما آنها را می‌شناسیم - مثل انقلاب فرانسه، مثل انقلاب روسیه و انقلاب‌هایی که در کشورهای آفریقا و آمریکای لاتین و جاهای دیگر اتفاق افتاد - تقریباً بدون استثنا در سال‌های اول عمر خودشان به این بلایه دچار شدند؛ اینکه چهل سال بگذرد و شعارهای انقلاب دست نخورد، تکان نخورد، در هیچ کدام از این انقلاب‌ها وجود ندارد. ما توانستیم این شعارها را حفظ کنیم. اما خطرناک است؛ من وظیفه دارم خطر را به مردم عزیزمان بگویم. ما اگر به سمت اشرافی‌گری حرکت کردیم، این رفتن به سمت ارتجاع است؛ اگر به جای توجه به طبقه‌ی ضعیف، دل سپرده‌ی طبقات مرفه و زیاده‌خواه در کشور شدیم، این حرکت به سمت ارتجاع است؛ اگر به جای تکیه‌ی به مردم به خارجی‌ها تکیه کردیم، امیدمان را به بیگانه‌ها بستیم، این حرکت در سمت ارتجاع است؛ این نباید اتفاق بیفتد. نخبگان جامعه باید حواسشان باشد، مدیران جامعه باید حواسشان باشد. مدیران کشور باید به شدت مراقبت کنند، مردم هم نگاه کنند، با حساسیت دنبال کنند رفتار ماها را، رفتار مدیران را؛ با حساسیت. ارتجاع چیز خطرناکی است. ارتجاع وقتی اتفاق می‌افتد، معنایش این است که همان آدم‌های انقلابی سابق سر کارند اما خط را عوض کرده‌اند، راه را عوض کرده‌اند؛ کأنه انقلاب شده بود برای اینکه آنها بروند و ما بیایم سر کار! برای این [کار] که انقلاب نشد؛ انقلاب یعنی دگرگونی، انقلاب یعنی تغییر مسیر، انقلاب یعنی یک هدف‌های والایی را در نظر گرفتن و به سوی آنها حرکت کردن؛ اگر از این هدف‌ها فراموش کردیم، دیگر انقلاب نیست. بعضی خیال می‌کنند انقلاب فقط سال ۵۷ بود و تمام شد؛ این خطا است. انقلاب در سال ۵۷ شروع شد، نه اینکه تمام شد؛ آغاز تغییر، آغاز حرکت اصلاحی در جامعه در سال ۵۷ اتفاق افتاد، در بیست و دوم بهمن اتفاق افتاد و آنجا شروع شد؛ به تدریج این حرکت باید عمیق‌تر، وسیع‌تر، گسترده‌تر و خردمندانه‌تر ادامه پیدا کند، نه اینکه متوقف بشود. این جور نباشد که اگر گفتیم فلانی انقلابی است، از او برداشت منفی بشود؛ یا [اگر گفتیم] فلانی انقلابی است یعنی آدم غیر متفکری است، مثلاً آدم سر

بررسی علمی و کاربردی موضوع «قصاص» از منظر قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)

حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد مصدق، مدرس دانشگاه و معاون اول دادستان کل کشور
امیر حسین مصدق، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم شناسی



سلسله مقالاتی که تاکنون در مجله دادرسی از این مؤلف به رشته‌ی تحریر در آمده است،
شرح مواد قانونی مربوط به کتاب حدود بوده و از این شماره به بعد، مباحث مربوط به کتاب قصاص را مطرح خواهیم کرد.

مقدمه

قتل به عنوان مصداق بارز جرایم خشونت آمیز مطرح است و به همین جهت از قدیم الایام در همه‌ی نظام‌های حقوقی دنیا برای مرتکب این جرم، مجازات سنگینی پیش‌بینی شده است. در قانون حمورابی به عنوان قدیمی‌ترین قانون مدون بشر که سابقه چهار هزار ساله دارد، برای مرتکب قتل، به علت قباحت و زشتی رفتار وی مجازات سنگینی از جمله قصاص، رعایت تساوی در مقابله به مثل و نیز پرداخت دیه به عنوان جزای نقدی پیش‌بینی شده است به طوری که چنین نقل شده است: «اگر کسی دختری را می‌کشت با خودش کاری نداشتند بلکه دخترش را به قتل می‌رساندند».^(۱) و به همین جهت وقتی به قوانین کشورهای مختلف نگاه می‌کنیم می‌بینیم در اکثر کشورها قبل از لغو مجازات اعدام، برای مرتکب این جرم، مجازات اعدام پیش‌بینی شده است. به عنوان مثال در انگلستان و آلمان قبل از سال ۱۹۶۵ برای مرتکب این جرم، مجازات اعدام پیش‌بینی شده بود ولیکن از آن سال به بعد مجازات اعدام لغو گردیده و مجازات حبس ابد جایگزین آن شده است. در برخی از کشورها نظیر فرانسه برای مرتکب این جرم، حبس طولی‌المدت پیش‌بینی شده است. هر چند که قانون گذار، قتل را تعریف نکرده است ولیکن حقوقدانان در مقام تعریف قتل تعاریف متعددی ارائه داده‌اند، از جمله یکی از حقوقدانان کیفری، در مقام برگردان فارسی یک تعریف فرانسوی معروف از قتل،^(۲) چنین عنوان داشته است: «قتل (عمدی) عبارت است از سلب ارادی حیات از شخص زنده به وسیله شخص دیگر، بدون مجوز قانونی».^(۳) تعریف مزبور نیز از سوی حقوقدانان کیفری که در امر قضا فعالیت قابل توجهی داشته‌اند، مورد پذیرش واقع شده است.^(۴)

در اهمیت این جرم همین بس که در برخی از کشورها مثل ایالات متحده، صرف آمریکایی بودن مقتول به عنوان مجوز رسیدگی و ایجاد



صلاحیت برای دادگاه‌های آن کشور تلقی شده است، صرف نظر از اینکه محل وقوع جرم کجا باشد که از آن به اصل «تابعیت غیرفعال یا منفعل» تعبیر می‌شود که همین موضوع در ماده‌ی ۸ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) نیز برای اولین بار با عنوان اصل «صلاحیت شخصی منفی» یا اصل «صلاحیت مبتنی بر تابعیت بزه دیده» وارد قوانین کیفری ایران شده است. اهمیت و قباحت جرم قتل آن قدر زیاد است که در فقه ما به جرایم علیه تمامیت جسمانی عنوان «جنایت» داده شده است. در هر جا که موضوع جرایم علیه تمامیت جسمانی مطرح است، در اصطلاح فقه از این موضوع تحت عنوان «جنایت» نام برده است.

در قوانین کیفری بعضی از کشورها مانند فرانسه، مجازات قتل عمدی با سبق تصمیم و بدون سبق تصمیم متفاوت است و چنانچه قتل عمد بدون سبق تصمیم انجام شود ۱۵ سال حبس دارد، در حالی که همین قتل اگر با سبق تصمیم صورت پذیرد مجازات سنگین تری خواهد داشت.

موضوع قتل، با عنوان عام «جنایت» در قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) در کتاب قصاص (ماده‌ی ۲۸۹ تا ۴۴۷) مطرح شده است. این کتاب چهار بخش دارد:

بخش اول مربوط به کلیات و مواد عمومی است (از ماده‌ی ۲۸۹ تا ماده‌ی ۳۸۰) و این بخش در هفت فصل تنظیم شده است:

فصل اول اقسام و تعاریف جنایات؛

فصل دوم تداخل جنایات؛

فصل سوم شرایط عمومی قصاص؛

فصل چهارم راه‌های اثبات جنایت؛

فصل پنجم صاحب حق قصاص؛

فصل ششم شرکت در جنایت؛

فصل هفتم اکراه در جنایت.

بخش دوم مربوط به قصاص نفس است.

بخش سوم مربوط به قصاص عضو است.

بخش چهارم مربوط به اجرای قصاص است.

لازم به ذکر است که یکی از محاسن قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) نسبت به قانون سابق آن است که در ابتدای هر کتاب، بخش اول را به بیان کلیات (در قالب مواد عمومی) اختصاص داده است. در این مواد، آنچه مربوط به عمومات آن کتاب است، مورد بحث قرار گرفته و در مواد بعدی از تکرار آنها پرهیز شده است.

در این مقاله، ابتدا معنای قصاص در لغت، اصطلاح فقه و ادبیات حقوقی بیان می‌شود؛ سپس ضمن بیان مفهوم جنایت و اقسام آن، به تشریح نکات کاربردی مربوط به ماده‌ی ۲۸۹ این قانون پرداخته می‌شود؛ بنابراین ساختار مقاله به صورت زیر است:

۱- مفهوم قصاص

۱-۱- معنای قصاص در لغت

۲-۱- معنای قصاص در اصطلاح فقهی

۳-۱- معنای قصاص در ادبیات حقوقی

۲- اقسام و تعاریف جنایات

۱-۲- معنای لغوی جنایت

۲-۲- معنای اصطلاحی جنایت

۳-۲- اقسام جنایت

۳- شرح ماده‌ی ۲۸۹ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)

۱-۳- پیشینه‌ی تقنینی ماده‌ی ۲۸۹

۲-۳- نکات مربوط به ماده‌ی ۲۸۹

واژگان کلیدی: قتل، قصاص، جنایت بر نفس، جنایت بر عضو.

۱- مفهوم قصاص

واژه‌ی قصاص علاوه بر آنکه در لغت و اصطلاح فقهی تعریف شده است، در ادبیات حقوقی نیز بیگانه نبوده و معانی و تعاریف متعددی از آن ارائه شده است که در زیر به بیان هر یک از آنها می‌پردازیم.

۱-۱- معنای قصاص در لغت

«قصاص» مصدری است از ماده‌ی «قص» یقص قصاصا» و از نظر لغوی دارای دو معنی می‌باشد:

الف) پیروی و دنبال کردن. براین اساس، گویا اولیای دم خون مقتول را تعقیب و پیگیری می‌کنند.

ب) قطع کردن. براین اساس، گویا اولیای دم آنچه را که جانی قطع کرده اینها هم همان را قطع می‌کنند؛ یعنی اگر او روح را از جسم مقتول بریده اینها هم همان کار را انجام می‌دهند و چنانچه او دست مجنی‌علیه را قطع کرده اینها هم دست او را قطع می‌کنند.

۱-۲- معنای قصاص در اصطلاح فقهی

قصاص در معنای اصطلاحی آن به معنای انتقام است. در زبان عرب مثل معروفی هست با عنوان «القتل انفی القتل» یعنی کشتن فردی در مقام انتقام، زمینه‌ی کشتارهای بعدی را از بین می‌برد. قرآن کریم، همین محتوا را با بیان لطیف و زیبایی بیان می‌کند «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ...» یعنی برای شما در دل مرگ زندگی نهفته است. به تعبیر دیگر، قصاص یعنی زندگی در دل مرگ.

شهید ثانی می‌نویسد: «القصاص بالكسر و هو اسم لاستيفاء مثل الجناية من قتل، أو قطع، أو ضرب، أو جرح؛ واصله إقتفاء الأثر»^(۵) قصاص - به کسر قاف - اسم است برای استیفای مثل جنایت که ممکن است قتل یا قطع یا خوف یا جرح باشد و اصل آن پیگیری اثر چیزی است».

شیخ عبدالرحمن الجریری در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه» در تعریف اصطلاحی قصاص این گونه آورده است:

«گویا قاتل طریقی از قتل را پیموده که

جنایت عبارت است از هر رفتاری که متضمن ایراد ضرر بر نفس یا غیر از آن (مادون نفس) باشد. در عرف فقها، مراد از جنایت، قتل نفس و قطع اعضای بدن است. جنایت مادون نفس نیز به هر رفتار حرامی اطلاق می‌شود که نسبت به منافع یا اعضای بدن واقع می‌شود، اعم از آنکه موجب قطع عضو یا ایراد جرح یا زایل شدن منفعت شود.

شخص قصاص کننده آن را دنبال نموده و همان مسیر را پیموده است»^(۶)

برخی نیز قصاص را این چنین تعریف کرده اند:

«قصاص مجازاتی است که توسط کسی که مورد جنایت واقع شده یا ورثه او، با اجازه‌ی حاکم شرع نسبت به مجرم اعمال می‌شود»^(۷)

در واقع، تعریف اصطلاحی قصاص تشابه زیادی با معنای لغوی آن دارد، به گونه‌ای که قصاص را در اصطلاح می‌توان به این صورت تعریف کرد: قصاص عبارت است از تکرار همان رفتاری که قاتل در حق مقتول روا داشته است. بر همین اساس صاحب جواهر الکلام، قصاص را به معنای «استیفاء اثر جنایت»^(۸) دانسته است. به دیگر سخن، قصاص عبارت از انجام رفتاری مثل رفتاری است که فاعل آن انجام داده است.

شارع مقدس در قرآن کریم از قصاص یاد کرده و آن را حق مسلم مجنی‌علیه یا ولی او در جنایت عمدی دانسته است؛ بنابراین، مبنای حکم قصاص، آیاتی است که به صراحت دلالت بر قصاص دارد. از جمله:

الف) آیه‌ی ۱۷۹ سوره بقره: وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ: ای خردمندان برای شما در قصاص حیات است باشد که تقوی پیشه گیرید.

ب) آیه‌ی ۱۷۸ سوره بقره: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرْبُ بِالْحَرْبِ بِالْعُدْوِ وَالْإِنْتِصِ بِالْإِنْتِصِ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، حکم قصاص در مورد کشتگان بر شما نوشته شده به این ترتیب که آزاد در مقابل آزاد، بنده در مقابل بنده و زن در مقابل زن کشته شود و هرگاه ولی دم (وارث مقتول) که با قاتل برادر دینی است به نفع او چیزی را عفو کند، قاتل باید آن را موافق شرع بپذیرد و خون برادر را به ترتیب خونی به ولی دم پرداخت کند. حکم عفو تخفیفی از جانب پروردگار شما و رحمتی از جانب اوست؛ هرگاه پس از عفو تعدی کند، عذابی دردناک خواهد داشت».

پ) آیه‌ی ۱۹۴ سوره بقره: الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ:

«ماه حرام را در مقابل ماه حرام (قرار دهید) و (هتک) حرمت‌ها قصاص دارد، پس هر که به ستم کاری بر شما دست دراز کند، او را (به مقاومت از پای در آورید و) تعدی کنید، همان گونه که بر شما تعدی کرده و از خدا بترسید و بدانید که خدا با پرهیزکاران است».

۱-۳- معنای قصاص در ادبیات حقوقی
قانون‌گذار سال ۱۳۶۱ در ماده‌ی ۹ قانون راجع به مجازات اسلامی و در مبحث قتل عمدی در تعریف قصاص این چنین مقرر داشته بود:

«قصاص، کیفری است که جانی به آن محکوم می‌شود و باید با جنایت او برابر باشد».

قانون‌گذار سال ۱۳۷۰ اگرچه در مبحث قتل عمدی برخلاف قانون سال ۱۳۶۱، از تعریف

قصاص خودداری کرده است، لکن در مبحث کلیات و در ماده‌ی ۱۴ قانون مجازات اسلامی همان تعریف را پذیرفته و این‌گونه مقرر کرده بود: «قصاص، کیفری است که جانی به آن محکوم می‌شود و باید با جنایت او برابر باشد». قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ نیز در ماده‌ی ۱۶ قصاص را به این صورت تعریف کرده است که به نظر می‌رسد از همه تعریف‌های حقوقی جامع‌تر باشد:

«قصاص مجازات اصلی جنایات عمدی بر نفس، اعضا و منافع است که به شرح مندرج در کتاب سوم این قانون اعمال می‌شود».

۲- اقسام و تعاریف جنایات

در این قسمت ابتدا به تعریف و توضیح مفهوم جنایت در لغت و اصطلاح می‌پردازیم؛ سپس اقسام جنایت را بر مبنای تقسیم‌بندی‌های متفاوت ارائه شده، بیان خواهیم کرد.

۲-۱- معنای لغوی جنایت

«جنایت» در لغت، به معانی زیر استعمال شده است:

الف) جنایت اسم مصدر از ماده‌ی «جنى» به معنای «دست آورد» آمده اعم از مشروع و نامشروع و از ریشه‌ی «جنى الثمر» به معنای «چیدن میوه از درخت» گرفته شده؛ ولی در استعمال بعدی اختصاصاً به معنای اعمال نامشروع آمده است گویند «جنى علیه شراً» یعنی بنا بر شرارت به کسی ستم روا داشت.^(۹)

ب) «الجَنَایَه: الذَّنْب و الحَرَم و ما یفعله الإنسان ممّا یوجب علیه العذاب أو القصاص فی الدنیا و الآخره»^(۱۰): جنایت عبارت است از معصیت و جرم و رفتارهایی از انسان که موجب قصاص در دنیا و عذاب در آخرت است. همین تعریف نیز با اندک تفاوتی در مجمع البحرین تکرار شده است.^(۱۱)

۲-۲- معنای اصطلاحی جنایت

در خصوص تعریف اصطلاحی «جنایت» گفته شده است:

الف) جنایت عبارت است از ایراد هر گونه صدمه‌ی دارای کیفر شرعی (مانند قصاص، دیه، ارش یا کفّاره) به تمامیت جسمی انسانی یا حیوانی.^(۱۲) ب) جنایت عنوانی است برای نتیجه‌ی ناشی از

صدمه بر جسم انسان یا حیوان.^(۱۳)

پ) الجَنَایَه: ... و هو: کل فعل محظور یتضمن ضرراً علی النفس أو علی غیرها ... و لکن فی عرف الفقهاء یراد بالجَنَایَه: قتل النفس و قطع الأطراف؛ و الجَنَایَه: علی ما دون النفس: کل فعل محرم وقع علی الأطراف أو الأعضاء، سواء أم کان بالقطع، أم بالجرح، أم بإزالة المنافع ...^(۱۴) جنایت عبارت است از هر رفتاری که متضمن ایراد ضرر بر نفس یا غیر از آن (مادون نفس) باشد. در عرف فقها، مراد از جنایت، قتل نفس و قطع اعضای بدن است. جنایت مادون نفس نیز به هر رفتار حرامی اطلاق می‌شود که نسبت به اطراف یا اعضای بدن واقع می‌شود، اعم از آنکه موجب قطع عضو یا ایراد جرح یا زایل شدن منفعت شود. (ت) جنایت جرمی است که موضوع آن انسان در مفهوم عام (انسان زنده، جنین، میت) و تحقق آن موکول به وقوع آسیب بر حیات یا تمامیت جسمانی یا منافع است.^(۱۵)

ث) واژه‌ی جنایت در قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) در دو معنا استعمال شده است. یک مرتبه به معنای «صدمه و آسیب حاصله از یک رفتار»^(۱۶) و مرتبه دیگر به معنای «رفتاری که منجر به آسیب جسمی می‌شود».^(۱۷)

۲-۳- اقسام جنایت

جنایت از حیث شرایط و کیفیات تحقق رکن معنوی و نیز نوع مجازات و واکنش مقرر برای آن، به اقسام مختلف تقسیم شده است:

الف) جنایت از حیث حرمت و حلیت به دو نوع مشروع و نامشروع تقسیم شده است.

ب) برخی قتل را با توجه به احکام خمسہ تکلیفی به پنج قسم تقسیم کرده‌اند: قتل واجب، حرام، مکروه، مستحب و قتل مباح.^(۱۸) پ) گروهی دیگر به اعتبار نوع و نحوه عهده ضمان ناشی از جنایت، آن را به شش قسم تقسیم کرده‌اند.^(۱۹)

ت) گروهی دیگر جنایت را به لحاظ ماهیت، به جنایت منتهی به قتل، جنایت منتهی به ضرب و جنایت منتهی به جرح، تقسیم کرده‌اند.^(۲۰)

ث) گروهی به لحاظ متعلق جنایت آن را به جنایت بر انسان و جنایت بر حیوان تقسیم کرده‌اند.^(۲۱) ج) گروهی با در نظر گرفتن رکن روانی جرم و

داشتن یا نداشتن قصد آسیب‌رسانی آن به عمد، شبه عمد و خطا تقسیم کرده‌اند.

ح) برخی نیز جنایت را بر چهار قسم تقسیم کرده‌اند: عمد، شبه عمد، خطای محض و در حکم خطای محض.

منظور از جنایت عمدی آن است که جانی قصد فعل و قصد نتیجه مجرمانه را توأمان، داشته باشد.

منظور از جنایت شبه عمدی آن است که جانی قصد فعل داشته باشد؛ ولیکن قصد نتیجه را نداشته باشد.

منظور از جنایت خطای محض آن است که جانی نه قصد فعل واقع شده را داشته باشد و نه قصد نتیجه حاصل شده را؛ ولیکن این رفتار ممکن است در اثر خطای در نفس فعل، حاصل شود؛ مانند آنکه تیری به طرف شکار رها کرده و به انسانی اصابت کند (اشتباه در هدف) و یا اینکه ناشی از خطای در گمان و اندیشه مرتکب باشد؛ مانند آنکه به اعتقاد مهورالدم بودن مقتول، وی را به قتل برساند در حالی که او شخص معصومی بوده باشد (اشتباه در هویت).

منظور از جنایت در حکم خطای محض، جنایاتی از قبیل جنایت ناشی از حرکت در خواب که منتهی به قتل دیگری می‌شود را شمرده‌اند.

به نظر می‌رسد که هر چند فقهای امامیه در تقسیم‌بندی‌های معمول خود، تقسیم سه‌گانه جنایت بر عمد و شبه عمد و خطای محض را پذیرفته‌اند؛ ولیکن در ضمن مباحث، به موارد در حکم شبه عمد و در حکم خطای محض نیز اشاره کرده‌اند.

قانون مجازات اسلامی سابق مصوب (۱۳۷۰) در مقام تقسیم‌بندی جنایت، علاوه بر جنایت عمد و شبه عمد و خطای محض، جنایت «به منزله خطای محض»^(۲۲)، جنایت «خطای شبیه عمد»^(۲۳) و جنایت «در حکم شبه عمد»^(۲۴) را نیز پذیرفته بود ولی قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) براساس ماده‌ی ۲۸۹ فقط به ذکر جنایت عمد، شبه عمد و خطای محض بسنده کرده و سایر اقسام را از نظر حکم، داخل در این اقسام دانسته است که در ذیل مواد مربوط به تفکیک موارد به همه آنها اشاره خواهیم کرد.

۳- شرح مادهی ۲۸۹ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)

متن مادهی ۲۸۹: «جنایت بر نفس، عضو و منفعت بر سه قسم عمدی، شبه عمدی و خطای محض است».

در این قسمت ابتدا پیشینهی قانون گذاری مادهی مذکور مطرح می شود. سپس به بیان نکات مربوط به این ماده می پردازیم.

۱-۳- پیشینهی تقنینی مادهی ۲۸۹

این ماده جایگزین مادهی ۲۰۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ شده است که چنین مقرر می داشت: «قتل نفس بر سه نوع است: عمد، شبه عمد، خطا»؛ همچنین تبصره های ۱ تا ۳ مادهی ۲۹۵ همان قانون، مقرر می داشت:

«تبصره ی ۱- جنایت های عمدی و شبه عمدی دیوانه و نابالغ به منزله خطای محض است.

تبصره ی ۲- در صورتی که شخصی کسی را به اعتقاد قصاص یا به اعتقاد مهدور الدم بودن بکشد و این امر بر دادگاه ثابت شود و بعداً معلوم شود که مجنی علیه مورد قصاص و یا مهدور الدم نبوده است، قتل به منزله خطای شبهه عمد است و اگر ادعای خود را در مورد مهدور الدم بودن مقتول به اثبات برساند، قصاص و دیه از او ساقط است.

تبصره ی ۳- هرگاه بر اثربنی احتیاطی یابی مبالغاتی یا عدم مهارت و عدم رعایت مقررات مربوط به امری، قتل یا ضرب یا جرم واقع شود به نحوی که اگر آن مقررات رعایت می شد حادثه ای اتفاق نمی افتاد، قتل و یا ضرب و یا جرح در حکم شبهه عمد خواهد بود».

قانون حدود و قصاص مصوب ۱۳۶۱، در مادهی ۳ آن قانون، اقسام قتل نفس را بدین صورت پیش بینی کرده بود: «قتل نفس بر سه نوع است: عمد- شبهه عمد- خطا».

قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴ نیز در مواد ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۷ آن قانون، قتل را بر سه نوع عمد، در حکم عمد و غیر عمد تقسیم کرده بود.

۲-۳- نکات مربوط به مادهی ۲۸۹

۱- در قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) تنها مصادیق و اقسام جنایت آمده است. در واقع، این قانون جنایت را تعریف به مصداق کرده است؛ بنابراین آنچه در مورد جنایات عمد، شبهه عمد و

خطای محض وارد شده، تنها بیان مصادیق است نه تعریف؛ همچنین قانون گذار تعریفی از اقسام سه گانه جنایت (عمدی، شبه عمدی و خطای محض) ارائه نداده و به بیان مصادیق آنها بسنده کرده است.^(۲۵)

۲- برخلاف مادهی ۲۰۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ که فقط قتل را بر سه قسم تقسیم کرده و در مباحث بعدی به جنایت عضو و منفعت نیز پرداخته بود، این ماده در ابتدای بحث، جنایت را (اعم از جنایت بر نفس، عضو و منفعت) به سه قسم تقسیم کرده است.

۳- فقه اسلامی از همان آغاز و حقوق اروپایی

قانون مجازات اسلامی سابق مصوب (۱۳۷۰) در مقام تقسیم بندی جنایت، علاوه بر جنایت عمد و شبهه عمد و خطای محض، جنایت «به منزله خطای محض»، جنایت «خطای شبهه عمد» و جنایت «در حکم شبهه عمد» را نیز پذیرفته بود ولی قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) بر اساس مادهی ۲۸۹ فقط به ذکر جنایت عمد، شبهه عمد و خطای محض بسنده کرده و سایر اقسام را از نظر حکم، داخل در این اقسام دانسته است.

کمتر از قتل و منظور از «جنایت بر منفعت» آسیب هایی از قبیل از بین بردن شنوایی و بویایی می باشد، هر چند که جنایت بر منفعت نیز مصداقی از جنایت بر عضو محسوب می شود و قسم جداگانه ای نیست، به طوری که مادهی ۳۸۷ این قانون، در مقام تعریف جنایت بر عضو مقرر می دارد: «جنایت بر عضو عبارت از هر آسیب کمتر از قتل مانند قطع عضو، جرح و صدمه های وارد بر منافع است». به نظر می رسد مادهی ۳۸۷ ضرب هایی را که ایجاد آثار (اعم از سیاه شدگی، قرمز شدن و کبودی) در جسم می نمایند، شامل نمی شود؛ در حالی که مادهی ۲۸۹، ضرب های موجب آن آثار را نیز در بر می گیرد؛ بنابراین مناسب بود قانون گذار تعارض ظاهری مواد ۲۸۹ و ۳۸۷ را مرتفع و متن آنها را با هماهنگی تنظیم می کرد.

۵- ممکن است گفته شود که جنایت، علاوه بر سه قسم مذکور می تواند قسم چهارمی نیز داشته باشد مانند مواردی از قبیل ضمان نفوس یا اتلاف نفوس در این موارد نه عمد است نه شبهه عمد و نه خطای محض زیرا دیه را خود مرتکب باید پرداخت کند؛ در حالی که در خطای محض دیه را عاقله پرداخت می کند؛ ولیکن به نظر می رسد با توجه به اینکه در جنایت حتماً باید اراده ای باشد در فرض سؤال اراده ای بر ارتکاب فعل وجود ندارد تا جنایت صدق کند؛ بنابراین موارد مذکور در حکم خطای محض است که دیه توسط مرتکب پرداخت می شود.

۶- نحوه نگارش این ماده در مقایسه با مواد مربوط قوانین سابق، از دو جهت مطلوب به نظر می رسد: نخست آنکه قانون گذار جدید به تفاوت میان واژگان «قسم» و «نوع» توجه نموده و در قانون جدید به درستی از لفظ «قسم» استفاده کرده است. دوم اینکه در قوانین سابق صرفاً «قتل نفس» به سه نوع تقسیم شده بود که دارای جامعیت نبود و قانون گذار جدید با به کار بردن عبارت «جنایت» این نقیصه را مرتفع کرده و آن را بر عضو و منفعت نیز تسری داده است.

۷- این ماده که متضمن تقسیم جنایات به سه قسم عمدی، شبهه عمدی و خطای محض

از حدود اواخر قرن پانزدهم میلادی، بین انواع مختلف قتل و سایر صدمات جسمانی، با توجه به چگونگی نیت مرتکب در ایجاد آنها، تفاوت قائل شدند.^(۲۶) بر همین اساس، این ماده علاوه بر آنکه اقسام جنایت را از حیث رکن مادی به جنایت بر نفس، عضو و منفعت تقسیم نموده، از حیث رکن معنوی نیز به عمدی، شبهه عمدی و خطای محض تقسیم کرده است.

۴- منظور از «جنایت بر نفس» قتل نفس و منظور از «جنایت بر عضو» آسیب عضوی



می باشد، مبتنی بر روایات معتبری است که از امامان معصوم (علیهم السلام) وارد شده است.^(۳۷) این تقسیم بندی مورد اتفاق فقهای امامیه است و مرحوم صاحب جواهر نسبت به این تقسیم بندی ادعای اجماع کرده است؛^(۳۸) اما برخی از علمای اهل سنت جنایت شبه عمد را نیز داخل در جنایت عمد قرار داده و حکم آن را نیز قصاص می دانند در نتیجه مطابق نظر آنها جنایت دو قسم بیشتر ندارد عمد و خطای محض.^(۳۹)

۸- مراد از «جنایت» در این ماده، که در صورت عمدی بودن، موجب قصاص می شود، اعم از جنایت به صورت مباشرت^(۴۰) یا تسبیب^(۴۱) یا به اجتماع^(۴۲) آنهاست؛ زیرا علاوه بر آنکه اطلاق ماده، جنایت تسبیبی را نیز شامل می شود، مادهی ۴۹۲ قانون مجازات اسلامی نیز در مقام تصریح نسبت به این موضوع، چنین مقرر داشته است: «جنایت در صورتی موجب قصاص یا دیه است که نتیجه حاصله مستند به رفتار مرتکب باشد اعم از آنکه به نحو مباشرت یا به تسبیب یا به اجتماع آنها انجام شود»؛ بنابراین مهم آن است که جنایت به جانی مستند باشد و در این صورت فرقی نمی کند که به تسبیب باشد یا مباشرت یا اجتماع آن دو.

۹- عناوین «جرم» و «جنایت» مترادف نیستند؛ زیرا «جنایت» عنوانی است برای صدمه بر نفس یا مادون نفس بدون آنکه ماهیت فعل ارتكابی از جهت رکن روانی در تحقق آن دخالت داشته باشد. از این رو هر جرمی (مانند سرقت) جنایت تلقی نمی شود و هر جنایتی نیز (مانند جنایت خطای محض) جرم محسوب نمی شود؛ زیرا نسبت منطقی «جرم» و «جنایت» عموم و خصوص من وجه است.^(۴۳)

۱۰- در این قانون جنایت به شرحی که توضیح داده شد سه قسم است: عمد، شبه عمد و خطای محض. در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ علاوه بر این سه قسم، اقسام دیگری هم وجود داشت که احکام خاص خود را داشتند. در آن قانون، جنایت به منزله خطای محض موضوع تبصره ۱ مادهی ۲۹۵ بود که بیان می داشت: «جنایت های عمدی و شبهه عمدی دیوانه و نابالغ به منزله خطای محض است»، در حقیقت جنایت عمدی بود؛ اما قانون گذار در مقام ارفاق، مجازات غیر عمدی را تعیین نموده بود؛ اما در قانون جدید، جنایات مذکور در عداد جنایات خطای محض دانسته شده است، در حالی که جنایت در واقع عمدی است؛ ولی مجازات جنایت خطای محض برای آن در نظر گرفته شده است که این امر یکی از نقاط ضعف قانون مجازات اسلامی جدید محسوب می گردد.

۱۱- قانون سابق در مقام تقسیم قتل به عمد و شبهه عمد و خطای محض، یکی دیگر از اقسام قتل را «قتل در حکم شبهه عمدی» شمرده بود به عنوان مثال، تبصره ۲ مادهی ۲۹۵ آن قانون مقرر می داشت: «هرگاه بر اثر بی احتیاطی یا بی مبالاتی یا عدم مهارت و عدم رعایت مقررات مربوط به امری قتل یا ضرب یا جرح واقع شود به نحوی که اگر آن مقررات رعایت می شد حادثه ای اتفاق نمی افتاد قتل یا ضرب یا جرح در حکم شبهه عمد خواهد بود»؛ ولیکن این قانون، اقسام جنایت را به طور کلی سه قسم عمد و شبهه عمد و خطای محض دانسته است. به نظر می رسد دو نوع

تقسیم بندی، هر کدام آثار خاص خود را دارند. به عنوان مثال، می پرسیم که مجازات معاونت در خصوص تحقق بند ب مادهی ۲۹۱ بر اساس قانون سابق و قانون جدید چیست؟ یعنی اگر کسی (با رعایت وحدت قصد با مباشر جرم)، اسلحه تهیه کند و دیگری با همان اسلحه به طرف انسان مهدور الدم تیراندازی کند و به هدف نیز اصابت کند؛ اما بعداً مشخص شود که آن انسان مد نظر، انسان محقوق الدم بوده است، در این فرض، روشن است که مجازات مباشر بر اساس بند ب مادهی ۲۹۱ تعیین می شود ولیکن سؤال این است که مجازات معاون که اسلحه تهیه کرده بود چیست؟ قانون گذار سابق، چون فعل ارتكابی در فرض سؤال را عمد می دانست ولیکن به تبعیت از شرع مقدس اسلام مجازات آن را مجازات شبهه عمد تعیین می کرد و به همین جهت تعبیر می کرد به «در حکم شبهه عمد» و بر همین اساس در مجازات معاون نیز مشکلی در تحقق ارکان جرم از جمله وحدت قصد مشکل نداشت ولی در قانون جدید، قانون گذار عبارت «در حکم» را حذف نموده و به طور کلی اقسام جنایت را به عمد و شبهه عمد و خطای محض تقسیم کرده و به همین جهت به نظر می رسد که در مقام پاسخ گویی به سؤال مذکور دچار مشکل شده است؛ زیرا یکی از شرایط تحقق معاونت در جرم وحدت قصد بین معاون و مباشر است در حالی که در جرایم غیر عمدی وحدت قصد قابل تصور نمی باشد.

ادامه دارد...

پی نوشت ها:

۱. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ترجمه ی احمد آرام، جلد اول، ص ۳۴۸.
۲. منظور تعریفی است که پروفسور گارو، حقوق دان فرانسوی، در کتاب «شرح حقوق جزای فرانسه»، بیان کرده است.
۳. حاجی دآبادی، احمد، جرایم علیه اشخاص (قتل)، چاپ نخست، تهران، انتشارات میزان، ۱۳۹۶، ص ۷۷؛ به نقل از: یاد، ابراهیم، حقوق اختصاصی کیفری، جلد ۱، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷، ص ۲۹.
۴. مراجعه نمایید به: سپهوند، امیر خان، جرایم علیه اشخاص، چاپ نخست، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۸۶، ص ۳۰.
۵. شرح لمعه، ج ۱۴، ص ۱۱.
۶. الفقه علی المذاهب الاربعه، ص ۲۴۶.
۷. آموزش فقه، ص ۴۱۳.
۸. جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۷.
۹. بررسی تطبیقی حقوق جزای اسلامی و قوانین عرفی، عبالقادر عوده، مترجم: دکتر حسن فرهودی نیا، جلد ۳، ص ۱۱.
۱۰. جزری، ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، جلد ۱، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، چاپ اول، ص ۳۰۹.
۱۱. مراجعه کنید به: طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، جلد ۱، کتابفروشی مرتضوی، تهران، چاپ سوم، ۱۴۱۶ هـ، ص ۹۱.
۱۲. جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، سید محمود هاشمی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، جلد ۳، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۲۶ هـ، ص ۱۲۰.
۱۳. سید شریف جرجانی، التعریفات، به نقل از جرایم علیه اشخاص، صادقی، محمد هادی، ص ۴۵.

۱۴. محمود عبدالرحمان، معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهية، جلد ۱، بی‌جا، بی‌تا ص ۵۴۲.

۱۵. آقایی‌نیا، حسین، حقوق کیفری اختصاصی: جرایم علیه اشخاص (جنایات)، تهران، نشر میزان، چاپ یازدهم، زمستان ۱۳۹۲، ص ۱۸.

۱۶. رجوع شود به مواد ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۸۷ و ۵۲۵ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲).

۱۷. رجوع شود به مواد ۳۰۶ و ۳۴۹ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲).

۱۸. جرایم علیه اشخاص، صادقی، محمدهادی، ص ۴۶.

۱۹. جرایم علیه اشخاص، صادقی، محمدهادی، ص ۴۶ به نقل از الکافی فی الفقه، ابی‌الصالح حلبی.

۲۰. جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، سید محمود هاشمی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم‌السلام، جلد ۳، مؤسسه دائره‌المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم‌السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۲۶ هـ، ص ۱۲۰.

۲۱. همان.

۲۲. تبصره‌ی یک ماده‌ی ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰): «جنایت‌های عمدی و شبه‌عمدی دیوانه و نابالغ به‌منزله خطای محض است».

۲۳. تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰): «در صورتی که شخصی کسی را به اعتقاد قصاص یا به اعتقاد مهدور‌الدم بودن بکشد و این امر بر دادگاه ثابت شود و بعداً معلوم شود که مجنی علیه مورد قصاص و یا مهدور‌الدم نبوده است، قتل به‌منزله خطای شبهه‌عمد است و اگر ادعای خود را در مورد مهدور‌الدم بودن مقتول به اثبات برساند، قصاص و دیه از او ساقط است».

۲۴. تبصره‌ی ۳ ماده‌ی ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۰): «هرگاه بر اثر بی‌احتیاطی یا بی‌مبالائی یا عدم مهارت و عدم رعایت مقررات مربوط به امری، قتل یا ضرب یا جرم واقع شود به‌نحوی که اگر آن مقررات رعایت می‌شد حادثه‌ای اتفاق نمی‌افتاد، قتل و یا ضرب و یا جرح در حکم شبهه‌عمد خواهد بود».

۲۵. یکی از حقوق‌دانان در این باره نوشته است: «قانون‌گذار کیفری ایران، پیش از انقلاب در سال ۱۳۰۴ تعریفی از قتل عمد، ارائه نداده بود. ماده‌ی ۱۷۰ قانون مجازات عمومی نیز مقرر داشته بود: «مجازات مرتکب قتل عمد، اعدام است، مگر در مواردی که قانوناً استثناء شده باشد». پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز قانون مجازات اسلامی سابق مصوب سال‌های ۱۳۶۱ و ۱۳۷۰ بدون ارائه تعریفی از قتل عمد، فقط به ذکر مصداق آن اکتفا نموده بود. قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲/۰۲/۱۱ نیز بدون تعریف قتل عمدی به تصویب کمیسیون حقوقی و قضایی مجلس شورای اسلامی رسید و صرفاً به ذکر مصداق قتل عمدی پرداخته است؛ بنابراین قانون‌گذار با توجه به اینکه مفهوم قتل عمد روشن است، نخواست تعریفی از آن ارائه دهد، بلکه آنچه اهمیت دارد، تشخیص مصداق قتل عمد و تفکیک قتل عمد از شبهه‌عمد و خطای محض است...» مراجعه نمایید به: مرادی، حسن و همکاران، ۱۳۹۳، صص ۴۷-۴۶.

۲۶. مراجعه نمایید به: میرمحمدصادقی، حسین، جرایم علیه اشخاص، بنیاد حقوقی میزان، چاپ سیزدهم، تهران، ۱۳۹۲ هـ، صص ۱۰۳-۱۰۴.

۲۷. از جمله این روایات، صحیح یونس و صحیح ابی‌العباس و زراره می‌باشد: (الف) صحیح یونس «يُونُسُ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنْ ضَرَبَ رَجُلٌ رَجُلًا بِعَصَا أَوْ بِحَجَرٍ فَمَاتَ مِنْ ضَرْبِهِ وَاحِدَةً قَبْلَ أَنْ يَتَكَلَّمَ فَهُوَ شِبْهُ الْعَمْدِ فَالْدِّيَّةُ عَلَى الْقَاتِلِ وَ إِنْ عَلَا وَ أُلْحَ عَلَيْهِ بِالْعَصَا أَوْ بِالْحِجَارَةِ حَتَّى يَقْتُلَهُ فَهُوَ عَمْدٌ يَقْتُلُ بِهِ وَ إِنْ ضَرَبَهُ ضَرْبَةً وَاحِدَةً فَتَكَلَّمَ ثُمَّ مَكَثَ يَوْمًا أَوْ أَكْثَرَ مِنْ يَوْمٍ ثُمَّ مَاتَ فَهُوَ شِبْهُ الْعَمْدِ: اگر مردی، مردی را با عصا یا سنگ بزند و آن مضروب با یک ضربت - پیش از آنکه کلمه‌ای بگوید - بمیرد، این شبهه‌عمد است و دیه بر خود قاتل است ولی اگر بلند کرد و بالا برد و مکرراً با عصا یا سنگ بر او بزند تا او را بکشد، این عمد است و برای آن کشته می‌شود؛ ولی اگر یک ضربه به او بزند و پس از آن حرف بزند و یک روز یا بیش از یک روز بماند و سپس بمیرد، آن شبهه‌عمد محسوب می‌شود» (کلینی، ابوجعفر، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية)، جلد ۷، دار الکتب الإسلامية، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ هـ، ص ۲۸۰).

(ب) صحیح ابی‌العباس و زراره: «عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ عَنْ أَنَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ وَ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنْ أَلْعَمَدَ أَنْ يَتَعَمَّدَ يَقْتُلَهُ بِمَا يَقْتُلُ مِثْلَهُ وَ الْخَطَأُ أَنْ يَتَعَمَّدَ وَلَا يَرِيدُ قَتْلَهُ يَقْتُلُهُ بِمَا لَا يَقْتُلُ مِثْلَهُ وَ الْخَطَأُ الَّذِي لَا شَكَّ فِيهِ أَنْ يَتَعَمَّدَ شَيْئًا آخَرَ فَيَصِيبُهُ: [جنایت] عمد آن است که قصد آن را بکند و او را با آلتی که مشابه آن می‌کشد،

بکشد و خطا آن است که قصد او کند ولی اراده‌ی کشتن او را ندارد و او را با آلتی که مشابه آن نمی‌کشد، می‌کشد و خطایی که شک در آن نیست، این است که قصد چیز دیگری را دارد ولی به او می‌خورد» (تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۶۱، حدیث ۲۲). ۲۸. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، جلد ۴۳، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ هفتم، ۱۴۰۴ هـ، ص ۳.

۲۹. همان ص ۴: «...خلافاً لمالك فجعلها قسمين بادراج شبهه العمد في العمد».

۳۰. مانند اینکه کسی عمداً به سمت دیگری تیراندازی می‌کند و او کشته می‌شود.

۳۱. گاهی مرتکب، بدون اینکه به‌طور مستقیم مرتکب جرم شود مع‌الواسطه سبب جنایت می‌شود مانند اینکه خودروبی را که دارای نقص فنی است، کرایه می‌دهد یا غذای مسموم را در جایی قرار می‌دهد که قربانی به اختیار خود آن را بخورد.

۳۲. اجتماع سبب و مباشر در صورتی محقق می‌شود که جانی بیش از یک نفر باشد.

۳۳. محمدصادقی، حسین، جرایم علیه اشخاص، تهران، انتشارات بنیاد حقوقی میزان، چاپ بیستم، ۱۳۹۳، ص ۴۵.

فهرست منابع:

- قرآن کریم

۱- ویل دورانت، تاریخ تمدن، جلد نخست، ترجمه‌ی احمد آرام.

۲- حاجی ده‌آبادی، احمد، جرایم علیه اشخاص (قتل)، چاپ نخست، تهران، انتشارات میزان، ۱۳۹۶.

۳- پاد، ابراهیم، حقوق اختصاصی کیفری، جلد ۱، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.

۴- سپهوند، امیرخان، جرایم علیه اشخاص، چاپ نخست، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۸۶.

۵- فلاح زاده، محمدحسین، آموزش فقه، دفتر نشر الهادی مؤسسه چاپ المهدی، چاپ پنجم، قم، ۱۳۷۷ هـ ش.

۶- اشرف‌تونی لبنانی، علامه سعید، اقرب الموارد فی نصیح العربیه و الشوارد، بی‌جا، بی‌تا، ج ۲.

۷- الجزیری، عبدالرحمن، الفقه علی مذاهب الاربعه، دارالاحیاء، چاپ دوم، بیروت، ۱۳۶۴ هـ ش، ج ۲.

۸- العالمی، زین‌الدین بن علی (الشهید الثاني)، الروضة البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیة (المحشی - کلاتر)، کتاب‌فروشی دآوری، چاپ نخست، قم، ۱۴۱۰ هـ ق، ج ۱۱.

۹- النجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام، دار احیاء التراث العربی، چاپ هفتم، بیروت، ۱۴۰۴ هـ ق.

۱۰- بررسی تطبیقی حقوق جزای اسلامی و قوانین عرفی، عبدالقادر عوده، مترجم: دکتر حسن فرهودی نیا، جلد ۳.

۱۱- جزیری، ابن‌اثیر، مبارک بن محمد، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، جلد ۱، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، چاپ نخست.

۱۲- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، جلد ۱، کتاب‌فروشی مرتضوی، تهران، چاپ سوم، ۱۴۱۶ هـ ق.

۱۳- جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، سید محمود هاشمی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم‌السلام، جلد ۳، مؤسسه دائره‌المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم‌السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۲۶ هـ ق.

۱۴- سید شریف جرجانی، التعریفات.

۱۵- محمود عبدالرحمان، معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهیه، جلد ۱، بی‌جا، بی‌تا.

۱۶- آقایی‌نیا، حسین، حقوق کیفری اختصاصی: جرایم علیه اشخاص (جنایات)، تهران، نشر میزان، چاپ یازدهم، زمستان ۱۳۹۲.

۱۷- محمدصادقی، حسین، جرایم علیه اشخاص، تهران، انتشارات بنیاد حقوقی میزان، چاپ بیستم، ۱۳۹۳.

۱۸- کلینی، ابوجعفر، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية)، جلد ۷، دار الکتب الإسلامية، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ هـ ق.

۱۹- الطوسی، ابی‌جعفر بن محمد بن حسن (الشیخ الطوسی)، تهذیب الاحکام، مؤسسه دارالکتاب الاسلامیه، چاپ نخست، تهران، ۱۳۶۵ هـ ش، ج ۱۰.

۲۰- میرمحمدصادقی، حسین، جرایم علیه اشخاص، بنیاد حقوقی میزان، چاپ سیزدهم، تهران، ۱۳۹۲ هـ ش.

بررسی مقررات جدید هیئت‌های انضباطی

نیروهای مسلح با رویکرد علمی و کاربردی

قسمت اول

محمد رضا یزدانیان، دانشجوی دکتری رشته حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی، مدرس دانشگاه و مستشار قضایی



چکیده

رسیدگی به شکایات و تخلفات کارکنان نیروهای مسلح توسط هیئت‌های انضباطی نیروهای مسلح و به موجب قانون «تشکیل هیئت‌های انضباطی رسیدگی به شکایات و تخلفات کارکنان نیروهای مسلح» مصوب ۱۳۹۵ و دستورالعمل اجرایی قانون موصوف مصوب ۱۳۹۶ صورت می‌گیرد. هیئت‌های انضباطی نیروهای مسلح شامل هیئت‌های بدوی و تجدیدنظر انضباطی می‌باشد. صلاحیت هیئت‌های انضباطی عبارت‌اند از؛ رسیدگی به شکایات کارکنان در امور خدمتی، رسیدگی به تخلفات کارکنان نیروهای مسلح و تعیین وضعیت در خصوص سایر موضوعاتی که در صلاحیت هیئت‌ها قرار گرفته است. تخلفاتی در هیئت‌های انضباطی رسیدگی می‌شود که پیشنهاد یکی از تنبیهات؛ «محرومیت از ترفیع، تنزیل درجه یا رتبه، معافیت و یا اخراج از خدمت» توسط مقامات مجاز و مسئول به هیئت ارائه شده باشد. آرای هیئت‌های انضباطی در مورد «اخراج و یا معافیت از خدمت» قابل اعتراض و سایر آرای هیئت‌ها قطعی است. محکوم علیه می‌تواند حداکثر ظرف سه ماه از تاریخ ابلاغ رأی قطعی هیئت‌های بدوی و یا تجدیدنظر از رأی مذکور به دیوان عدالت اداری شکایت کند. تخلفات کارکنان آزمایشی در هیئت مرکزی گزینش سازمان ذی‌ربط و تخلفات انضباطی و آموزشی دانشجویان و محصلان در دوره آموزشی بدو خدمت در شورای آموزش مربوط رسیدگی می‌شود.

واژگان کلیدی: متهم به تخلف، تخلفات انضباطی، تنبیهات انضباطی، هیئت‌های انضباطی، وضعیت خدمتی، محرومیت از ترفیع، تنزیل درجه یا رتبه، معافیت از خدمت و اخراج از خدمت

درآمد:

برابر مقررات ماده‌ی ۱۰ آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح، فرماندهان، رؤسا و مدیران، مسئول برقراری انضباط بوده و کلیه کارکنان تابعه موظف‌اند برابر قوانین و مقررات آنان را در برقراری انضباط یاری نمایند. انضباط در نیروهای مسلح دارای دو جنبه معنوی و ظاهری است. جنبه‌ی معنوی انضباط، پایه و اساس تربیت نیروهای مسلح مکتبی، فداکار و وظیفه‌شناس را تشکیل می‌دهد و انضباط ظاهری با حفظ احترامات و آراستگی ظاهری، دقت در اجرای قوانین، مقررات و دستورها تحقق می‌یابد. ارتکاب اعمال خارج از چارچوب انضباط در نیروهای مسلح، تخلف محسوب و مستوجب تنبیه برابر آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح می‌گردد. ماده‌ی ۱۱۰ آیین‌نامه موصوف در این مورد مقرر می‌دارد: «انجام هر عمل یا ترک فعلی که برخلاف مقررات و دستورات و نظم و ترتیب و شئون جامعه نیروهای مسلح باشد، تخلف نامیده می‌شود». در جدول شماره‌ی ۴ پیوست آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح، انواع تخلفات و حداکثر تنبیهات در زمان صلح و جنگ و در جدول شماره‌ی ۵ پیوست آیین‌نامه، حداکثر اختیارات فرماندهان در مورد اعمال تنبیهات ذکر شده است. اعمال تنبیهات انضباطی از اختیارات فرماندهان است، لیکن چنانچه برای تخلفی یکی از تنبیهات چهارگانه: «محرومیت از ترفیع، تنزیل درجه یا رتبه، معافیت یا اخراج از خدمت» پیشنهاد گردد، رسیدگی به موضوع و تعیین تنبیه در صلاحیت هیئت‌های انضباطی رسیدگی به شکایات و تخلفات کارکنان نیروهای مسلح می‌باشد.

قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی رسیدگی به شکایات و تخلفات کارکنان نیروهای مسلح در تاریخ ۱۳۹۵/۱۲/۲۴ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید و دستورالعمل اجرایی آن نیز مصوب ۱۳۹۶/۶/۱۵ ستاد کل نیروهای مسلح است. قبل از لازم‌الاجرا شدن قانون موصوف، هیئت‌های انضباطی هریک از سازمان‌های نیروهای مسلح بر اساس قوانین، آیین‌نامه‌ها و دستورالعمل‌های خاص خود به تخلفات انضباطی رسیدگی می‌کردند. در ارتش، هیئت‌های موضوع

مواد ۱۰۴ و ۱۰۵ قانون ارتش، در سپاه، هیئت‌های موضوع مواد ۱۱۴ و ۱۱۵ قانون مقررات استخدای سپاه و در نیروی انتظامی، هیئت‌های موضوع مواد ۱۲۱ و ۱۲۲ قانون استخدام نیروی انتظامی بر اساس مقررات اختصاصی خود به تخلفات کارکنان رسیدگی می‌کردند. تعدد قوانین و مقررات ناظر بر رسیدگی هیئت‌های انضباطی سازمان‌های نیروهای مسلح در عمل منجر به اتخاذ رویه‌های متفاوت رسیدگی شده بود که این امر تحقق عدالت و حقوق دفاعی متهمان را تحت تأثیر قرار می‌داد. به عنوان مثال، در موضوع واحد، رأی هیئت انضباطی برخی از سازمان‌ها، قطعی (رسیدگی یک مرحله‌ای) و در همان موضوع، رأی هیئت دیگری قابل اعتراض بود. (رسیدگی دو مرحله‌ای) یا در سپاه صرفاً پیشنهاد «اخراج و معافیت از خدمت» در هیئت انضباطی قابل رسیدگی بود، ولی در ارتش و نیروی انتظامی پیشنهادهای «محرومیت از ترفیع و تنزیل درجه یا رتبه» نیز قابل رسیدگی در هیئت‌های انضباطی بود و یا رسیدگی به تخلفات برخی از کارکنان با درجات و رتبه‌های خاص در سپاه بر عهده هیئت تجدیدنظر (هیئت عالی انضباطی) و در سازمان‌های ارتش و نیروی انتظامی همین موضوع در صلاحیت هیئت‌های بدوی بود. قانون جدید با هدف ایجاد رویه واحد در شیوه رسیدگی به شکایات و تخلفات کارکنان نیروهای مسلح و با منظور عدالت محوری در رسیدگی به تصویب رسید. برابر مقررات ماده‌ی ۲ قانون یادشده، برای رسیدگی به تخلفات انضباطی کارکنان شاغل در نیروهای مسلح که برای آنان پیشنهاد تنبیه انضباطی، «محرومیت از ترفیع، تنزیل درجه یا رتبه یا عناوین مشابه، معافیت یا اخراج از خدمت» می‌شود و همچنین رسیدگی به شکایات کارکنان در امور خدمتی، هیئت‌های بدوی و تجدیدنظر انضباطی کارکنان نیروهای مسلح مطابق این قانون تشکیل می‌شود. به طور خلاصه صلاحیت هیئت‌های انضباطی در سه محور قابل ذکر است:

۱- رسیدگی به تخلفات انضباطی کارکنان نیروهای مسلح که برای آنان یکی از تنبیهات چهارگانه مورد اشاره پیشنهاد می‌شود؛

۲- رسیدگی به شکایات کارکنان در امور خدمتی و از اعمال و رفتار غیرقانونی فرماندهان، رؤسا و مدیران؛

۳- تعیین وضعیت در مورد سایر موضوعاتی که به موجب این قانون و یا سایر قوانین و مقررات در صلاحیت هیئت‌ها قرار دارد.

در این مقاله، مقررات قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و دستورالعمل اجرایی آن و سایر مقررات مربوط با رویکرد علمی و کاربردی مورد بحث و بررسی و تجزیه تحلیل قرار می‌گیرد.

جهت رعایت اختصار در این مقاله، از عبارت «قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی» به جای «قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی رسیدگی به شکایات و تخلفات کارکنان نیروهای مسلح» و از عبارت «دستورالعمل اجرایی» به جای عبارت «دستورالعمل اجرایی قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی رسیدگی به شکایات و تخلفات کارکنان نیروهای مسلح» استفاده می‌شود.

۱- انواع هیئت‌های انضباطی نیروهای مسلح، محل تشکیل و ساختار آنها

۱-۱- انواع و محل تشکیل هیئت‌های انضباطی

برابر مقررات ماده‌ی ۲ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و رسیدگی به شکایات و تخلفات کارکنان نیروهای مسلح، هیئت‌های انضباطی نیروهای مسلح به هیئت‌های بدوی و تجدیدنظر انضباطی تقسیم می‌شوند. هیئت بدوی به استناد ماده‌ی ۴ قانون موصوف و ماده‌ی ۶ دستورالعمل اجرایی قانون یاد شده، حسب مورد در ستاد کل نیروهای مسلح، ستاد فرماندهی کل ارتش و نیروهای مربوط (نیروی زمینی، نیروی هوایی، نیروی دریایی و قرارگاه پدافند هوایی خاتم‌الانبیاء^(ص))، ستاد فرماندهی کل سپاه و نیروهای مربوط (نیروی زمینی، نیروی دریایی، نیروی هوافضا، نیروی قدس و سازمان بسیج مستضعفین)، سپاه‌های استانی، نیروی انتظامی، وزارت دفاع، عقیدتی سیاسی، نمایندگی ولی فقیه و حفاظت اطلاعات نیروهای مسلح تشکیل می‌شود. هیئت بدوی انضباطی ستاد کل

نیروهای مسلح به استناد تبصره ی بند «الف» ماده ی ۴ قانون تشکیل هیئت های انضباطی نیروهای مسلح، به تخلفات انضباطی کارکنان دفاتر عقیدتی سیاسی و عمومی حفاظت اطلاعات فرماندهی کل قوا و حفاظت اطلاعات ستاد کل رسیدگی می کند؛ همچنین برابر تبصره ی بند «ث» ماده ی ۴ قانون موصوف و تبصره ی ۱ بند «ث» ماده ی ۶ دستورالعمل اجرایی، در صورت ضرورت به پیشنهاد هیئت بدوی و تصویب هیئت تجدیدنظر در مقاطع زمانی و درجات خاص، هیئت هایی با ترکیب نمایندگان ثابت مقامات مذکور در هیئت بدوی، در استان ها یا یگان های مستقل تشکیل می شود و رأی صادره به وسیله این هیئت در حکم رأی هیئت بدوی است. منظور از نمایندگان ثابت مقامات مذکور در هیئت بدوی، نمایندگان معاون نیروی انسانی، رئیس بازرسی، رئیس عقیدتی سیاسی و رئیس حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی است که نماینده سازمان قضایی نیز به ترکیب هیئت اضافه می شود.

۱-۲-۱- ساختار و ترکیب هیئت های انضباطی نیروهای مسلح

با عنایت به ماده ی ۴ قانون و ماده ی ۶ دستورالعمل اجرایی آن، هیئت های انضباطی نیروهای مسلح حسب مورد از پنج (۵) یا هفت (۷) نفر عضو تشکیل می گردد. در هیئت های موصوف یک نفر به عنوان «رئیس هیئت» و یک نفر نیز به عنوان «دبیر هیئت» انجام وظیفه می کند.

۱-۲-۱- رئیس هیئت ها:

به استناد مقررات فوق الذکر، در هیئت های بدوی انضباطی ستاد کل ارتش، ستاد فرماندهی کل سپاه، وزارت دفاع، عقیدتی سیاسی و حفاظت اطلاعات نیروهای مسلح، معاون هماهنگ کننده، رئیس هیئت می باشد. در هیئت های بدوی ستاد فرماندهی کل ارتش و سپاه، در غیاب معاون هماهنگ کننده، معاون اجرایی، رئیس هیئت می باشد. همچنین در هیئت های بدوی انضباطی ستاد کل و وزارت دفاع در غیاب معاون هماهنگ کننده، جانشین آنان، رئیس هیئت خواهد بود.

در ماده ی ۱۰۳ قانون استخدام نیروی انتظامی، «منفصل از خدمت» به عنوان یکی از وضعیت های خدمتی کارکنان پیش بینی شده است. در ماده ی ۱۱۶ قانون موصوف آمده است: «منفصل از خدمت، وضع کارکنانی است که طبق احکام قطعی صادره از مراجع قضایی به طور دائم یا موقت از خدمت منفک می گردند. در بند «ج» ماده ی یاد شده مقرر گردیده: در مورد انفصال موقت بیش از یک سال از لحاظ ادامه خدمت یا معافیت از خدمت، در هیئت رسیدگی به تخلفات انضباطی اتخاذ تصمیم می گردد.

در هیئت های بدوی انضباطی نیروهای سپاه و همچنین سپاه های استانی، فرمانده یا جانشین، رئیس هیئت می باشد. در سازمان بسیج نیز رئیس سازمان و یا جانشین وی، رئیس هیئت است. در هیئت بدوی نمایندگی ولی فقیه، نماینده ولی فقیه در سپاه یا جانشین وی، ریاست هیئت را بر عهده دارد. در هیئت بدوی نیروی انتظامی، معاون نیروی انسانی یا جانشین وی، رئیس هیئت است.

ریاست هیئت تجدیدنظر ستاد کل بر عهده جانشین رئیس ستاد کل است. ریاست هیئت های تجدیدنظر ارتش و سپاه، حسب مورد فرمانده کل ارتش یا سپاه یا جانشین آنان خواهد بود. رئیس هیئت تجدیدنظر وزارت دفاع، وزیر دفاع یا جانشین وی، رئیس هیئت تجدیدنظر نیروی انتظامی، جانشین فرمانده معظم کل قوا و در غیاب وی فرمانده نیروی انتظامی می باشد.^(۱)

۱-۲-۲- دبیر هیئت ها:

دبیر هیئت های بدوی و تجدیدنظر، حسب مورد معاون نیروی انسانی یا معاون منابع انسانی سازمان های نیروهای مسلح یا جانشین آنها

می باشد. در ستاد کل این وظیفه بر عهده ی رئیس مرکز عملیات و خدمات نیروی انسانی است. در هیئت بدوی عقیدتی سیاسی نیروی انتظامی نیز معاون اداری و مالی یا جانشین وی دبیر هیئت می باشد. دبیر هیئت های بدوی و تجدیدنظر نیروی انتظامی به پیشنهاد معاون نیروی انسانی و با حکم فرمانده نیرو منصوب می گردد.^(۲) برای دبیر هیئت در ماده ی ۱۱ دستورالعمل اجرایی، وظایف متعددی پیش بینی شده است؛ در بند «پ» ماده ی موصوف، تطبیق پیشنهادهای واصله با قوانین و مقررات از جمله اختیارات دبیر ذکر شده است. با توجه به اهمیت موضوع و آثار حقوقی آن، ضرورت دارد نظر دبیر در این مورد به اطلاع هیئت برسد و برابر نظر هیئت رفتار شود. همچنین در بند «ث» ماده ی ۱۱، اجرای وضعیت انتظار خدمت برای متهم به دبیر محول شده است، در صورتی که با توجه به مقررات ماده ی ۱۴ و تبصره ی ۲ ماده ی ۲۱ قانون تشکیل هیئت های انضباطی، اجرای وضعیت انتظار خدمت با مقامات یاد شده در مواد موصوف است و دبیر صرفاً می تواند موضوع را پیگیری و مراتب را جهت اجرا به مسئولین ذی ربط اعلام کند. در بند «ع» ماده ی ۱۱ نیز اعلام استتکاف از اجرای رأی هیئت برای رسیدگی از اختیارات دبیر ذکر شده است، در حالی که رسیدگی هیئت به تخلف مستتکف، مستلزم پیشنهاد یکی از تنبیهات چهارگانه؛ «محرومیت از ترفیع، تنزیل درجه یا رتبه، معافیت و یا اخراج از خدمت» توسط مقامات مسئول است و صرف اعلام دبیر از جهات رسیدگی هیئت ها محسوب نمی شود.

۱-۲-۳- سایر اعضای هیئت ها:

علاوه بر مقامات یاد شده، مقامات سازمان ها و ادارات ذیل نیز حسب مورد و با توجه به ساختار و چارت سازمانی، عضو هیئت های بدوی و یا تجدیدنظر انضباطی نیروهای مسلح می باشند:

الف- سازمان قضایی (رئیس سازمان قضایی یا نماینده وی)؛ در ترکیب هیئت تجدیدنظر ستاد کل، موضوع بند «الف» ماده ی ۶ دستورالعمل، حضور شخص رئیس سازمان قضایی پیش بینی شده است، در حالی که برابر مقررات تبصره ی ۳

ماده‌ی ۱۵ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، در غیاب رئیس سازمان قضایی، نماینده او می‌تواند عضو هیئت تجدیدنظر باشد. از این حیث مفاد ماده‌ی ۶ دستورالعمل با تبصره‌ی موصوف تطبیق ندارد.

ب- حفاظت اطلاعات (روسای حفاظت اطلاعات یا جانشین آنان، نمایندگان حفاظت و اطلاعات، معاون امنیت داخلی)؛

پ- عقیدتی سیاسی (روسای عقیدتی سیاسی یا جانشین آنان، نمایندگان عقیدتی سیاسی، معاون نظارت و ارزیابی)؛

ث- نمایندگی ولی فقیه (مسئولین نمایندگی ولی فقیه یا جانشین آنان، معاون هماهنگ کننده، معاون نظارت و تأیید صلاحیت یا جانشین وی)؛

ج- بازرسی (معاونین یا رؤسای بازرسی یا جانشین آنان)؛

ح- حقوقی و قضایی (معاونین حقوقی یا جانشین آنان، معاون حقوقی و امور مجلس یا جانشین وی، رئیس حقوقی و امور مجلس، مدیران قضایی و حقوقی «یا مدیران قضایی و انضباطی»)، همچنین فرمانده ناجا یا جانشین وی عضو هیئت تجدیدنظر نیروی انتظامی، معاون نیروی انسانی ستاد کل عضو هیئت تجدیدنظر ستاد کل و رئیس اداره یکم ارتش عضو هیئت تجدیدنظر ارتش می‌باشند.

با عنایت به ماده‌ی ۸ دستورالعمل اجرایی قانون، اعضای هیئت که در ترکیب هیئت‌ها برای آنها جانشین در نظر گرفته شده، در صورتی که در ساختار سازمانی جانشین نداشته باشند، می‌توانند فردی را که واجد تخصص لازم در این خصوص باشد، به عنوان جانشین خود به هیئت معرفی نمایند، این فرد صرفاً در جلسه هیئت جانشین خواهد بود. در این مورد به نظر می‌رسد، علاوه بر عامل تخصص، باید سلسله مراتب سازمانی نیز رعایت شود؛ یعنی بالاترین مقام اداری بخش مربوط بعد از رئیس، به شرط دارا بودن تخصص لازم به عنوان جانشین به هیئت معرفی گردد.

۲- صلاحیت هیئت‌های انضباطی

۱-۲- صلاحیت هیئت‌های بدوی انضباطی

با عنایت به ماده‌ی ۵ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و ماده‌ی ۹ دستورالعمل اجرایی آن، صلاحیت‌های هیئت بدوی انضباطی نیروهای مسلح عبارت است از؛

۱-۱-۲- رسیدگی به تخلفات انضباطی کارکنان شاغل در نیروهای مسلح که برای آنان تنبیه «محرومیت از ترفیع، تنزیل درجه یا رتبه، معافیت یا اخراج از خدمت»، پیشنهاد می‌گردد؛

رسیدگی به تخلفاتی که مستلزم اعمال تنبیهات خفیف‌تر است، در صلاحیت فرماندهان و مسئولین نیروهای مسلح می‌باشد. تخلفاتی که ممکن است در مورد آنها یکی از تنبیهات موصوف پیشنهاد گردد در بندهای «د، ه، و ز، ح، ط، ی، ک، ل، م، ن، ص» ماده‌ی ۱۱۶ آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح ذکر شده است. تنبیهات چهارگانه موصوف نیز در بندهای «ک، ل، م، ن» ماده‌ی ۱۱۷ آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح پیش‌بینی شده است.^(۳)

۲-۱-۲- رسیدگی به شکایت کارکنان در امور خدمتی و از اعمال و رفتار غیرقانونی فرماندهان، روسا و مدیران؛

در فصل چهارم آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح، مقررات مربوط به شکایات، گزارش‌ها و دادخواست‌ها ذکر شده است.^(۴) در ماده‌ی ۱۳۶ آمده است: «هر فرد از پرسنل نیروهای مسلح می‌تواند از اعمال و رفتار غیرقانونی فرماندهان، روسا، مدیران و سایر مقامات نسبت به خود به‌طور کتبی یا شفاهی با رعایت مقررات این فصل شکایت نماید». در ماده‌ی ۲۹ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، اشاره‌ای به شکایات شفاهی نکرده است و مقرر نموده که «به شکایت کتبی کارکنان در امور خدمتی و از اعمال و رفتار غیرقانونی فرماندهان، روسا و مدیران در هیئت‌های موضوع این قانون، رسیدگی می‌شود».

۳-۱-۲- تعیین وضعیت خدمتی کارکنان فاقد صلاحیت مکتبی، امنیتی و استخدامی؛

در بند «الف» ماده‌ی ۱۲۹ قانون استخدامی ارتش و مقررات مشابه قوانین استخدامی سپاه و نیروی انتظامی،^(۵) از دست دادن صلاحیت ادامه خدمت با حکم دادگاه صالح و یا رأی هیئت‌های رسیدگی به تخلفات موجب اخراج از خدمت می‌باشد. صلاحیت مکتبی، امنیتی و استخدامی از مصادیق صلاحیت ادامه خدمت می‌باشند. در بند «ب» ماده‌ی ۵ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، تعیین وضعیت خدمتی کارکنان موضوع مواد موصوف در صلاحیت هیئت‌های بدوی انضباطی قرار گرفته است.

۴-۱-۲- تعیین وضعیت خدمتی کارکنانی که در حین خدمت اثبات شود که از ابتدای استخدام فاقد شرایط عمومی استخدام بوده‌اند؛

شرایط عمومی استخدام در ماده‌ی ۲۹ قانون ارتش و ماده‌ی ۱۶ قوانین مقررات استخدامی سپاه و نیروی انتظامی بیان شده است. در تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۲۹ قانون ارتش تصریح شده است، ادامه خدمت یا اعاده به خدمت پرسنل منوط به داشتن صلاحیت‌های عمومی استخدام (به‌جز شرایط تحصیلی و سن) می‌باشد.

۵-۱-۲- تعیین وضعیت خدمتی کارکنان مشمول مواد ۱۲۶ قانون ارتش، ۱۳۹ قانون سپاه و ۱۴۶ قانون استخدام نیروی انتظامی؛

برابر مقررات مواد یاد شده و تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۳ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، کارکنانی که تا چهار (۴) سال پس از حداقل مدت توقف (در قانون سپاه پس از طی دو برابر حداقل مدت توقف) در درجه یا رتبه، صلاحیت نیل به ترفیع را به دست نیاورند و همچنین پرسنلی که فاقد توانایی لازم برای انجام وظایف متناسب با درجه یا رتبه و تخصص مربوط باشند و پرسنلی که ادامه خدمت آنها به مصلحت نیروهای مسلح نباشد و در حد اخراج نباشند، با تشخیص هیئت‌های رسیدگی به تخلفات انضباطی،

چنانچه حداقل پانزده (۱۵) سال سابقه خدمت داشته باشند، از خدمت معاف و در غیر این صورت باز خرید می شوند.

۲-۱-۶- تعیین وضعیت خدمتی کارکنان واجد شرایط تعویق بازنشستگی (ابقاء به خدمت) و اعاده به خدمت:

برابر مقررات تبصره ۱ ماده ۱۱۰ قانون ارتش، در مواقع استثنایی و نیاز ارتش و تمایل پرسنل، در صورت تصویب هیئت رسیدگی به تخلفات، بازنشستگی به مدت محدود به تعویق خواهد افتاد؛ همچنین، در ماده ۱۱۱ قانون موصوف، اعاده به خدمت پرسنل بازنشسته در موارد استثنایی و با شرایط خاص پیش بینی شده است.^(۶) لازم به ذکر است که قبل از تصویب قانون جدید تشکیل هیئت های انضباطی، رسیدگی به این موضوع در صلاحیت هیئت های تجدیدنظر انضباطی بود. در بند «پ» ماده ۶ دستورالعمل اجرایی قانون، رسیدگی به پرونده های تخلفاتی و تعویق بازنشستگی و اعاده به خدمت مقامات منصوب فرمانده کل سپاه به هیئت بدوی ستاد فرماندهی کل سپاه محول شده است که مقررات موصوف در قانون ذکر نشده است؛ همچنین در این بند، رسیدگی به پرونده تخلفات هیئت رئیسه و معاونین نیروها، نمایندگی ولی فقیه و سازمان حفاظت اطلاعات و هیئت رئیسه سپاه های استانی و هم طراز آنان، معاونین و مسئولین ادارات ستاد فرماندهی کل سپاه به هیئت تجدیدنظر واگذار شده است. مقررات یادشده، ضمن اینکه فراتر از قانون می باشد در مورد سایر سازمان های نیروهای مسلح پیش بینی نشده است و این امر باعث اختلاف رویه هیئت ها در رسیدگی به موضوع واحد می گردد. این روش با فلسفه وضع قانون «ایجاد رویه واحد و تدوین مقررات یکسان در مورد رسیدگی به تخلفات کارکنان سازمان های نیروهای مسلح» مغایرت دارد. همچنین با توجه به قطعیت رأی هیئت

تجدیدنظر، حق تجدیدنظرخواهی مقامات مورد اشاره در خصوص رسیدگی به پرونده تخلفاتی آنان، سلب می شود در حالی که این حق برای مقامات مشابه در سایر سازمان های نیروهای مسلح به لحاظ رسیدگی تخلفات در هیئت های بدوی وجود دارد. علاوه بر ایرادهای مذکور، دامنه شمول مقامات موضوع تبصره نیز گسترده است به خصوص تسری مقررات به: «هیئت رئیسه سپاه های استانی و مقامات هم طراز آنان».

۲-۱-۷- تصویب استعفای کارکنان ارتش و سپاه در موارد استثنایی و عسر و حرج موضوع تبصره ۱ ماده ۱۲۳ اصلاحی قانون ارتش و تبصره ۱ ماده ۱۳۶ قانون سپاه:

در تبصره ۱ ماده ۱۳۶ قانون مقررات استخدامی سپاه آمده است: «در موارد استثنایی و عسر و حرج، پرسنل قبل از مدت یادشده در این ماده (طی دو برابر مدت تحصیل و حداقل مدت خدمت که در قرارداد استخدامی تعیین می گردد و از پنج (۵) سال کمتر نمی باشد)، استعفای پرسنل با تقاضای شخصی آنان با پیشنهاد فرمانده نیرو یا سازمان مربوط و تصویب هیئت موضوع ماده ۱۱۵ این قانون صورت می گیرد». بررسی این موضوع نیز قبل از قانون جدید، در صلاحیت هیئت های تجدیدنظر انضباطی بود. ضمناً این وضعیت در قانون استخدام نیروی انتظامی پیش بینی شده است.

۲-۱-۸- رسیدگی به آرای نقض شده هیئت های بدوی از سوی دیوان عدالت اداری:

برابر مقررات تبصره ۱ ماده ۲۱ قانون تشکیل هیئت های انضباطی، در صورت نقض آرای هریک از هیئت ها توسط دیوان عدالت اداری، هیئت صادر کننده رأی مکلف است ظرف دو ماه از تاریخ ابلاغ رأی دیوان، با رعایت تشریفات اداری و بدون نیاز به برقراری رابطه استخدامی، مجدداً به موضوع رسیدگی و تصمیم بگیرد. مشابه مقررات موصوف در ماده ۶۳ قانون

تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب سال ۹۲ نیز پیش بینی شده است.

۲-۱-۹- تعیین وضعیت خدمتی کارکنان به محکومیت قطعی قضایی انفصال بیش از یک سال:

در ماده ۱۰۳ قانون استخدام نیروی انتظامی، «منفصل از خدمت» به عنوان یکی از وضعیت های خدمتی کارکنان پیش بینی شده است. در ماده ۱۱۶ قانون موصوف آمده است: «منفصل از خدمت، وضع کارکنانی است که طبق احکام قطعی صادره از مراجع قضایی به طور دائم یا موقت از خدمت منفع می گردند. در بند «ج» ماده ی یاد شده مقرر گردیده: در مورد انفصال موقت بیش از یک سال از لحاظ ادامه خدمت یا معافیت از خدمت، در هیئت رسیدگی به تخلفات انضباطی اتخاذ تصمیم می گردد.

در قوانین استخدامی ارتش و سپاه مشابه مقررات فوق الذکر وجود ندارد. از سوی دیگر، برابر ماده ۱۶ قانون خاص مجازات جرایم نیروهای مسلح، حداکثر محکومیت به انفصال موقت در مورد کارکنان پایور نیروهای مسلح یک سال است و محکومان به این مجازات از حقوق بدون کاری مطابق مقررات استخدامی مربوط استفاده خواهند کرد. مقررات ماده ۱۶ اطلاع دارد و اختصاص به دادگاه های نظامی ندارد و سایر مراجع قضایی نیز باید مقررات ماده ی مزبور را در مورد محکومیت کارکنان پایور نیروهای مسلح به انفصال موقت رعایت کنند (یزدانیان، ۱۳۹۰: ۴۸). کمیسیون قضایی و حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح نیز در این مورد اعلام نموده است: «با عنایت به اینکه قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح، قانون خاص می باشد؛ بنابراین تعیین مجازات انفصال موقت برای کارکنان پایور نیروهای مسلح باید با رعایت مقررات ماده ۱۶ قانون یادشده باشد».^(۷) با توجه به عدم هماهنگی مقررات قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح با قانون

استخدام نیروی انتظامی و قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، در مورد حداکثر انفصال موقت، پیشنهاد مشخص نگارنده این است که در اصلاحات قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح نسبت به اصلاح ماده‌ی ۱۶ و انطباق مقررات آن با قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و قانون استخدام نیروی انتظامی اقدام لازم به عمل آید.

۲-۱-۱۰- تعیین وضعیت خدمتی کارکنان محکوم به حبس‌های قطعی بین دو تا پنج سال:

برابر مقررات تبصره‌ی ۳ ماده‌ی ۱۲ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح، در صورتی که کارکنان پایور به حبس از دو تا پنج سال محکوم شوند، رهایی از خدمت (اخراج، انفصال، بازخریدی و یا بازنشستگی) با توجه به نوع جرم و با رعایت مقررات استخدامی نیروهای مسلح، با رأی کمیسیون‌های انضباطی نیروهای مسلح خواهد بود.

۲-۱-۱۱- تعیین وضعیت خدمتی کارکنان مشمول ماده‌ی ۴۰ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح:

برابر مقررات ماده‌ی ۴۰ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح، عضویت کارکنان نیروهای مسلح در سازمان‌ها، احزاب و جمعیت‌های سیاسی و مداخله یا شرکت و یا فعالیت آنان در دسته‌بندی‌ها و مناقشه‌های سیاسی و تبلیغات انتخاباتی ممنوع است و مرتکبان به شش ماه تا سه سال حبس محکوم می‌گردند و در هر حال ادامه خدمت یا رهایی این گونه افراد از خدمت به عهده هیئت‌های رسیدگی به تخلفات نیروهای مسلح می‌باشد. ممنوعیت و جرم اعلام کردن عضویت اعضای نیروهای مسلح در سازمان‌ها و احزاب و جمعیت‌های سیاسی که در حقیقت مخالف با اهداف و آرمان‌های نیروهای مسلح می‌باشد، از جمله ویژگی‌های قانون مجازات جرایم نیروهای

مسلح است. نیروهای مسلح باید برای بهتر انجام دادن وظایف نظامی و انتظامی خود از باندبازی‌ها و مناقشات سیاسی و انجام تبلیغات له یا علیه احزاب و... به‌طور جدی احتراز نمایند تا قدرت و قداست و ایهت آنان محفوظ بماند. این قانون در راستای رسیدن به چنین اهدافی اقدام به جرم‌انگاری نموده است (غلامی، ۱۳۹۲: ۲۰).

به لحاظ اهمیت موضوع، مقنن علاوه بر تعیین وصف کیفری و مجازات برای عمل ارتكابی موصوف، از لحاظ ادامه خدمت یا رهایی مرتکب نیز، مراتب راجهت بررسی به هیئت‌های رسیدگی به تخلفات کارکنان نیروهای مسلح ارجاع نموده است. هر چند که منظور از کارکنان نیروهای مسلح، اعم

برابر مقررات تبصره‌ی ۳ ماده‌ی ۱۲ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح، در صورتی که کارکنان پایور به حبس از دو تا پنج سال محکوم شوند، رهایی از خدمت (اخراج، انفصال، بازخریدی و یا بازنشستگی) با توجه به نوع جرم و با رعایت مقررات استخدامی نیروهای مسلح، با رأی کمیسیون‌های انضباطی نیروهای مسلح خواهد بود.

است از کارکنان پایور و وظیفه، اما بحث رهایی از خدمت کارکنان وظیفه در صورت ارتكاب جرم موضوع ماده‌ی ۴۰ منتفی می‌باشد. با این توضیح که در هیئت‌های رسیدگی به تخلفات کارکنان نیروهای مسلح نیز تخلفات پرسنل وظیفه رسیدگی نمی‌شود (یزدانیان، ۱۳۹۰: ۱۱۹ و ۱۲۰).

۲-۱-۱۲- تعیین وضعیت خدمتی کارکنان محکوم به جرم فرار بیش از شش ماه که متخصص مجرب محسوب شده و یا از بورسیه نیروهای مسلح استفاده نموده‌اند:

برابر تدابیر ابلاغی ناظر بر مقررات استخدامی نیروهای مسلح، پرسنل متخصص و تحصیل کرده نیروهای مسلح که تخصص آنها مورد نیاز این نیروها می‌باشد، چنانچه به هر دلیل مرتکب فرار بیش از شش ماه گردند برابر مقررات کیفری با ایشان رفتار شده و از حکم اخراج مندرج در قوانین استخدامی نیروهای مسلح مستثنا می‌باشند، مگر اینکه ادامه خدمت ایشان به مصلحت نیروهای مسلح نباشد.

۲-۱-۱۳- رسیدگی به تخلفات انضباطی اعضای هیئت علمی سازمان‌های نیروهای مسلح:

از لحاظ مقررات کیفری نیز همگام با این مقررات، کمیسیون قضایی و حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح اعلام نموده است؛ اعضای هیئت علمی سازمان‌های نیروهای مسلح پس از استخدام مشمول مقررات استخدامی نیروهای مسلح خواهند بود و رسیدگی به جرایم آنان مانند سایر نظامیان تابع مقررات مربوط خواهد بود.^(۸)

۲-۱-۱۴- اظهارنظر در خصوص برقراری وجوهی برای عائله تحت تکفل کارکنان اخراجی:

براساس مقررات قانون اصلاح ماده‌ی ۱۴ قانون حقوق و مزایای مستمر پس‌انداز ثابت، حق بیمه و بیمه درمانی مشمولین قانون ارتش و... مصوب سال ۱۳۸۸، به عائله تحت تکفل آن گروه از کارکنان نیروهای مسلح که پس از سال ۱۳۶۸ با داشتن حداقل پانزده سال تمام سابقه خدمت، بر اساس نظر مراجع قضایی و هیئت‌های مربوط به رسیدگی به تخلفات نیروهای مسلح اخراج شده‌اند، بر اساس نظر هیئت‌های یادشده، ماهانه وجوهی معادل سه پنجم حقوق بازنشستگی آنان پرداخت می‌شود. برابر ماده‌ی ۶۸ دستورالعمل اجرایی قانون، هیئت‌های بدوی موظف‌اند در خصوص برقراری وجوهی برای عائله تحت

تکفل کارکنان اخراجی بر اساس بند (الف) ماده‌ی ۲۴ و رعایت ماده‌ی ۱۳ آیین‌نامه تأمین اجتماعی نیروهای مسلح، مصوب فرمانده معظم کل قوا، عائله تحت تکفل کارکنان اخراجی را تعیین نمایند. ماده‌ی ۱۳ آیین‌نامه موصوف، مستمری‌بگیران را در هشت بند احصا نموده است و در بند «الف» ماده‌ی ۲۴ نیز مقرر شده است: «با رعایت مفاد ماده‌ی ۱۳ این آیین‌نامه، عائله تحت تکفل کارکنان اخراجی با نظر هیئت‌های مربوط به رسیدگی به تخلفات نیروهای مسلح تعیین می‌شود. همچنین برابر ماده‌ی ۶۹ دستورالعمل موصوف، در خصوص تصویب پرداخت وجوهی به عائله تحت تکفل کارکنان اخراجی در صورت تأیید حفاظت اطلاعات، افرادی که در شمول ترک تابعیت، ارتداد، جاسوسی، پناهندگی سیاسی، عضویت یا وابستگی به گروه‌های ملحد و محارب و معارض با اسلام و انقلاب اسلامی قرار گیرند از عائله تحت تکفل فرد اخراجی، خارج می‌گردند. در این مورد ماده‌ی ۱۹۱ قانون مقررات استخدامی سپاه که برای سایر سازمان‌های نیروهای مسلح نیز قابل اجرا است، «ارتداد، جاسوسی، عضویت یا وابستگی به گروه‌های ملحد و محارب و معارض با اسلام و ترک تابعیت» را موجب محرومیت از دریافت حقوق بازنشستگی، وظیفه و مستمری‌بگیران دانسته است.^(۹)

۲-۱-۱۵- تعیین وضعیت خدمتی کارکنان پایور که در زمان فرار بیش از شش ماه، فوت نموده‌اند: برابر مقررات استخدامی نیروهای مسلح، هرگاه مدت فرار کارکنان پایور بالغ بر شش ماه گردد، از زمان آغاز غیبت اخراج می‌شوند و پس از آن برابر مقررات کیفری مربوط محاکمه می‌شوند و ابقای اخراج و یا منتفی شدن آن، بستگی به نتیجه رسیدگی توسط مرجع قضایی دارد.^(۱۰) حال چنانچه قبل از محاکمه و یا صدور رأی قطعی فوت نمایند، تعیین وضعیت خدمتی آنان بر عهده هیئت رسیدگی به تخلفات خواهد بود. هرچند که قانون ارتش، صدور قرار موقوفی تعقیب در مورد کارکنان فراری

برابر مقررات استخدامی نیروهای مسلح، هرگاه مدت فرار کارکنان پایور بالغ بر شش ماه گردد، از زمان آغاز غیبت اخراج می‌شوند و پس از آن برابر مقررات کیفری مربوط محاکمه می‌شوند و ابقای اخراج و یا منتفی شدن آن، بستگی به نتیجه رسیدگی توسط مرجع قضایی دارد.

را نیز موجب تبدیل ایام فرار به انتساب دانسته است، لیکن به موجب مقررات ماده‌ی ۶۲۲ قانون آیین دادرسی کیفری، صدور قرار موقوفی تعقیب به لحاظ فوت متهمان فراری، موجب تبدیل ایام فرار از خدمت به انتساب نمی‌شود و از این جهت حقوق و مزایایی به آنان تعلق نمی‌گیرد؛ بنابراین هیئت‌های رسیدگی به تخلفات باید با لحاظ قرار دادن مقررات ماده‌ی ۶۲۲ قانون موصوف، اتخاذ تصمیم نمایند.

۲-۱-۱۶- رسیدگی به موارد استنکاف از رأی صادره توسط هیئت:

برابر مقررات ماده‌ی ۳۵ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، مستنکافان از اجرای رأی قطعی هیئت‌ها متخلف محسوب می‌شوند و ضمن تنبیه انضباطی، مسئول جبران خسارت وارده می‌باشند. از طرفی برابر ماده‌ی ۲ قانون موصوف و ماده‌ی ۱۳ دستورالعمل اجرایی آن، رسیدگی به تخلف «استنکاف از اجرای رأی قطعی هیئت»، مستلزم پیشنهاد یکی از تنبیهات چهارگانه: (محرومیت از ترفیع، تنزیل درجه یا رتبه، معافیت و یا اخراج از خدمت) توسط مقامات مسئول ذی‌ربط است. در ماده‌ی ۸۸ دستورالعمل نیز ذکر شده است: «در صورت استنکاف از اجرای رأی هیئت، مستنکف علاوه بر تنبیه انضباطی، ملزم به جبران ضرر و زیان ناشی از عدم اجرای رأی خواهد بود».

۲-۲- صلاحیت‌های هیئت‌های تجدیدنظر انضباطی

با عنایت به مقررات مواد ۱۶ و ۱۸ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و ماده‌ی ۱۰ دستورالعمل اجرایی قانون موصوف، صلاحیت هیئت‌های تجدیدنظر به شرح زیر می‌باشد:

۲-۲-۱- رسیدگی به تقاضای تجدیدنظرخواهی از رأی غیرقطعی هیئت‌های بدوی:

با توجه به مقررات ماده‌ی ۱۰ قانون یاد شده و ماده‌ی ۳۹ دستورالعمل اجرایی قانون، رأی هیئت‌های بدوی در مورد «معافیت و اخراج از خدمت» قابل اعتراض می‌باشد. نکته مهم قابل ذکر این است که مقررات مورد اشاره ناظر بر رسیدگی به تخلفات کارکنان نیروهای مسلح است و در مورد قطعیت یا قابل اعتراض بودن سایر آرای هیئت‌های بدوی به جز رأی مربوط به رسیدگی به شکایات که برابر ماده‌ی ۲۹ قانون و ماده‌ی ۵ دستورالعمل، قطعی می‌باشند، مقررات صریحی وجود ندارد؛ ولی نظر به اینکه رأی قابل اعتراض احصاء شده است، سایر آرای هیئت‌ها را باید قطعی بدانیم. از طرفی با توجه به اینکه به تجویز مواد ۵۱ و ۶۷ دستورالعمل، رسیدگی به موضوعات در صلاحیت هیئت‌های بدوی (به جز رسیدگی به تخلفات) بدون حضور متهم و یا ذی‌نفع صورت می‌گیرد و از طرفی آرای هیئت‌ها نیز به جز معافیت و یا اخراج از خدمت قطعی می‌باشد، این امر (عدم حضور متهم یا ذی‌نفع در جلسات هیئت‌ها و سلب حق تجدیدنظرخواهی وی) ممکن است باعث تضییع حقوق افراد شود.

۲-۲-۲- تعیین وضعیت خدمتی کارکنان متخصص مجرب که در حین فرار از خدمت فوت می‌نمایند:

برابر بند «ط» ماده‌ی ۴ دستورالعمل اجرایی، متخصص مجرب، به کارکنان متخصص تحصیل کرده نیروهای مسلح که تخصص آنان موردنیاز سازمان مربوط باشد، اطلاق می‌گردد. برابر ماده‌ی ۶۲۲ قانون آیین دادرسی کیفری، صدور قرار موقوفی

تعقیب به لحاظ فوت یا عفو متهمان فراری موجب تبدیل ایام فرار به انتساب نمی شود و از این جهت حقوق و مزایایی به آنان تعلق نمی گیرد. به هر حال هیئت رسیدگی کننده باید با لحاظ قرار دادن مفاد ماده‌ی موصوف، در این مورد اتخاذ تصمیم نماید. لازم به ذکر است که برابر مقررات بند «ح» ماده‌ی ۵ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، تعیین وضعیت خدمتی کارکنان پایور که مرتکب فرار بیش از شش ماه شده و در زمان فرار فوت می‌نماید، بر عهده‌ی هیئت بدوی است و در ماده‌ی ۱۸ قانون موصوف، مرجع تعیین وضعیت خدمتی «کارکنان متخصص مجرب» که در حین فرار از خدمت فوت می‌نماید، هیئت تجدیدنظر است. هر چند که مقررات ماده‌ی ۱۸ اطلاق بند «ح» ماده‌ی ۵ را تخصیص داده است، لیکن مناسب است عبارت «کارکنان متخصص مجرب» از شمول اطلاق «کارکنان پایور» موضوع بند «ح» ماده‌ی ۵ خارج شود.

۲-۳-۲- رسیدگی به آرای هیئت تجدیدنظر، نقض شده از سوی دیوان عدالت اداری:

برابر مقررات تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۲۹ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، در صورت نقض آرای هیئت تجدیدنظر توسط دیوان عدالت اداری، هیئت صادر کننده رأی مکلف است ظرف دو ماه از تاریخ ابلاغ رأی دیوان و با رعایت تشریفات اداری و بدون نیاز به برقراری رابطه استخدامی، مجدداً به موضوع رسیدگی و تصمیم بگیرد. در مواردی که رأی اولیه هیئت، اخراج یا معافیت باشد و رأی اخیر نیز همان وضعیت اخراج یا معافیت را تأیید کند، شاکی می‌تواند از دیوان عدالت اداری مجدداً درخواست تجدیدنظر نماید. دیوان عدالت نیز حداکثر ظرف مدت یک ماه رأی نهایی خود را که برای نیروهای مسلح لازم‌الاجرا است، صادر می‌کند. در غیر از موارد «اخراج یا معافیت از خدمت» حق تجدیدنظرخواهی مجدد وجود ندارد.

برابر تدابیر ابلاغی ناظر بر مقررات استخدامی نیروهای مسلح، پرسنل متخصص و تحصیل کرده نیروهای مسلح که تخصص آنها مورد نیاز این نیروها می‌باشد، چنانچه به هر دلیل مرتکب فرار بیش از شش ماه گردند، برابر مقررات کیفری با ایشان رفتار شده و از حکم اخراج مندرج در قوانین استخدامی نیروهای مسلح مستثنا می‌باشند، مگر اینکه ادامه خدمت ایشان به مصلحت نیروهای مسلح نباشد.

۲-۴-۲- رسیدگی به شکایات از فرماندهان، رؤسا و مدیران با جایگاه سرلشکری و بالاتر در ستاد کل و سازمان‌های نیروهای مسلح و در وزارت دفاع رسیدگی به شکایات از معاونین وزیر و مقامات بالاتر و نیز رؤسا و مدیران عامل سازمان‌های تابعه و وابسته:

در قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی این مورد به صراحت در صلاحیت هیئت‌های تجدیدنظر قرار نگرفته است؛ اما در ماده‌ی ۲۹ قانون موصوف آمده است: «به شکایات کتبی کارکنان در امور خدمتی و از اعمال و رفتار غیرقانونی فرماندهان، رؤسا و مدیران در هیئت‌های موضوع این قانون رسیدگی می‌شود». با توجه به اطلاق عنوان «هیئت‌ها» در ماده‌ی ۲۹ قانون، دستورالعمل این قانون به لحاظ رعایت جایگاه و موقعیت شغلی و شئون فرماندهان، رؤسا و مدیران

عالی‌رتبه نیروهای مسلح، رسیدگی به شکایات از مقامات یادشده را در ماده‌ی ۵۳ به هیئت‌های تجدیدنظر محول کرده است.

۲-۵-۲- رسیدگی به تخلفات اعضای هیئت‌های بدوی انضباطی:

برابر ماده‌ی ۹۳ دستورالعمل اجرایی قانون، «به تخلفات اعضای هیئت‌های بدوی انضباطی سازمان‌ها در هیئت تجدیدنظر همان سازمان رسیدگی می‌شود». این مورد هم در قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی پیش‌بینی نشده است و ایراد سلب حق تجدیدنظرخواهی متهم به لحاظ قطعی بودن رأی هیئت تجدیدنظر، وجود دارد.

۲-۶-۲- رسیدگی به موارد استنکاف از رأی صادره توسط هیئت:

برابر ماده‌ی ۳۵ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی، استنکاف از اجرای آرای قطعی هیئت‌ها، تخلف محسوب و مرتکب ضمن تنبیه انضباطی، مسئول جبران خسارت وارده نیز می‌باشد. در ماده‌ی ۸۸ دستورالعمل نیز برای مستنکف از اجرای رأی قطعی هیئت، علاوه بر جبران خسارت وارده ناشی از عدم اجرای رأی، تنبیه انضباطی پیش‌بینی شده است. رسیدگی هیئت مستلزم پیشنهاد یکی از تنبیهات چهارگانه: «محرومیت از ترفیع، تنزیل درجه یا رتبه، معافیت یا اخراج از خدمت است». ضرورتی ندارد که موارد استنکاف از اجرای رأی قطعی هیئت بدوی در هیئت موصوف و استنکاف از رأی هیئت تجدیدنظر در همان هیئت رسیدگی شود. رسیدگی به موضوع در هیئت تجدیدنظر، علاوه بر اینکه باعث سلب حق اعتراض و رسیدگی یک مرحله‌ای می‌شود، فراتر از حدود صلاحیت هیئت تجدیدنظر می‌باشد که در قانون تصریح شده است؛ بنابراین ضرورت دارد مقررات یادشده در دستورالعمل اصلاح شود.



۳- جهات شروع به رسیدگی هیئت‌های انضباطی:

شروع به رسیدگی هیئت‌های انضباطی، مستلزم وصول پیشنهاد تنبیه یا شکایات یا درخواست رسیدگی و تعیین وضعیت در خصوص موضوعات در صلاحیت هیئت‌هاست.

۳-۱- پیشنهاد تنبیه:

مستتب از ماده‌ی ۲ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و صراحت مقررات بند «الف» ماده‌ی ۱۳ دستورالعمل، رسیدگی به تخلف کارکنان مستلزم ارائه پیشنهاد تنبیه: «محرومیت از ترفیع یا تنزیل درجه یا رتبه، یا معافیت یا اخراج از خدمت» از طرف مقامات موضوع ماده‌ی ۵ دستورالعمل است. مقامات مجاز به ارائه پیشنهاد تنبیه در ماده‌ی ۳ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی نیز ذکر شده است. با توجه به مقررات یادشده، رسیدگی به تخلفات کارکنان نیروهای مسلح در هیئت‌های انضباطی بدون پیشنهاد تنبیه از سوی مقامات ذی‌ربط، امکان‌پذیر نیست. برابر مقررات بند «ث» ماده‌ی ۴ دستورالعمل اجرایی، کارکنانی که پرونده آنان به لحاظ ارتکاب یک یا چند تخلف در هیئت‌های انضباطی در حال رسیدگی است، عنوان «متهم به تخلف» را دارند. برابر ماده‌ی ۴ دستورالعمل اجرایی قانون، «محرومیت از ترفیع»، تنبیهی است که با رأی هیئت‌های انضباطی برای مدت

محدود و حداکثر دو سال در زمان صلح و چهار سال در زمان جنگ اعمال می‌گردد. «تنزیل درجه یا رتبه»، تنبیهی است که با رأی هیئت‌های انضباطی اعمال و به موجب آن درجه یا رتبه فرد برای مدت محدود یا دائم کاهش می‌یابد. «معافیت از خدمت»، تنبیهی است که با رأی هیئت‌های انضباطی اعمال شده و افراد با داشتن حداقل پانزده سال سابقه خدمت، بازنشسته و کمتر از پانزده سال سابقه خدمت، بازخرید می‌شوند. «اخراج از خدمت»، وضعیت پایان خدمت کارکنانی است که به علت از دست دادن صلاحیت یا ارتکاب جرایم و تخلفات با حکم دادگاه صالح و یا رأی هیئت‌های انضباطی رابطه استخدامی آنان با سازمان‌های نیروهای مسلح قطع می‌شود.^(۱) در تبصره‌ی ماده‌ی ۲ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی مقرر شده است: «منظور از تخلفات انضباطی کارکنان، تخلفات انضباطی مذکور در آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح، قانون آیین دادرسی کیفری، قانون آیین دادرسی جرایم نیروهای مسلح و دادرسی الکترونیکی، قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح و قانون دیوان عدالت اداری و مقررات مربوط» می‌باشد. مقررات تبصره در مورد تبیین تخلفات انضباطی (غیر از آیین‌نامه انضباطی) مبهم و کلی است؛ زیرا صرفاً عناوینی را می‌توان تخلف انضباطی قابل طرح در هیئت انضباطی دانست که اولاً، با عنوان «تخلف انضباطی» در قوانین ذکر شده

باشند؛ مانند موضوع ماده‌ی ۱۳۰ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح. ثانیاً، یکی از تنبیهات چهارگانه مورد اشاره در مورد آنها پیش‌بینی شده باشد. فلذا ضرورت دارد تخلفات موصوف در دستورالعمل اجرایی قانون دقیقاً احصا شوند.

۳-۲- وصول شکایت:

برابر مقررات بند «ب» ماده‌ی ۱۳ دستورالعمل، وصول شکایت کارکنان در امور خدمتی و از اعمال و رفتار غیرقانونی فرماندهان، رؤسا و مدیران از جهات شروع به رسیدگی هیئت‌های انضباطی محسوب می‌شود که حسب مورد در هیئت‌های انضباطی بدوی یا تجدیدنظر رسیدگی می‌شود.

۳-۳- وصول درخواست رسیدگی و یا تعیین وضعیت:

علاوه بر رسیدگی به شکایات و تخلفات کارکنان نیروهای مسلح، موارد متعدد تعیین وضعیت خدمتی و همچنین اظهارنظر در خصوص برقراری و جوهی برای عائله تحت تکفل کارکنان اخراجی، موضوع مواد ۵ و ۱۸ قانون و مواد ۹ و ۱۰ دستورالعمل که شرح آن از نظر گذشت، حسب مورد در صلاحیت هیئت‌های انضباطی بدوی و یا تجدیدنظر قرار دارد که با توجه به بند «پ» ماده‌ی ۱۳ دستورالعمل، رسیدگی هیئت منوط به درخواست رسیدگی و تعیین وضعیت خدمتی می‌باشد.

ادامه دارد...

پی‌نوشت‌ها:

۷. نظریه‌ی مشورتی شماره‌ی ۷/۲/۸۶/۵۰۹۵۶-۷/۲/۸۶/۲۴-۸۶/۲/۲۴ کمیسیون قضایی و حقوقی سازمان قضایی.
۸. نظریه‌ی مشورتی شماره‌ی ۷/۳۴/۲۲۲-۷/۳۴/۸۴/۳/۴ کمیسیون قضایی و حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح.
۹. مراجعه شود به بند «ب» ماده‌ی ۲۴ آیین‌نامه تأمین اجتماعی نیروهای مسلح.
۱۰. مراجعه شود به تبصره‌ی ماده‌ی ۹۶ قانون ارتش، تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۱۱۲ قانون استخدام نیروی انتظامی و تبصره‌ی ماده‌ی ۱۰۵ قانون مقررات استخدامی سپاه.
۱۱. در مورد عناوین چهارگانه «محرومیت از ترفیع، تنزیل درجه یا رتبه، معافیت یا اخراج از خدمت» مراجعه شود به مواد ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۲۶ و ۱۲۹ قانون ارتش، مواد ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۳۹ و ۱۴۲ قانون مقررات استخدامی سپاه و مواد ۱۲۰، ۱۲۶ و ۱۴۸ قانون استخدام نیروی انتظامی.

۱. ماده‌ی ۴ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و ماده‌ی ۶ دستورالعمل اجرایی آن.
۲. ماده‌ی ۴ قانون تشکیل هیئت‌های انضباطی و ماده‌ی ۶ دستورالعمل اجرایی آن.
۳. در جدول شماره ۴ پیوست آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح، انواع تخلفات و حداکثر تنبیهات در زمان صلح و جنگ که در مورد هر یک از تخلفات انضباطی قابل اعمال می‌باشد، ذکر شده است. همچنین در جدول شماره‌ی ۵ آیین‌نامه موصوف، حداکثر اختیارات فرماندهان در مورد اعمال تنبیهات بیان شده است.
۴. مراجعه شود به مواد ۱۳۶ الی ۱۴۴ آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح.
۵. مراجعه شود به ماده‌ی ۱۴۲ قانون مقررات استخدامی سپاه و ماده‌ی ۱۴۸ قانون استخدام نیروی انتظامی.
۶. جهت ملاحظه مقررات مشابه مراجعه شود به مواد ۱۲۶ و ۱۲۷ قانون مقررات استخدامی سپاه و مواد ۱۳۰ و ۱۳۱ قانون استخدام نیروی انتظامی.

محمد (ص)

شیوه‌های دادرسی پیامبر اعظم (ص) و ارائه ویژگی‌های آن

پریسادر گاهزاده، مربی آموزشی دوره متوسطه و کارشناس مدیریت آموزشی
محمد در گاهزاده، دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و دکترای مبانی نظری اسلام

چکیده

پیامبر اعظم (ص) در دادرسی‌های خود شیوه‌ها و اصول متعددی را به کار می‌بست؛ شیوه‌هایی همچون توجه دادن به قیامت پیش از آغاز دادرسی، شنیدن ادله دو طرف هنگام دادرسی، اعمال قاعده اقامه بینه توسط مدعی و انکار توسط منکر، قضاوت بر اساس علم متعارف و از روی اجتهاد قاضی، اقرار گرفتن از مجرم، قسامه، قرعه و... این اصول در برخی موارد امضایی بودند و در بیشتر موارد تأسیسی؛ برخلاف گفته برخی خاورشناسان، دادرسی پیامبر (ص) نه صرفاً یک داوری ساده و پیش پا افتاده که میان اعراب مرسوم بود، بلکه می‌توان آن را یک نظام دادرسی مستقل و بدیع دانست که اصولی همچون الهی بودن، انسجام و هماهنگی، استقلال، پویایی و غیراقتباسی بودن از ویژگی‌های آن به شمار می‌روند.

واژگان کلیدی: دادرسی، پیامبر اعظم، نظام دادرسی، شیوه‌های دادرسی، استقلال، پویایی، انسجام

درآمد

صحنه دادرسی مهم‌ترین صحنه تجلی روح عدالت در زندگی اجتماعی هر ملتی است. وجود نظام دادرسی عادلانه در زندگی انسان‌ها بسیار ضروری است تا در پرتو آن، انسان‌ها طعم شیرین عدالت را بچشند و جان و مالشان از گزند ستم‌کاران و تبه‌کاران محفوظ بماند.

در قرآن مجید که نخستین و مهم‌ترین سرچشمه احکام اسلامی است، چندین آیه به‌طور مستقیم به بایستگی دادرسی اختصاص یافته است: «ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا میان مردم به (موجب) آنچه خدا به تو آموخته است داوری کنی»^(۱) (نساء، آیه ۱۰۵)؛ همچنین در آیه دیگر آمده است: «ای داوود ما تو را در زمین خلیفه و جانشین گردانیدیم، پس میان مردم به حق داوری کن»^(۲) (ص، آیه ۲۶).

از این آیه به‌روشنی درمی‌یابیم که پیامبران به دادرسی می‌پرداختند و مهم‌ترین وظیفه آنان پس از دعوت به یکتاپرستی، دادرسی بود. دادرسی نیز از شئون جانشینی خدا در زمین دانسته شده است که جانشین باید ویژگی‌های جانشین‌گذار را در خود فراهم آورد.

بی‌گمان، پیامبر اعظم (ص) در میان مردم به داوری و حل اختلاف می‌پرداخت و هیچ‌کس در آن شبهه نکرده و حتی جریان‌هایی از داوری ایشان پیش از پیامبری در تاریخ نقل شده است. در این میان برخی خاورشناسان غربی، مدعی شده‌اند پیامبر اسلام، دادرسی به مفهوم واقعی آن نداشت، بلکه همان روش داوری بر جای مانده از روزگار جاهلی را به کار می‌بست. به باور آنان دادرسی‌های ایشان هیچ‌گونه نظم و ضابطه خاص و ضمانت اجرایی نداشته و این همان بافت ساده و پیش پا افتاده دادرسی در میان اعراب جاهلی است (ژوزف شاخ، ۱۹۶۴: ۲۶ و گلدزیهر، ۱۹۶۸: ۱۳۱). البته تنها خاورشناسان

حد عبارت است از مجازاتی که از جانب خداوند برای برخی از جرم‌ها تعیین شده است، مثل حد دزدی که قطع انگشتان و حد قتل عمد که قصاص قاتل است. مراد از شبهه این است که مجرم عمل خود را انجام دهد، در حالی که یا نسبت به حکم مسئله جاهل باشد (ندانند که دزدی کردن جرم و حرام است) یا نسبت به موضوع (است) یا نسبت به این کار (ندانند که این کار او دزدی است) و گمان کند که آن مال، ملک خودش است.

غربی چنین ادعای ندارند، بلکه برخی از نویسندگان مسلمان (علی عبدالرزاق، ۱۹۶۶ م: ۹۵) نیز هم‌نوا با آنان مرتکب چنین اشتباهی شده‌اند.

هم‌چنین نویسندگانی ادعا کرده‌اند شیوه‌های دادرسی پیامبر اعظم از قوانین و آیین دادرسی رومیان قدیم اقتباس شده و پیامبر هیچ‌گونه نظام دادرسی مستقلی پدید نیاورده است (ژوزف شاخ، ۱۹۶۴: ۲۸). این در حالی است که در بررسی واژه دادرسی در قرآن کریم روشن می‌شود هر جا لفظ حکم و تحکیم به کار رفته، به معنای دادرسی و نه صرفاً داوری است. در یکی از آیات تصریح شده است که طرفین نزاع باید دادرسی پیامبر و نتیجه آن را (هر چه باشد) بپذیرند: «ولی چنین نیست، به پروردگارت سوگند که ایمان نمی‌آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است، داور گردانند. سپس از حکمی که کرده‌ای، احساس ناراحتی نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند» (نساء ۶۵). یعنی همان‌گونه که دادرسی برای پیامبر و جانشینان او ضروری است، طرفین نزاع نیز باید به دادرسی ایشان و نتیجه آن هر چه باشد، تن در دهند. البته برخی دیگر

از آیات، پیامبر اعظم را در دادرسی میان اهل کتاب مختار می‌گذارد: «پس اگر نزد تو آمدند یا میان آنان داوری کن یا از ایشان برتاب»^(۳) (مائده: ۴۲). یعنی ای پیامبر، هرگاه پیروان دین‌های دیگر برای داوری و دادرسی پیش تو آمدند، می‌توانی آنها را بپذیری یا نپذیری، ولی دادرسی میان خود مسلمانان و فیصله دادن به اختلافات، از وظایف و مسئولیت‌های پیامبر گرامی اسلام بوده است.

اکنون پرسش مهم این است که پیامبر اعظم (ص) از چه شیوه‌هایی برای دادرسی استفاده می‌نمودند؟ آیا شیوه‌های دادرسی مخصوص به خود داشتند؟ شیوه‌های دادرسی ایشان چه ویژگی‌هایی داشت که دادرسی ایشان را از دیگر نظام‌های دادرسی ممتاز می‌نمود؟

پیش از آنکه به بررسی شیوه‌های دادرسی پیامبر اسلام بپردازیم، مناسب است ابتدا نیم‌نگاهی به وضعیت دادرسی در جامعه عربستان پیش از ظهور اسلام داشته باشیم، در شبه‌جزیره عربستان پیش از اسلام، قدرت مرکزی و حکومت واحدی وجود نداشت و بافت جامعه، قومی و قبیله‌ای بود؛ همچنین سازمان منظم قضایی حاکم نبود و شیخ قبیله که معمولاً مرد باتجربه‌ای بود، در اختلافات براساس دانسته‌ها و تجربه‌های خود و ملاحظه آداب و رسوم و باورهای جامعه، داوری می‌کرد و ناگفته پیداست که این‌گونه دادرسی، خواه‌ناخواه، رنگ و بوی سلیقه‌ای دارد.

رأی و حکم داوران هیچ‌گونه پشتوانه اجرایی نداشت و به همین دلیل، بارها بر اثر اجرا نشدن احکام داوران، جنگ‌های فرسایشی و طولانی رخ می‌داد. البته گرفتن تضمین اجرای حکم از طرفین دعوا، پیش از صدور حکم داور، رایج بود. برای مثال، چند شتر یا چیز دیگر به‌عنوان وثیقه (که به آن رهن می‌گفتند) از طرفین گرفته می‌شد که دستمزد داور نیز مقداری از این وثیقه‌ها بود.

در کنار داورى شيخ قبیله یا افراد سرشناس، کاهنان (پیش‌گویان) نیز کار داورى را انجام می‌دادند که البته داورى آنان جنبه‌ی غیررسمی داشت. دادرسی گاهی در خانه‌ی رئیس قبیله و زمانی در خانه یکی از طرفین دعوا و گاهی زیر سایه درخت انجام می‌گرفت. برای کشف جرم نیز به قیافه‌شناس یا کاهنان یا افراد زبردست و ماهری مراجعه می‌شد که از رفتار اشخاص به نیت آنها پی می‌بردند (جواد علی، ۱۹۷۱م: ۸۹).

در مجازات‌های افزون بر قصاص و ریختن خون قاتل، پرداخت خون‌بها و دیه، روش دیگری برای پایان دادن به خون‌خواهی بود. میزان و چگونگی پرداخت دیه به وضع و موقعیت و نژاد قبیله یا خاندان قاتل و مقتول بستگی داشت و از ضابطه معینی پیروی نمی‌کرد، به گونه‌ای که از ده شتر آغاز می‌شد و گاه به هزار شتر می‌رسید (حتی کرمانی، ۱۳۷۹: ۳۸۷).

با آمدن اسلام، بافت تازه‌ای در زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مردم شبه‌جزیره عربستان پدیدار شد که دادرسی هم از اثرگذاری آن بر کنار نماند. پیامبر اکرم (ص) دگرگونی بنیادی در سراسر جامعه اسلامی به وجود آورد. دشواری کار پیامبر در این بود که در برابر کوهی از آداب و رسوم دیرین که برخی از آنها همچون اصل مقدسی درآمده بود، قرار گرفته بود. پیامبر اکرم در برابر شیوه‌های دادرسی رایج میان اعراب، روش امضایی-تأسیسی را پیش گرفت؛ به این معنی که ایشان با تمامی آیین‌های دادرسی پیشین به مخالفت برخاست، بلکه احکام و شیوه‌های موجه را تأکید کرد و قواعدی را که هیچ‌گونه پایه و اساس منطقی نداشت، دور ریخت. در این مقاله برآنیم با استفاده از شواهد مسلم تاریخی درباره دادرسی پیامبر اسلام که در قالب سیره یا حدیث معتبر نقل شده، اصول و شیوه‌هایی که ایشان در دادرسی خود (اعم از امضایی یا تأسیسی) به کار می‌بست را گزارش و بررسی کنیم و ضمن برملا

ساختن بی‌پایگی سخن برخی خاورشناسان، ویژگی‌های منحصر به فرد نظام دادرسی ایشان را استخراج و ارائه نماییم.

۱- شیوه‌های دادرسی پیامبر اعظم (ص) ۱-۱- توجه دادن به قیامت پیش از دادرسی

پیامبر گرامی اسلام پیش از آغاز قضاوت، متذکر جهان واپسین می‌شد. ایشان ابتدا متخاصمین را به پرهیز از حق‌کشی دعوت می‌نمود و می‌فرمود:

«ای مردم، من نیز انسانی مثل شما هستم و شما اختلافات خود را (برای قضاوت) نزد من می‌آورید. شاید برخی از شما در دلیل آوردن خوش‌بین‌تر از دیگری باشند و من نیز براساس شنیده‌هایم از شما قضاوت می‌کنم. پس اگر در قضاوت‌هایم، چیزی را که در حقیقت مال برادر مسلمانان است، به شما می‌دهم، آن را نگیرید زیرا آن در حقیقت پاره‌ای از آتش است که به شما می‌رسد» (عاملی، ۱۴۱۴ق: ۲۳۳، ح ۳۳۶۶۵).

توجه دادن به قیامت، ویژگی منحصر به فرد نظام دادرسی پیامبران است که مهم‌ترین ضمانت اجرای درونی است و موجب می‌شود شخص از عاقبت کار خود بیمناک شود و تلاش کند حقی را پایمال نسازد.

۱-۲- رعایت برابری در مراحل دادرسی

پیامبر (ص) بر رعایت برابری در دادرسی تأکید ویژه‌ای داشت و هرگونه احترام و توجه قاضی به یکی از طرفین دعوا را ممنوع می‌دانست. گفته‌اند: «پیامبر نهی کرد از اینکه قاضی نسبت به یکی از طرفین مخاصمه بیشتر نگاه کند و نسبت به او حضور ذهن داشته باشد و نیز نهی کرد از اینکه قاضی مطلبی را به شهود القا کند» (نوری طبرسی، ۱۴۰۷ق: ۳۵۰، ح ۲۱۵۴۱).

پیامبر اکرم (ص) چنان بر رعایت برابری تأکید داشت که می‌فرمود: «کسی که میان

مسلمانان قضاوت می‌کند، نباید بر یک طرف داد بزند، چنان که بر طرف دیگر داد نزنده است» (محمدری شهری، ۱۳۷۹: ۴۹۵۶، ح ۱۶۸۳۷).

روزی مردی به خانه حضرت علی (ع) رفت و چند روزی مهمان آن حضرت بود. سپس نزد ایشان دعوائی را مطرح کرد که پیش‌تر (از روز اول ورودش) با حضرت در میان گذاشته بود. حضرت فرمود: «آیا تو شاکی هستی؟ عرض کرد: آری. امام فرمود: از پیش ما برو؛ زیرا رسول منع فرموده است از اینکه شاکی بدون حضور طرف دعوائش، میهمان قاضی باشد» (همان: ۴۹۶۰، ح ۱۶۸۵۱).

۱-۳- شنیدن ادله دو طرف دعوا

قضاوت، روند پیچیده‌ای است که به تأمل و دقت بیشتر نیاز دارد. قاضی باید کاملاً منطقی و خردمندانه به کار قضاوت بپردازد. از این رو، لازم است از همان ابتدا، تحت تأثیر احساسات و ظاهرسازی طرفین قرار نگیرد، بلکه کاملاً به ادله و مستندات دو طرف دعوا گوش فرا دهد و سپس تصمیم‌گیری کند.

پیامبر اعظم (ص) گوش فرادادن قاضی به سخنان هر دو طرف را اصل مهم دادرسی می‌دانست و می‌فرمود: «زمانی که دو نفر پیش تو برای قضاوت آمدند، (به محض شنیدن سخنان اولین نفر) حق را به او نده و به سود او حکم مکن، بلکه سخنان نفر دوم را نیز بشنو؛ زیرا اگر به سخنان هر دو نفر گوش فرادهی، امر قضاوت میان آن دو بر تو روشن و آشکار خواهد شد» (عاملی، ۱۴۱۴ق: ۲۱۶، ح ۳۳۶۲۶).

چنانکه در این روایت تصریح شده است، شنیدن ادله هر دو طرف سبب می‌شود قاضی در قضاوت خود به خطا نرود و دچار تردید نشود. از حضرت علی (ع) نقل شده است: «زمانی که پیامبر اعظم مرا برای قضاوت کردن به شهر یمن می‌فرستاد فرمود: هنگام قضاوت کردن، حکم خود را



پیش از شنیدن سخنان هر دو طرف، صادر نکن. پس از به کار بستن این سخن پیامبر دیگر در هیچ قضاوتی شک نکردم» (همان: ۲۱۷، ح ۳۳۶۳۰).

۱-۴- درخواست بینه از مدعی و سوگند از منکر

یکی از ارکان دادرسی اسلامی و مسلم‌ترین شیوه قضاوت پیامبر اعظم (ص) این بود که براساس بینه و سوگند (یمین) حکم می‌کرد. ایشان می‌فرمود: «همانا من براساس بینه و یمین (سوگند) حکم می‌کنم» (همان: ۲۳۳، ح ۳۳۶۶۶). به این ترتیب که ابتدا از مدعی می‌خواست برای اثبات ادعای خود بینه و دلیل بیاورد و اگر او بینه‌ای نداشت، از منکر می‌خواست تا سوگند بخورد که حق با اوست تا به نفع او حکم شود.

مدعی کسی است که اثبات یا اسقاط حقی را ادعا کند و منکر کسی است که آن را انکار کند. براساس فطرت سلیم انسانی، هر کسی که چیزی را ادعا می‌کند، باید دلیل بیاورد، ولی منکر به دلیل نیاز ندارد زیرا اساساً او چیزی را ادعا نکرده است تا دلیل بیاورد (سبحانی، ۱۳۸۰: ۴۶). گفتنی است حکم کردن براساس بینه و یمین (سوگند)، هر چند در بیشتر اوقات با واقع هماهنگ است، ولی ممکن است در برخی موارد اشتباه باشد. چون هدف از قضاوت، پایان بخشیدن به اختلافات است نه رسیدن به واقع.

۱-۵- موعظه هنگام سوگند خوردن

موعظه کردن به هنگام سوگند خوردن و ترساندن از عاقبت سوگند دروغ، سیره پیامبر اعظم (ص) بود. بدین ترتیب در بسیاری از اوقات، سوگند خورنده از فرجام کار خود می‌ترسید و سوگند نمی‌خورد. نقل شده است:

روزی امرؤ القیس با مردی از قبیله حضرموت درباره قطعه زمینی اختلاف پیدا کردند و برای داوری به پیش پیامبر رفتند. پیامبر خطاب به امرؤ القیس فرمود: «آیا دلیل و مدرکی بر صدق ادعای خویش داری؟» امرؤ القیس عرض کرد: نه. پیامبر فرمود: «پس آن مرد سوگند خورد

که زمین مال اوست تا به نفع او حکم کنم». امرؤ القیس عرض کرد: «ای پیامبر خدا، در این صورت او زمین مرا صاحب می‌شود؟» پیامبر فرمود: «اگر او با سوگند خوردن، زمین تو را تصاحب کند، از کسانی خواهد بود که خداوند در روز قیامت به او نگاه نخواهد کرد و او را پاکیزه نخواهد داشت و عذابی دردناک او را فرا خواهد گرفت». آن مرد با شنیدن سخنان پیامبر، آن قطعه زمین را به امرؤ القیس واگذار کرد (عاملی، ۱۴۱۴ ق: ۲۳۵، ح ۳۳۶۷۲).

۱-۶- قضاوت براساس علم متعارف و اجتهاد قاضی

علمی که قاضی می‌تواند براساس آن حکم کند، علمی است که از راه‌ها و اسباب عادی و متعارف به دست آمده باشد و به گونه‌ای باشد که در محکمه قابل ارائه باشد، مثل اینکه از راه دیدن یا شنیدن حاصل شده باشد؛ بنابراین علمی که از راه‌های غیر عادی مانند رمل و جفر یا ریاضت دادن نفس و نیز علمی که از راه الهام و وحی حاصل شده باشد، نمی‌تواند مستند قاضی باشد. پیامبر اکرم (ص) با اینکه از علم غیب برخوردار بود و از درون آدمیان خبر داشت، ولی هرگز از این علم غیبی در قضاوت بهره نمی‌برد. ایشان در اختلافاتی که نزدشان مطرح می‌شد براساس بینه و سوگند حکم می‌کرد و می‌فرمود: «دستور یافته‌ام تا براساس ظاهر حکم کنم و باطن‌ها را به خدا واگذار می‌کنم» (ابی داوود، بی تا: ۱۴۸).

مشهور فقهایان شیعه، علم از روی اجتهاد قاضی را معتبر دانسته‌اند. براین اساس دادرسی مقلد جایز نخواهد بود. در میان فرقه‌های اهل سنت نیز به جز حنفیه، اجتهاد دادرسی لازم دانسته شده است (منتظری، ۱۴۰۸ ق: ۳۵۴)؛ در بررسی کتاب‌های فقهی شیعه به نص خاصی از پیامبر اعظم بر نمی‌خوریم که مستند رأی فقهایان باشد؛ ولی در منابع اهل سنت، روایاتی برای این مطلب یافت می‌شود. معاذ ابن جبل روایتی را از پیامبر (ص) بدین شرح نقل می‌کند:

«زمانی که پیامبر مرا برای قضاوت به یمن فرستاد، از من پرسید: با چه چیز بین مردم حکم

خواهی کرد؟ گفتم: با آیات قرآن. فرمود: اگر آیه‌ای پیدا نکردی؟ گفتم با سنتی از پیامبر خدا. فرمود: اگر چیزی در سنت پیامبر نیز یافت نشد؟ گفتم: در این صورت رأی و نظر خودم را اجتهاد خواهم کرد و باکی ندارم. پیامبر فرمود: سیاس خدا را که فرستاده پیامبر را بر آنچه مورد رضای پیامبر است، توفیق داد» (ابی داوود، بی تا: ۱۶۲). گفتنی است در منابع اهل سنت برخی روایات معارض با روایت پیشین یافت می‌شود. در سنن ابن ماجه به نقل از معاذ ابن جبل آمده است: «زمانی که پیامبر خدا مرا به یمن فرستاد، فرمود: دادرسی و فصل خصومت نکن مگر به آنچه علم داری و اگر چیزی را ندانستی، پس توقف کن تا آن را برای تو مشخص کنم یا اینکه در مورد آن برای من بنویس» (ابن ماجه، بی تا: ۲۱، ح ۵۵).

در کتاب کنز العمال نیز از علی (ع) چنین نقل شده: «به پیامبر گفتم اگر موردی پیش آمد که نه آیه‌ای از قرآن درباره آن باشد و نه سنتی از پیامبر، چگونه دستور می‌دهید؟ پیامبر فرمود: آن را بین اهل فقه و مؤمنان متعبد به مشورت بگذار و با رأی و نظر خویش حکم نکن» (هندی، ۱۴۱۹، ح ۱۴۴۵۶).

دلیلی که فقهایان شیعه در اشتراط اجتهاد آورده‌اند، روایت معروفی است که عمر ابن حنظله از امام صادق (ص) نقل کرده است. سلسله سند این روایت مورد پذیرش فقهایان است و مشکل سندی ندارد. متن روایت چنین است: «امام فرمود متخاصمین به شخصی از میان خود شما (شیعیان) مراجعه می‌کنند که احادیث ما را برای شما نقل می‌کند و در حلال و حرام ما نگاه می‌کند و به احکام ما آشناست. پس به حکم بودن او راضی باشند، زیرا من او را برای شما حاکم قرار داده‌ام» (عاملی، ۱۴۱۴ ق: ۱۳۶، ح ۳۳۴۱۶).

«ظاهر از تعبیر احادیث ما را نقل کند و نیز تعبیر در حلال و حرام ما نگاه کند. این است که اهل نظر و شناخت نسبت به احکام ائمه باشند و بدانند حکمی که صادر می‌کند، حکم آنهاست و این همان اجتهاد است، زیرا تشخیص احکام ائمه از میان احادیث آنها و احکامشان در حلال و

حرام، به ویژه آنکه برخی روایات متعارض دارند و برخی نیازمند شرح و تفسیر هستند، فقط برای مجتهد میسر است» (منتظری، ۱۴۰۸ ق: ۳۵۴).

۱-۷- اقرار گرفتن از مجرم

از شیوه‌های دیگری که پیامبر اعظم (ص) برای اثبات جرم از آن بهره می‌گرفت اقرار خود اشخاص و مجرمان بود. اگر شخصی نزد حضرت می‌آمد و به جرمی اقرار می‌نمود؛ پیامبر، حکم خدا را در حق او جاری می‌کرد به شرط اینکه اقرار کننده، بالغ و عاقل باشد و در حالت عادی اقرار کند. برای مثال، اقرار در حال مستی یا خواب را معتبر نمی‌دانست. در برخی جرایم نیز یک‌بار اقرار را کافی نمی‌دانست. در اقرار به زنا، چهار بار اقرار را در چهار مجلس مختلف شرط می‌دانست. در روایتی می‌خوانیم:

«روزی مردی به نام ماعز بن مالک نزد پیامبر اکرم (ص) آمد و گفت: من زنا کرده‌ام، مرا پاک کن. پیامبر فرمود: «برو توبه کن و آمرزش بخواه». ماعز رفت و دوباره پیش پیامبر آمد و باز درخواست اجرای حد کرد. پیامبر دوباره فرمود: «برو توبه کن» تا اینکه ماعز برای بار چهارم آمد و اقرار کرد. پیامبر فرمود: «آیا تو دیوانه‌ای؟» ماعز گفت: نه. پیامبر از صحابه پرسیدند: «آیا این مرد دیوانه است؟» عرض کردند: نه یا رسول الله. پیامبر به اصحاب فرمود: «بینید مست نیست؟» گفتند: نه یا رسول الله. آنگاه حد مجازات خدا را درباره او جاری نمود» (عاملی، ۱۴۱۴ ق: ۱۰۲، ح ۳۴۳۲۳).

پیامبر اکرم (ص) در صورتی به اقرار اشخاص ترتیب اثر می‌داد که از روی اجبار و اکراه نبود. ایشان از اینکه اشخاص را به اقرار کردن و برگردن گرفتن جرمی مجبور کنند، منع می‌فرمود و چنین اقراری را معتبر نمی‌دانست و می‌فرمود: «از امت من برای چیزی که مجبور شده‌اند بازخواست نمی‌کنند»^(۵) (همان، ج ۱: ۲۵۹، ح ۱). بنابراین اقراری که بر اثر اکراه و اجبار حاصل شده باشد، نمی‌تواند مستند بازخواست و اجرای قانون قرار بگیرد. امام علی (ع) نیز چنین روایتی

از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده است: «بر کسی که پس از سختی و بلا اعتراف می‌کند، حد جاری نمی‌شود، زیرا کسی که به بند کشیده شود یا زندانی گردد یا ترسانده شود، اقرارش معتبر نیست» (مجلسی، ۱۳۶۲: ۲۷۷).

۱-۸- قسامه

قسامه در لغت به معنی مجموعه قسم‌هاست و در اصطلاح عبارت است از مجموعه قسم‌هایی که از طرف اولیای مقتول خورده می‌شود مبنی بر اینکه متهم، همان قاتل واقعی است. تعداد این قسم‌ها باید به پنجاه عدد برسد. پیامبر

پیامبر اکرم (ص) در صورتی به اقرار اشخاص ترتیب اثر می‌داد که از روی اجبار و اکراه نبود. ایشان از اینکه اشخاص را به اقرار کردن و برگردن گرفتن جرمی مجبور کنند، منع می‌فرمود و چنین اقراری را معتبر نمی‌دانست و می‌فرمود: «از امت من برای چیزی که مجبور شده‌اند بازخواست نمی‌کنند».

اعظم (ص) تنها در مورد اتهام قتل، پس از اینکه اولیاء مقتول نمی‌توانستند دلیل و شاهی بر اثبات قاتل بودن متهم بیاورند، به آنها می‌فرمود: «اگر پنجاه نفر از خانواده و قبیله شما بر قاتل بودن متهم شهادت بدهند، به قاتل بودن او حکم می‌دهم». البته این در صورتی بود که پنجاه نفر دیگر از قبیله متهم، بر بی‌گناه بودن او شهادت نمی‌دادند. به عنوان نمونه در روایتی می‌خوانیم:

«روزی مردی از یاران پیامبر گم شد و پس از چند روز، جسد او را در میان قبیله یهودیان پیدا کردند. انصار به پیامبر عرض کردند که فلان یهودی دوست ما را کشته است. پیامبر فرمود: «آیا دو مرد عادل می‌توانند بر این مدعی شما

شهادت بدهند؟» انصار عرض کردند: ما هیچ شاهی نداریم که جریان را از نزدیک دیده باشد. پیامبر فرمود: «آیا می‌توانید پنجاه مرد از میان خودتان بیاورید که بر قاتل بودن آن شخص یهودی سوگند بخورند؟» عرض کردند: ما قسم خوردن بر چیزی را که ندیده‌ایم، ناپسند می‌شماریم. پیامبر فرمود: «پس در این صورت، قبیله یهود قسم می‌خورند که ما این شخص را نکشته‌ایم و متهم بی‌گناه شناخته می‌شود. سپس حضرت دیه آن مقتول را از بیت‌المال پرداخت نمود» (نوری طبرسی، ۱۴۰۷ ق: ۲۶۸، ح ۲۲۷۱۸).

حکم کردن براساس قسامه در دیگر نظام‌های دادرسی مطرح نیست و شیوه مخصوص دادرسی پیامبر اکرم (ص) است. این شیوه عامل مؤثری برای پیشگیری از افزایش جرم و جنایت در جامعه است. پیامبر اکرم (ص) در توضیح فلسفه قسامه چنین می‌فرماید: «خداوند به وسیله قسامه، از ریخته شدن خون مسلمانان، پیشگیری کرد؛ زیرا زمانی که شخص فاجر و فاسقی فرصت مناسب برای قتل پیدا می‌کند از ترس اینکه پنجاه نفر علیه او قسم بخورند مرتکب قتل نمی‌شود و خودداری می‌کند» (همان، ۲۶۹، ح ۲۲۷۱۸).

۱-۹- قاعده قرعه

یکی از شیوه‌های به جا مانده از اعراب در دادرسی، استفاده از قرعه بود. در جایی که دست حکم از ادله کوتاه می‌شد و هیچ راه دیگری برای پایان دادن به خصومت‌ها باقی نمی‌ماند، میان دو طرف قرعه انداخته می‌شد. پیامبر (ص) نیز از این قاعده در دادرسی‌های خود بهره می‌برد و استفاده از قرعه را در موارد مشکل و کوتاه بودن دست قاضی از ادله، موجه می‌دانست. علی (ع) نقل می‌کند:

«زمانی که پیامبر مرا به یمن فرستاد، هنگام بازگشت از یمن از من پرسید: «عجیب‌ترین چیزی که در یمن باز آمد را بازگو کن». عرض کردم: «کنیزی را پیش من آوردند که در مدت کوتاهی بین چند نفر خرید و فروش شده و از آن کنیز، فرزندی به دنیا آمده بود. هر کدام از آن

مردان ادعا می کردند که بچه از آن اوست. بین آن چند نفر قرعه انداختم و بچه را متعلق به مردی دانستم که اسمش از قرعه بیرون آمد. پیامبر نیز این کار مرا تأیید کرد و فرمود: «اگر قومی اختلافی داشته باشند (و هیچ بینه‌ای نباشد) و حل اختلاف خود را به خداوند واگذار بکنند (قرعه بیندازند)، خداوند اسم صاحب حق را از قرعه بیرون می آورد» (عاملی، ۱۴۱۴ ق: ۲۵۸، ح ۳۳۷۱۴).

حکم کردن براساس قرعه ممکن است برخی اوقات با واقع مطابقت نداشته باشد. پس چرا پیامبر از چنین شیوه غیرمنطقی که هیچ تضمینی در آن نیست، استفاده می نمود؟ پاسخ این است که تمسک به قرعه اگر در ابتدای دادرسی و بدون شنیدن سخنان دو طرف مخاصمه باشد، غیرمنطقی است؛ اما اگر در مراحل پایانی دادرسی که همه راه‌ها پیموده شده و به نتیجه نرسیده است، با توسل جستن به قرعه، به اختلاف و خصومت پایان داده شود، امری کاملاً منطقی است.

۱-۱۰- قاعده تقسیم

اگر دو نفر بر سر مالکیت مالی اختلاف پیدا می کردند و هیچ کدام نیز بینه‌ای نداشتند، پیامبر آن مال را میان آنها به نسبت مساوی تقسیم می کرد. روزی دو نفر بر سر مالکیت اسبی اختلاف پیدا کردند و هر کدام ادعای مالکیت آن اسب را داشتند. پس نزاع خود را نزد پیامبر بردند. ایشان از آنها برای صحت ادعایشان بینه و مدرک خواست و چون هیچ کدام مدرکی نداشتند، پیامبر آن دو نفر را به نسبت مساوی، در اسب شریک قرار داد (همان: ۲۵۹، ح ۳۳۷۲۰).

۱-۱۱- قاعده در

در مسائل کیفری، شیوه پیامبر اعظم (ص) این بود که با یافتن گریز راهی، از اجرای مجازات مسلمانان بزه کار، خودداری می نمود. این قاعده، امر مسلمی در شیوه دادرسی آن حضرت بود و احادیث بسیاری در مورد آن از پیامبر نقل شده است. رسول الله (ص) می فرمود: «حدود را به خاطر شبهه‌ها بردارید»^(۶) (عاملی، ۱۴۱۴ ق: ۴۷، ح ۳۴۱۷۹).

حد عبارت است از مجازاتی که از جانب خداوند برای برخی از جرم‌ها تعیین شده است، مثل حد دزدی که قطع انگشتان و حد قتل عمد که قصاص قاتل است. مراد از شبهه این است که مجرم عمل خود را انجام دهد، درحالی که یا نسبت به حکم مسئله جاهل باشد (ندانند که دزدی کردن جرم و حرام است) یا نسبت به موضوع جاهل باشد (ندانند که این کار او دزدی است) و گمان کند که آن مال، ملک خودش است (مصطفوی، ۱۴۱۲ ق، ج ۳: ۱۱۷).

۱-۱۲- زندانی کردن

مجازات حبس در زمان پیامبر اکرم (ص) بود، هرچند زندان در آن زمان به شکل امروزی؛ یعنی مکان ویژه‌ای با شرایط خاص نبود. زندان در زمان پیامبر (ص) عبارت بود از محدود کردن و مقید کردن مجرم یا متهم به گونه‌ای که آن آزادی گذشته را نداشته باشد. پیامبر اعظم (ص) در موارد مختلفی از زندانی کردن استفاده می نمود که آن را به سه دسته می توان تقسیم کرد:

الف) بازداشت پیش از قضاوت (بازداشت موقت)

اگر به کسی اتهام قتل وارد می شد، او را بازداشت موقت می کردند تا اتهام وی بررسی شود. امام صادق (ع) می فرماید:

«شیوه پیامبران این بود که اگر به کسی اتهام قتل می زدند، متهم را شش روز بازداشت می کرد. اگر در این شش روز اولیای مقتول دلیل و مدرکی مبنی بر قاتل بودن او می آوردند، آن شخص را مجازات می کرد، ولی اگر نمی توانستند در این شش روز مدرک بیآورند، او را آزاد می گذاشت» (کلینی، ۱۳۸۲: ۳۷۰ ح ۵).

ب) بازداشت پس از صدور حکم

پیامبر از این نوع زندانی کردن در دو مورد استفاده نموده است. مورد اول در آنجا که حکم متهم را صادر کرده بود و تا زمان اجرای حد، شخص را زندانی می کرد. زمانی هم که فردی مانند معز بن مالک به گناه زنا اقرار می کرد، پیامبر دستور زندان می داد (حسام هندی، ۱۴۱۹ ق: ۴۱۰).

مورد دوم به عنوان وسیله‌ای برای مجبور کردن بدهکار به پرداخت بدهی به کار می رفت. اگر قاضی مجاب می شد که بدهکار توان مالی ندارد، او را آزاد می گذاشت تا کار کند و بدهی خود را بپردازد. پیامبر می فرمود: «بدهکاری که توان مالی دارد، ولی از دادن بدهی خود خودداری ورزد و امروز و فردا بکند، سبب می شود که حاکم و قاضی او را آزار دهند و بر او سخت بگیرند و نیز او را زندانی کنند» (عاملی، ۱۴۱۴ ق: ۳۳۴).

ج) بازداشت به عنوان مجازات و حد (بازداشت تنبیهی)

پیامبر از این نوع زندانی کردن در موارد زیادی بهره می گرفت، از جمله در مورد شخصی که برای بار سوم دزدی می کرد یا شخصی، فردی را زندانی کند و آن شخص به دست فرد دیگری کشته شود؛ همچنین در مورد زنی که از اسلام روی برگرداند و موارد دیگری که مجال ذکر آنها نیست (ر.ک: ولایت فقیه، ج ۲: ۴۸۵).

۱-۱۳- پرهیز از قضاوت در شرایط روحی نامناسب

انسان در حال خشم و غضب، اندوه و دل تنگی، ترس و وحشت، گرسنگی و تشنگی و هر حال دیگری که او را از درست اندیشیدن دور می کند از قضاوت درست باز می ماند، پس لازم است برپادارندگان حق، از دادرسی در چنین حالاتی پرهیز کنند. احادیث زیادی از پیامبر اعظم (ص) رسیده است که قاضی را از قضاوت در چنین حالات باز می دارد. از آن جمله است: «کسی که به قضاوت می پردازد نباید در حال خشم و غضب قضاوت کند» (عاملی، ۱۴۱۴ ق: ۲۱۳، ح ۳۳۶۲۰). در روایت دیگری نیز می خوانیم: «قاضی نباید در حال گرسنگی و تشنگی قضاوت کند» (محمدی ری شهری، ۱۳۷۹: ۴۹۵۸، ح ۱۶۸۴۹).

۱-۱۴- برخورد بارشوه ستانی قاضی

رشوه عبارت است از چیزی که شخص به قاضی یا غیر او می دهد تا به نفع او حکم کند. یکی از مهم ترین آسیب های هر نظام دادرسی، رشوه گرفتن قاضی

است. پیامبر اعظم (ص) قاضیان را به شدت از رشوه ستانی باز می داشت و می فرمود: «خداوند رشوه دهنده و رشوه گیرنده و واسطه میان آنها را لعنت کند»^(۷) (نوری طبرسی، ۱۴۰۷ ق: ۳۵۵، ج ۲۱۵۶۵).

در آیین دادرسی پیامبر اعظم (ص) افزون بر حرمت رشوه، هدیه گرفتن قاضی نیز ممنوع شده است. تعبیرهایی که در منع هدیه گرفتن به کار رفته، به شدت رشوه گرفتن نیست؛ ولی به هر حال، پیامبر (ص) هدیه را نیز برای قاضی حرام دانسته است. در روایت معروفی از ایشان می خوانیم: «هدیه گرفتن حاکمان و قاضیان حرام است»^(۸) (عاملی، ۱۴۱۴ ق: ۲۲۳، ج ۳۳۶۴۷) نقل شده پیامبر اعظم (ص) مردی را مأمور گرفتن مالیات و صدقه کرد. آن مرد پس از گرفتن مالیات آن را نزد پیامبر آورد، ولی هنگام تحویل دادن مالیات، مقداری از آنها را جدا کرد و گفت: یا رسول الله این مقدار را به عنوان مالیات داده اند و این مقدار دیگر را به خود من هدیه کرده اند. پیامبر به منبر رفت و پس از حمد و ستایش پروردگار فرمود: «مأمور مالیات را چه شده است که از طرف ما مأمور گرفتن مالیات شده اند، ولی هنگام تحویل دادن می گویند این مقدار مالیات است و این مقدار دیگر هدیه برای خودمان است. آیا اگر در خانه اش می نشست و منتظر می ماند، کسی برای او هدیه می آورد؟ سوگند به کسی که جان من در دست اوست، هیچ کدام از شما چیزی را نمی آورید و از مردم نمی گیرید مگر اینکه در روز قیامت باید پاسخگوی آن باشید» (سبحانی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۱۸).

۲- ویژگی های نظام دادرسی پیامبر اعظم (ص)

توجه به اصول و شیوه های پیش گفته، روشن می سازد که دادرسی پیامبر (ص) فراتر از یک دآوری ساده میان مردم بود،

بلکه ایشان از انواع شیوه ها برای پایان دادن به رفع خصومت میان متخاصمین بهره می برد و طرفین دعوا نیز خود را ملزم به پذیرش دادرسی پیامبر (ص) می دانستند؛ البته برخی از شیوه هایی که پیامبر به کار می بستند، همچون قرعه، امضایی بود، لیکن بسیاری از آنها نیز بدیع و تأسیسی بودند؛ بر این اساس ویژگی های نظام دادرسی پیامبر اعظم (ص) را می توان چنین برشمرد:

۱-۲- اصالت و غیر اقتباسی بودن

یکی از ویژگی های نظام دادرسی پیامبر اسلام، غیر اقتباسی بودن آن است. برخی از حقوق دانان غربی ادعا کرده اند پیامبر اسلام شیوه دادرسی مخصوص به خود نداشته و از شیوه های رایج میان اعراب یا از قواعد دادرسی رومیان بهره جسته است. آنان استفاده پیامبر از قاعده «قرعه» را که میان اعراب رایج بود یا قاعده «لزوم اقامه بینه به وسیله مدعی و قسم به وسیله منکر» یا قاعده «لا ضرر» را که از قواعد دادرسی روم قدیم بود، دلیل مدعی خویش می دانند (ژوزف شاخت، ۱۹۶۴: ۲۸).

در پاسخ باید گفت اصول و قواعد یاد شده چیزی نیست که عقل سلیم نتواند آن را درک کند و نیازی به اقتباس آن از دیگران نیست. افزون بر آن قواعد یاد شده هنگامی در جریان دادرسی اسلام رسمیت یافت که هنوز اسلام در اروپای شرقی نفوذ و گسترش نیافته بود تا ارتباط لازم برای اقتباس از نظام دادرسی آن سامان پدید آید. به جز این، تشابه برخی شیوه ها میان دادرسی اسلام و رومیان ممکن است در آن قوانینی باشد که حقوق روم از ادیان الهی دیگر گرفته و طبیعی است که اسلام در اصول و کلیات با دیگر ادیان الهی توافق دارد، زیرا قانون گذار همه آنها خداوند یکتا است (خسروشاهی، ۱۳۷۹: ۹۵).

۲-۲- الهی بودن

آرمان نهایی و رسالت اصلی پیامبر اعظم (ص) دعوت و رساندن انسان ها به اندیشه ناب توحید است. اسلام نه تنها خدا را خالق جهان هستی می داند (توحید

در خلقت)، بلکه همو به تنهایی جهان را تدبیر می کند (ربوبیت تکوینی) و قوانین حاکم بر افراد جوامع انسانی را نیز وضع می کند (ربوبیت تشریعی). پس انسان موظف است فقط از دستورهای او اطاعت کند (توحید در عبودیت). نظام دادرسی پیامبر اسلام نیز از این قاعده مستثنا نیست. در نظام دادرسی پیامبر (ص)، حق قانون گذاری از آن خداست و هیچ انسانی (چه به صورت فردی یا جمعی) حق قانون گذاری ندارد. پیامبر (ص) منشأ تمامی قوانین حقوقی و کیفری ابلاغ شده توسط خود را، فرمان و دستور الهی می دانست؛ قرآن کریم نیز این موضوع را با آموزه های خاص خود بیان نموده است: «فرمان جز به دست خدا نیست که حق را بیان می کند و او بهترین داوران است»^(۹) (انعام: ۵۷). یا «فرمان جز برای خدا نیست و دستور داده که جز او را نپرستید»^(۱۰) (یوسف: ۴۰).

بر همین اساس در نظام دادرسی پیامبر (ص)، اجتهاد قاضی شرط شده است به این معنا که چون مبنای قوانین حقوقی و کیفری، احکام شرع است؛ بنابراین دادرس باید توانایی استنباط این قوانین را از متون اصلی دین (قرآن و سنت) داشته باشد و این عمده ترین تفاوت حقوق اسلامی با حقوق غربی است.

۳-۲- انسجام و هماهنگی

پیامبر اسلام نه تنها شیوه های دادرسی بدیع و منحصر به فردی پدید آورد، بلکه نظام دادرسی هماهنگ و منسجمی را پی ریزی نمود. باید دانست مجموعه ای از شیوه های دادرسی لزوماً به معنی نظام دادرسی نیست؛ زیرا از ویژگی های یک نظام حقوقی آن است که شیوه های مختلف در آن تناقض و چندگانگی نداشته باشد و با یکدیگر سازگار و هماهنگ باشند. افزون بر آن، این مجموعه هماهنگ، با واقعیت خارجی نیز که این ساختار برای آن پدید آمده است، سازگار باشد. نظام دادرسی پیامبر اسلام از هر

دو ویژگی سازگاری و هماهنگی درون ساختاری و برون ساختاری برخوردار بود. قواعد دادرسی اسلام، وحدت و هماهنگی خاصی داشت. برای نمونه، چنانکه گذشت یکی از راه‌های اثبات جرم در نظام قضایی اسلام، اقامه بینه و دلیل است و از سوی دیگر، علم قاضی نیز از راه‌های اثبات جرم به شمار رفته است؛ حال اگر در موردی، بینه و دلیل برخلاف علم قاضی باشد، میان این دو اصل تعارض و ناهماهنگی دیده می‌شود. باین حال، در اسلام، گستره حجیت بینه و دلیل تا جایی است که قاضی برخلاف آن علم نداشته باشد. بدین ترتیب، با تعارض میان این دو اصل، اثبات جرم برداشته می‌شود و در اصطلاح می‌گویند حجیت بینه، مقید به علم نداشتن قاضی برخلاف آن است.

به جز اینها باید گفت مجموعه روش‌ها با زیربنای مکتب (جهان‌بینی توحیدی) و نیز با غایت آن (عدالت) و دیگر قواعد فردی و اجتماعی اسلام هماهنگ است. برای نمونه، در قوانین جزایی اسلام هماهنگ است، ولی در این مجازات‌ها هیچ‌گاه اصل عدالت زیر پا گذاشته نمی‌شود و مجازات بیشتر از جرم تجویز نشده است.^(۱۱)

۲-۴- استقلال

یکی از اصولی که در هر نظام دادرسی اهمیت بسزایی دارد، استقلال دستگاه قضاست. اگر دستگاه قضا، وابسته و وام‌دار ارکان قدرت یا ثروت باشد، دیگر نخواهد توانست رسالت اصلی خود را که اجرای عدالت است، انجام دهد. نظام قضایی پیامبر اسلام، بر پایه اجتهاد قاضی بنا نهاده شده و در پرتو این ویژگی، نظام قضایی اسلام، از وسیع‌ترین معنای استقلال و آزادی برخوردار شده است. پیامبر اعظم (ص) توجه داشت که دادرس هرچند از صلاحیت و اهلیت بالایی نیز

قسامه در لغت به معنی مجموعه قسم‌هاست و در اصطلاح عبارت است از مجموعه قسم‌هایی که از طرف اولیای مقتول خورده می‌شود مبنی بر اینکه متهم، همان قاتل واقعی است. تعداد این قسم‌ها باید به پنجاه عدد برسد.

برخوردار باشد ولی تا استقلال و آزادی کامل نداشته باشد، نخواهد توانست عدالت را به‌طور شایسته اجرا و حقوق ضعیفان را استیفا کند. به همین دلیل، در شریعت پیامبر اسلام، اصل مهم و اساسی استقلال قاضی تأسیس شد. قاضی در نظام دادرسی اسلام وظیفه دارد بر اساس استنباط خود فرمان دهد^(۱۲) و از هیچ مرکز قدرتی پیروی نکند. حتی دیگر قاضیان نیز نمی‌توانند حکم قطعی صادر شده به‌وسیله یک قاضی را نقض کنند. علی (ع) که شاگرد مکتب پیامبر اعظم (ص) بود در فرمان خود به مالک اشتر به این اصل مهم چنین اشاره می‌کند «و رتبت او را نزد خودت چندان بالا بر که از نزدیکانت، کسی درباره وی طمع نکند و از گزند مردمان نزد تو ایمن ماند» (نهج البلاغه: ۳۳۲، نامه ۵۳) همان‌گونه که در فرمایش علی (ع) تصریح شده است، قاضی و دستگاه قضایی باید عالی‌ترین رتبه را در حکومت اسلامی داشته باشد و به هیچ نهاد موسسه و حکومتی وابسته نباشد تا بدین‌وسیله از اعمال نفوذ آنها در امان بماند و بتواند بر کار آنها نظارت عادلانه داشته باشد.

۲-۵- پویایی

در قوانین دادرسی اسلام، موضوع‌ها عنوان‌هایی کلی‌اند که در زمان‌های

مختلف، مصداق‌های متعددی پیدا می‌کنند. برای نمونه، یکی از راه‌های اثبات ادعا، علم قاضی است. مقدماتی که موجب علم قاضی می‌گردند، در زمان‌های مختلف، متفاوت است؛ در زمان‌های گذشته مقدمات ساده‌ای مانند گزارش فرد مورد اعتماد یا طرق دیگر موجب علم قاضی می‌گردید؛ ولی با توسعه علوم، مقدمات دیگری که احتمال خلاف در آنها بسیار نادر است، به عرصه آمدند؛ مثل انگشت‌نگاری یا استفاده از آزمایش DNA که موجب علم قاضی می‌گردند؛ بنابراین، عنوان علم قاضی یکی از ادله اثبات ادعاست و در زمان‌های مختلف این عنوان ثابت است؛ اما مقدماتی که منجر به علم قاضی می‌گردند در هر زمانی مصداق تازه‌ای پیدا می‌کند.

افزون بر آن، باید دانست برخی قواعد در شریعت اسلام طراحی شده که در اصطلاح به آنها ادله حاکم گفته می‌شود؛ مثل قاعده ضرر یا لزوم مراعات مصلحت اهم که در موارد تعارض با احکام اولیه بر آنها مقدم می‌شوند و مفسر آنها می‌گردند. برای مثال، یکی از احکام مسلم اسلام سنگسار کردن است، ولی در شرایطی که اجرای این حکم موجب وهن اسلام در دید ملت‌های دیگر باشد، قاضی اجرای آن را تعلیق و به حکم مشابه دیگری تبدیل می‌کند. البته تشخیص این موضوع بسیار ظریف و حساس است. به همین دلیل، قاضی باید مجتهد آگاه به زمان باشد تا مبدا احکام اسلامی را نابجا تعطیل نکند. از همه اینها که بگذریم، نظام دادرسی اسلام بر پایه اجتهاد دادرس بنا نهاده شده و تنها محدودیت قاضی این است که احکامش از اصول مسلم فقه اسلامی تجاوز نکند. پس او آزادی کامل دارد تا به مقتضای اجتهاد خود و در چارچوب

ضوابط اسلامی، احکامی متناسب با از آزادی و حق اجتهاد برخوردار است و که قاضی در تنگنای تضاد میان مواد مصالح و مقتضیات زمان صادر کند. تا آخرین مرحله از ششم قضایی و نیروی قاضی مسلمان هیچ‌گاه اسیر نصوص اجتهاد استفاده می‌کند. در مدل‌های انعطاف‌ناپذیر قانون نیست، بلکه پیوسته قضایی عصر حاضر بارها اتفاق می‌افتد

برآمد

با توجه به بافت ساده و پیش پا افتاده دادرسی در جامعه عربستان پیش از اسلام که از آن به داوری نام برده می‌شد، برخی ادعا کرده‌اند که پیامبر اسلام نیز نظام دادرسی مستقل و دارای پشتوانه اجرایی نداشت و صرفاً در میان امت خویش به داوری می‌پرداخت؛ این در حالی است که بررسی مطالب مسلم تاریخی از دادرسی‌های پیامبر (ص) نشان می‌دهد که ایشان از شیوه‌های مترقی و منحصر به فردی در روند دادرسی بهره می‌بردند؛ که عبارت‌اند از: توجه دادن به قیامت پیش از آغاز دادرسی، رعایت برابری میان طرفین در دادرسی، شنیدن ادله طرفین، درخواست بینه از مدعی و سوگند از منکر، موعظه هنگام سوگند منکر، قضاوت بر اساس علم متعارف و از روی اجتهاد قاضی، اقرار گرفتن از مجرم، قرعه، قسامه، تقسیم، زندانی کردن، پرهیز از قضاوت در حالت روحی نامناسب، منع از رشوه ستانی قاضی و...

شیوه‌های پیش گفته در برخی موارد امضایی بودند؛ اما بسیاری از آنها بدیع و تأسیسی بودند. تأمل و بررسی شیوه‌های پیش گفته نشان می‌دهد که پیامبر (ص) یک نظام نوین دادرسی میان امت خود پایه‌گذاری نمودند که اصول و ارکان زیر را از ویژگی‌های آن می‌توان برشمرد: ۱- اصالت و غیراقتباسی بودن ۲- الهی بودن ۳- انسجام و هماهنگی ۴- استقلال ۵- پویایی.

پی‌نوشت‌ها:

۱. انا انزلنا الیک الكتاب بالحق لتحکم بین الناس بما ارک الله.
۲. یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق.
۳. فان جاوک فاحکم بینهم او اعرض عنهم.
۴. اذا تقاضی الیک رجلان فلا تقض للاول حتی تسمع من الآخر، فانک اذا فعلت ذلک تبین لک القضاء.
۵. رفع عن امتی... ما استکرها علیه.
۶. ادرؤا الحدود بالشبهات
۷. لعن الله الراشی و المرتشی و من بینهما یمشی.
۸. هدیه الامرا غلول.
۹. ان الحکم الا الله یقض الحق و هو خیر الفاصلین.
۱۰. ان الحکم الا لله امر الا تعبدوا الا اياه.
۱۱. بعنوان نمونه نگاه کنید به قرآن کریم، حجرات: ۱۲.
۱۲. ر.ک: حسن منتظری، ولایت فقیه، قم، مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، ۱۴۰.

فهرست منابع:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۹
- ۳- ابن ماجه، سنن ابن ماجه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا
- ۴- ابی داوود، سنن ابی داوود، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۶ ه. ق.
- ۵- جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۵، بغداد: مکتبه النهضة، و بیروت دار العلم للملایین، ج ۲، ۱۹۷۱ م.
- ۶- حجتی کرمانی، علی، سیر قضاوت در ادوار تاریخ، تهران انتشارات آوند
- ۷- حسام هندی، علی، کنز العمال، تحقیق: محمد عمر الدمیاطی، بیروت، موسسه الرساله، چاپ اول، ۱۴۱۹.
- ۸- خسرو شاهی، قدرت الله، فلسفه حقوق، قم، انتشارات موسسه امام خمینی، چاپ چهارم، ۱۳۷۹.
- ۹- ژوزف شاخت، مقدمه‌ای بر حقوق اسلامی، ۱۹۶۴.
- ۱۰- ساکت، محمدحسین، آیین دادرسی در اسلام، تهران، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- ۱۱- سبحانی، جعفر، نظام القضاء و الشهاده، قم، موسسه امام صادق، ۱۳۸۰.
- ۱۲- عاملی، محمد بن حسن (شیخ حر عاملی)، وسائل الشیعه، قم، موسسه آل‌البیت، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق.
- ۱۳- عبدالرزاق، علی، الاسلام و اصول الحکم، نقد و تعلیق: ممدوح حق، بیروت، دارالمکتبه الحیاه، ۱۹۶۶.
- ۱۴- کلینی، محمد بن یعقوب، الفروع من الکافی، ج ۷، قم، ۱۳۸۲، انتشارات فیروزآبادی.
- ۱۵- گل‌دزبهر، العقیده و الشریعه، ۱۹۶۸.
- ۱۶- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۲.
- ۱۷- محمدی ری‌شهری، محمد، میزان الحکمه، ترجمه: حمیدرضا شیخی، قم، دار الحدیث، ۱۳۷۹.
- ۱۸- مصطفوی، محمد کاظم، القواعد الفقهیة، قم، مؤسسه النشر اسلامی، ۱۴۱۲ ه. ق، ج ۳، ص ۱۱۷.
- ۱۹- منتظری، حسن، ولایت فقیه، قم، مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، ۱۴۰۸ ق.
- ۲۰- نوری، طبرسی، حسین، مستدرک الوسائل، قم، موسسه آل‌البیت، ۱۴۰۷ ق.





تملک غیر مجاز اراضی عمومی و ملی (زمین خواری) در پر تو قوانین کیفری ایران

ابوالفضل عامری شهرابی، دکتری تاریخ و تئوری های حقوق و دولت، معاون دادستان عمومی و انقلاب شهرستان اراک

چکیده

هر چند امروزه تعقیب و مجازات مرتکبین، متجاوزین، متصرفین و تملک کنندگان غیر قانونی اراضی ملی و عمومی در دستگاه قضایی کشورمان نسبت به گذشته فزونی یافته؛ اما متأسفانه در بعد قانونی ملاحظه می شود در قوانین فعلی نه تنها تعریف مشخصی از این عمل مجرمانه وجود ندارد، بلکه مواد قانونی پراکنده موجود نیز جامعیت و انسجام لازم را ندارند. با توجه به دگرگونی شرایط اقتصادی و تمایل افراد به اموال غیر منقول، رشد فزاینده این عمل مجرمانه و ناچیز بودن مجازات تعیین شده برای این بزه که فاقد جنبه بازدارندگی است، تصویب قانونی کارآمد و منطبق با نیازهای کنونی کشورمان با نگاهی تطبیقی محسوس و ضروری به نظر می رسد. لازم است سیستم تقنینی کشورمان بزه مزبور را به نحو صحیح و کامل مورد جرم انگاری قرار داده و تا آن زمان با توجه به قوانین موجود فعلی مقامات قضایی، با تطبیق عنوان مجرمانه با قانون حاکم مربوطه، با این پدیده مجرمانه مبارزه نمایند تا بدین سان گامی مؤثر در مبارزه و کنترل این پدیده مجرمانه برداشت. در این مقاله سعی شده ابتدا ضمن تعریف و تشریح این عمل مجرمانه و مصادیق و علل گرایش بدان، عنصر قانونی آن در قوانین مختلف کیفری فعلی کشورمان جمع آوری و مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد و با نگاهی تطبیقی با قانون مجازات عمومی فرانسه، قانون حاکم در صور مختلف و خاص ارتکاب این بزه معرفی و ارزیابی شده تا به عنوان رویه قضایی یکسان و تا زمان تصویب قانونی مناسب یا اصلاح قوانین موجود، این رویه بتواند به عنوان راه حلی موقت از تشنیت و تعارض آراء محاکم که سبب ترویج ناعدالتی می گردد، جلوگیری نماید.

واژگان کلیدی: زمین خواری، تملک، تصاحب، انتقال مال غیر، اراضی ملی و دولتی

درآمد

زمین و متعلقات مربوط به آن از گذشته تاکنون به عنوان یکی از مسائل مهم و پیچیده در روابط حقوقی و مالی بشر مطرح بوده و در همه ادوار منشأ بروز دعاوی مختلف و زمینه ساز ارتکاب جرایم متعدد به حساب می آمده است. در این راستا و با توجه به اهمیت و ضرورت مبحث مالکیت اموال، به عنوان شایع ترین موضوع مباحث حقوقی، قانون گذار کشورمان در قانون اساسی^(۱) سه نوع مالکیت خصوصی، دولتی و عمومی را به رسمیت شناخته و به تشریح هریک پرداخته است. در سال های اخیراً نیز با کشف پرونده های فساد اقتصادی و تعقیب مرتکبین این گونه جرایم که بخش عمده ای از آنها در ارتباط با جرایم مربوط به تملک و تصاحب عمومی و دولتی می باشند، این موضوع حساسیت بیشتری یافته و مسئولین را در سه قوه بر آن داشته است که در اظهار نظرهای خود غالباً لزوم کشف و برخورد قانونی متناسب را با مرتکبین این دسته از جرایم تصریح نمایند؛ اما صرف نظر از اینکه در جهت مبارزه و جلوگیری با بزه مزبور، تعقیب و مجازات مرتکبین آنها واجد اهمیت خاص است و برخورد قاطع قضایی می تواند دست های زیادی که در پی ارتکاب این بزه هستند را قطع کند، باید توجه داشته باشیم قبل از کیفر سانی، در گام نخست باید سعی نمود تا از وقوع این جرم با اتخاذ تدابیر شایسته ای همچون عدم اعتبار بخشیدن به اسناد عادی^(۲) و الزامی دانستن ثبت املاک^(۳) و... ممانعت به عمل آورد و سپس با تصویب قانون موضوعه ای مؤثر و کارآمد جامع و مانع و منطبق با استانداردهای جدید حقوق کیفری و تعریف و تعیین ارکان بزه موصوف و مجازات قانونی مؤثر از شکل گیری و گسترش این بزه بکاهیم. همچنین با نظارت دقیق و کامل بر متولیان اراضی ملی و نهادهای دولتی مسئول و برخورد قاطع و قانونی دستگاه قضایی از رشد فزاینده این بزه در سطوح مختلف جامعه کشورمان بکاهیم تا بتوانیم علاوه بر حفظ

تملك و تصاحب اراضى مى و عمومى در يك دهه اخير و تحت واژه «زمین خواری» بیشتر از زمان های گذشته در افکار عمومى و جامعه حقوقى کشورمان شایع شده و مورد توجه مسئولین دولتى و مقامات قضایى قرار گرفته است، ولى این عنوان اصطلاح جدیدى در حقوق ما به شمار نمى رود و مى توانیم آن را همان تملك و تصاحب اراضى مى به نحو غیر مجاز بدانیم که بارزترین مصداق زمین خواری است.

خواست مردم در رابطه با مبارزه با این پدیده مجرمانه گام هایی برداشته است و پرونده های بی شماری در دادسراها و دادگاه های مختص زمین خواری با تعیین قضات ویژه، حسب گزارش های سازمان بازرسی کل کشور، حفاظت اطلاعات قوه قضاییه، وزارت اطلاعات، سازمان منابع طبیعی، سازمان زمین شهری و سازمان مسکن و شهرسازی و... تشکیل و در حال رسیدگی است؛ اما متأسفانه به دلیل خلأ قانونی یعنی عدم وجود یک قانون جامع و مانع برای زمین خواری تحت یک عنوان خاص مجرمانه این اقدامات آن چنان که شایسته و لازم بوده است نمایان و مؤثر واقع نگردیده است.

۱- تعریف و مفهوم شناسی بزه تملك و تصاحب اراضى مى و عمومى

تملك و تصاحب اراضى مى و عمومى در يك دهه اخير و تحت واژه «زمین خواری» بیشتر از زمان های گذشته در افکار عمومى و جامعه حقوقى کشورمان شایع شده و مورد توجه مسئولین دولتى و مقامات قضایى قرار گرفته است، ولى این عنوان اصطلاح جدیدى در حقوق ما به شمار نمى رود و مى توانیم آن را همان تملك و تصاحب اراضى مى به نحو غیر مجاز بدانیم که بارزترین مصداق زمین خواری است؛ البته واژه زمین خواری کلمه ای غیر حقوقى است و مقصود همان تملك و تصاحب اراضى مى و عمومى است. حقوق دانان تملك را: «قصد انشاء در قبول ملکیت که در مقابل تملیک است و از حیث اسباب و سایل قانونی است که شخص از طریق آنها مى تواند مالی را به عنوان مالکیت به دست آورد» تعریف نموده اند (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۱۷۸) و تصاحب^(۴) را: «دارا شدن ناحق یک قدرت، مال یا مقام از طریق خشونت یا تزویر، یا به دست آوردن به شکل نامشروع یا به خود نسبت دادن استفاده از یک شی، عنوان یا انجام کاری که از نظر قانون به مرتکب مربوط نیست» دانسته اند^(۵) و هرگاه این تصاحب و تملك نسبت به اراضى مى و عمومى باشد

اراضى مى و دولتى از تعرض به سایر منابع طبیعى و مى همچون آب های سطحی و زیرزمینی و... نیز جلوگیری نماییم. هر چند متأسفانه در این گونه جرایم چون متولیان اموال عمومى و دولتى برخلاف اموال متعلق به اشخاص حقیقى و حقوقى خصوصى دارای مالکیت خصوصى نیستند، لذا حساسیت و انگیزه لازم در جهت صیانت، احقاق حق و تعقیب جرایم را ندارند. به علاوه، به دلیل توسعه شهرها و شهرنشینی، رشد فزاینده جمعیت، وجود محدودیت اراضى برای تملك، صعود ارزش افزوده و اقتصادی زمین و سودآور بودن معاملات مربوط به اموال غیر منقول در کشورمان و اینکه درآمدهای زیادی را نصیب مجرمین می نماید، از این رو تمایل به ارتکاب جرایم موصوف بیشتر است. چنانکه شاهد هستیم بستر و کوهپایه کوهها محل تأسیس برج های چند طبقه می شود. حتی سودجویان از پارک های ملی و حیات وحش نمی گذرند و زمین ها تکه تکه شده و در آن ویلاها و ساختمان ها ساخته می شوند. البته اخیراً دستگاه قضایی با توجه به مطالبه عمومى و



به اصطلاح عامیانه زمین خواری تحقق می‌یابد. بدیهی است اموال عمومی که معد برای مصالح و منافع ملی و یا انتفاع عموم است، قابلیت تملک خصوصی را ندارند و همه مردم از آن می‌توانند بهره‌مند گردند^(۶) و اشخاص نمی‌توانند همچون اراضی موات و مباحات آنها را تملک کنند. مطابق با قانون مدنی اختیار ثروت‌های عمومی با حکومت اسلامی است که بر طبق مصالح عامه بر اساس قانون از آن استفاده می‌شود.^(۷) در یک تقسیم‌بندی می‌توان اموال عمومی را به سه قسم تقسیم نمود (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۶۸ و ۶۹): اول- مشترکات عمومی: اموالی که مختص استفاده مستقیم و بهره‌برداری عموم مردم است و قابل تصرف و تملک از سوی مردم نیستند و دولت هم فقط از جهت ولایتی که دارد، می‌تواند آنها را صرفاً اداره نماید؛ مانند شوارع و پارک‌ها^(۸) دوم- اموال دولتی: به آن دسته از اموال دولتی^(۹) گفته می‌شود که دولت بر آنها حق مالکیتی همانند حق را که اشخاص بر اموال خود دارند، داراست. هر چند قوانین مختلف حق تصرفات دولت در این اموال را تا اندازه‌ای برخلاف حق مالکیت اشخاص خصوصی محدود کرده است؛ ولی در مجموع مالکیت دولتی شبیه به حق مالکیت افراد در جامعه است و این اموال جزء دارایی و مالکیت دولت تلقی شده و در تملک و تصرف دولت می‌باشند، همانند ساختمان‌های ادارات دولتی و وزارتخانه‌ها و... (جعفری لنگرودی، حقوق اموال، ۱۳۸۰: ۶۹) سوم- انفال و ثروت‌های عمومی که در اختیار حکومت اسلامی است، مانند رودخانه‌ها و زمین‌ها و... که تملک و استفاده هر یک از آنها دارای ضوابط و شرایط خاصی است، همانند بهره‌برداری از منابع زیرزمینی آبی که می‌بایست با رعایت ضوابط مقرر در قانون توزیع عادلانه آب صورت گیرد. بهر حال تملک این دسته از اموال دارای دو شرط اساسی است. نخست نداشتن مالک و دوم امکان تملک یا انتفاع از آنها.

از سه نوع مالکیت پیش‌بینی شده در قانون اساسی دو نوع آن یعنی مالکیت خصوصی و دولتی مشکل‌چندانی وجود ندارد؛ چون

گاهی اوقات، متهمین صرف‌نظر از اینکه در اراضی ملی تصرف داشته باشند یا نه با ادعای مالکیت آن مبادرت به انتقال اراضی مزبور به دیگران می‌نمایند که ممکن است انتقال گیرنده نیز نسبت به این عدم مالکیت واگذارکننده آگاه و یا بی‌اطلاع باشد. چنین عمل مجرمانه‌ای را باید با قانون مجازات راجع به انتقال مال غیر تطبیق نموده و مرتکب را به مجازات کلاهبرداری محکوم کرد.

اشخاص حقوق خصوصی و همچنین مراجع و ادارات دولتی، معمولاً دارای اسناد و مستندات و یا اماراتی همچون تصرفات مادی^(۱۰) برای اثبات مالکیت خود نسبت به آنچه در تصرف و مالکیت دارند، می‌باشند، لذا با وجود این مستندات تقریباً تصور ارتکاب بزه تملک اراضی (زمین خواری) در این دو گروه تقریباً منتفی است و چنانچه اراضی و املاکی که در مالکیت ادارات دولتی همانند شهرداری‌ها و سایر ادارات یا اشخاص حقوق خصوصی قرار دارند، مورد تعرض قرار گیرند، مالکان حسب مورد نسبت به طرح شکایت و پیگیری در جهت احقاق حق خویش اقدام می‌نمایند؛ اما در نوع سوم آن یعنی مالکیت عمومی، با توجه به دلایلی که شرح آنها سابقاً بیان شد و به لحاظ گستردگی این دسته از اموال و اینکه غالباً بر طبق پیشینه فقهی، این دسته از اموال جزء مباحات تلقی شده و تملک و حیات آنها با رعایت شرایط مقرر قانونی و شرعی امکان‌پذیر است؛ لذا در پاره‌ای مواقع زمینه سوءاستفاده برای افراد سودجور فراهم نموده و عمده تعرض اشخاص در اراضی این نوع از اموال به چشم می‌خورد...

۲- انواع مصادیق مجرمانه بزه تملک و تصاحب اراضی ملی در قوانین ایران

با بررسی فروض مختلف ارتکاب بزه تملک و تصاحب اراضی ملی در کشورمان و با توجه به علایق افراد به اموال، می‌توان مصادیق این بزه را به دودسته تملک منفعت و دیگری عین اراضی تقسیم‌بندی نمود.^(۱۱) بدین نحو که گاه متعرضین به اراضی ملی فقط قصد تملک منفعت اراضی را بدون تملیک عین آن دارند و در پاره‌ای موارد ادعای مالکیت عین اراضی را نیز می‌نمایند که ذیلاً به تشریح روش‌های مختلف ارتکاب این بزه می‌پردازیم:

الف- تجاوز مستقیم به اراضی ملی، حریم و بستر رودخانه‌ها و تخریب آنها؛

از مصادیق این نوع از تجاوزها می‌توان به تصرف کشاورزان در اراضی زراعی واحداث استخرهای پرورش ماهیان پرورشی در حریم رودخانه‌ها جهت استفاده از منافع این اموال عمومی است.

ب- روش دوم که از طریق روش‌های مجرمانه تکمیلی همانند استفاده از جعل اسناد مالکیت، یا استفاده از قولنامه‌ها و وکالت‌نامه‌های مجعول و استفاده از اسناد فاقد اعتبار و متعاقباً فروش اراضی ملی و دولتی یا مال غیر است، یکی دیگر از مصادیق مجرمانه زمین خواری محسوب می‌شود.

ج- در روش سوم نیز زمین‌خوار با استفاده از ابزارها و تمسک به روش‌های قانونی که البته در ماهیت امر این اعمال برخلاف قانون هستند، سعی در تحصیل و تملک نامشروع اراضی می‌کند؛ مثلاً با تصرفات اراضی ملی یا خرید زمین‌های موات یا ملی و سپس طرح دعوی غیرموات بودن، مالکیت خود را در دادگاه اثبات می‌کند. البته در این بین، به ارتکاب اعمال مجرمانه از جمله تطمیع کارشناسان، شهود و امثال آن می‌پردازد و حتی با طرح دعوا در مراجع قضایی در ارتباط با رفع اثر از تشخیص‌های موات یا ملی به عمل آمده راجع به اراضی که از طریق شناسایی و تبانی در اختیار این اشخاص

زمین خوار قرار گرفته و بعضاً با انجام جرایمی چون اعمال نفوذ، پرداخت رشوه و سوءاستفاده از موقعیت شغلی و جرایمی از این قبیل، سعی می‌کند از مسیرهایی که براساس قانون امکان واگذاری اراضی یا اعتراض به موات یا ملی بودن اراضی وجود دارد، آنها را از مالکیت دولت خارج کنند و به این ترتیب، در عین حال که ظاهراً مسیری قانونی و ابزار منطبق با قانون را مورد استفاده قرار می‌دهند، به وسیله ابزارهای غیرقانونی و جرایم گوناگون و سوءاستفاده از قانون، مرتکب جرم زمین‌خواری و تحصیل اراضی ملی و موات و عمومی می‌شوند. بدیهی است علت اصلی موفقیت این دسته از زمین‌خواران، سهل‌انگاری و تخلف عوامل ذی‌ربط است که در واگذاری‌ها و یا بررسی ادعای مدعی شرایط آن را به دقت مورد توجه قرار نمی‌دهند و باعث سوءاستفاده زمین‌خواران از این روش‌ها می‌شوند.

۳- قوانین موجود در زمینه مبارزه با زمین‌خواری؛ از ابهام تا پاسخ قوانین جزایی ایران

همان‌طور که می‌دانیم در مجازات نمودن یک عمل یا ترک فعل مجرمانه، اولین مسئله «جرم‌انگاری» پدیده مجرمانه است و پس از جرم‌انگاری فعل یا ترک فعل مجرمانه به موجب قانون، برای اینکه بتوان مسئولیت کیفری را متوجه مرتکبان آن دانست، مقام قضایی مکلف است سایر عناصر تشکیل دهنده هر جرم را یعنی همان عناصر معنوی و مادی، به صورت مجزا از هم تفکیک نموده و با فعل یا ترک فعل مورد نظر تطبیق داده و رأی مقتضی را با توجه به قانون حاکم صادر نماید. بدیهی است از میان سه عنصر فوق‌الذکر، عنصر قانونی از جهت انطباق عمل مجرمانه با قانون از اهمیت بسزایی برخوردار می‌باشد. متأسفانه در زمینه‌ی زمین‌خواری، همان‌طور که گفته شد نقص در قوانین کیفری کشورمان مشهود و محسوس است و با این وجود قضات در دادسراها و محاکم کیفری با تمسک به قوانین موجود و تطبیق عمل مجرمانه مزبور با عناوین جزایی، به تناسب عوامل شکل دهنده

عنصر مادی این بزه نسبت به تعقیب و مجازات متهمین اقدام می‌نمایند؛ اما می‌دانیم مطابق با اصل قانونی بودن جرایم و مجازات هیچ عملی جرم نیست مگر اینکه قانون آن را جرم تلقی نماید و اعمال هیچ مجازاتی نیز امکان‌پذیر نیست مگر اینکه قانون آن را تجویز نموده باشد. قانون اساسی^(۱۲) با پیروی از این اصل انکارناپذیر حقوق جزا و متعاقب آن ماده‌ی ۲ قانون مجازات اسلامی که بیان می‌دارد: «هر فعل یا ترک فعلی که در قانون برای آن مجازات تعیین شده باشد جرم محسوب می‌شود» دلالت بر لزوم قانونی بودن جرم و مجازات دارند و نه تنها دادرسان را از تعیین مجازات با تفسیر موسع منع می‌نمایند، بلکه ملزم می‌نمایند احکام آنها مستند به قوانینی باشد که در زمان وقوع جرم معتبر است؛ همچنین قانون‌گذاران نیز نمی‌توانند با وضع قوانین عادی، تشخیص اعمال مجرمانه و یا تعیین نوع و میزان مجازات را به دیگر قوا و مقامات واگذار کنند (اردبیلی، ۱۳۸۴: ۱۲۹). به هر حال با تمسک به این اصول و مواد قانونی، قضات باید با توجه به قوانین موجود و عنایت به چگونگی و نوع اقدامات انجام شده از سوی متعرضین به اراضی ملی و زمین‌خواران، به ناچار باتوسل به مواد قوانین کیفری موجود که ذیلاً به آنها خواهیم پرداخت این پدیده مجرمانه را مورد تعقیب و مجازات قرار می‌دهند.

۳-۱- ماده‌ی ۶۹۰ باب تعزیرات قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۵

این ماده به عنوان کاربردی‌ترین عنصر قانونی در موضوع زمین‌خواری در دادسراها و محاکم کیفری، ناظر به مواردی است که متصرف مبادرت به تصرف اراضی ملی می‌نماید، در صورتی که مالکیت دولت بر اراضی مورد تصرف مسلم و مسجل است. مصداق بارز این موضوع تصرفات کشاورزان در اراضی ملی با انجام عملیات زراعی است. قانون‌گذار در این ماده بدون تعریفی از بزه تصرف عدوانی فقط به بیان مصادیق این عمل مجرمانه به نحوی غیرحصری کفایت نموده است. بدیهی است سیاق ماده‌ی ۶۹۰ باب تعزیرات قانون مجازات اسلامی و نام بردن از

اموال غیرمنقول، حکایت از این دارد که موضوع این جرم را اموال غیرمنقول متعلق به دیگری اعم از دولت یا اشخاص حقوق خصوصی تشکیل می‌دهد.^(۱۳) در تعریف تصرف عدوانی در معنای اعم می‌توان آن را خارج شدن مال از ید مالک یا قائم‌مقام قانونی او بدون رضای وی و یا بدون مجوز قانونی دانست که عدم رضای مالک یا عدم اذن قانونی او موجب تحقق عدوان است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲: ۱۵۶). پس به استناد این ماده چنانچه مالکیت دولت بر اراضی ملی به اثبات رسید که معمولاً از طریق ارائه اسناد مالکیت رسمی است و با فرض سوءنیت و با استفاده از این ماده می‌بایست نسبت به رفع تصرفات و اعمال مجازات مقرر در ماده‌ی ۶۹۰ قانون مزبور برای متهم اقدام شود. نکته اساسی در ارتکاب این بزه عنصر روانی آن است که در صورت عدم احراز تعقیب موضوع از حیث کیفری منتفی است و باید با طرح دعوی حقوقی نسبت به رفع تصرفات عدوانی متصرف اقدام شود. متأسفانه این ماده که هم‌اکنون از آن به عنوان اصلی‌ترین عنصر قانونی بزه تصرف عدوانی و زمین‌خواری یاد می‌شود، متضمن مجازاتی بسیار ناچیز یعنی تحمل یک ماه تا یک سال حبس برای مرتکب است و بدیهی است این مجازات، جنبه بازدارندگی لازم را ندارد. به خصوص اینکه علاوه بر اعمال بند ۲ ماده‌ی ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت در موارد معین و اخیراً با صدور رأی وحدت رویه‌ای از سوی دیوان عالی کشور امکان به کارگیری جزای نقدی و مجازات جایگزین حبس نیز در مورد بزه مزبور امکان‌پذیر شده است.^(۱۴)

۳-۲- قانون مجازات راجع به انتقال مال غیر مصوب ۱۳۰۸

گاهی اوقات، متهمین صرف‌نظر از اینکه در اراضی ملی تصرف داشته باشند یا نه با ادعای مالکیت آن مبادرت به انتقال اراضی مزبور به دیگران می‌نمایند که ممکن است انتقال گیرنده نیز نسبت به این عدم مالکیت واگذارکننده آگاه و یا بی‌اطلاع باشد. چنین عمل مجرمانه‌ای را باید با قانون مجازات راجع به انتقال مال غیر تطبیق نموده و مرتکب را به مجازات کلاهبرداری



محکوم کرد. البته این انتقال مال غیر می‌تواند با تمسک و استفاده از اسناد مجعوله و جعل اسناد عادی یا رسمی باشد یا اینکه متصرف فقط به اعتبار مواردی همچون سابقه تصرفات خویش بر اراضی ملی و با ادعای مالکیت به دلیل تصرف نسبت به انتقال اراضی ملی به غیر اقدام نمایند.^(۱۵) هرچند در مصداق اخیر متصرف مبادرت به جعل و مانور متقلبانه‌ای نمی‌کند و عمل وی از مصادیق مصرحه قانونی کلاهبرداری تلقی نمی‌شود؛ ولی قانون‌گذار به دلیل حساسیت موضوع آن را در حکم کلاهبرداری دانسته است. بدین‌سان و حسب ماده‌ی یک مجازات راجع به انتقال مال غیر مصوب ۱۳۰۸ کسی که مال غیر را با علم به اینکه مال غیر است به نحوی از انحاء عیناً یا منفعتاً بدون مجوز قانونی به دیگری منتقل کند کلاهبردار محسوب و به مجازات کلاهبرداری محکوم می‌شود؛^(۱۶) زیرا با تصویب قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء، اختلاس، کلاهبرداری و... مجازات مقرر در قانون مجازات راجع به انتقال غیر منسوخ شده است و برای تعیین مجازات منتقل کننده و انتقال گیرنده مال غیر (اراضی ملی و عمومی) باید پس از تطبیق عمل مجرمانه با قانون مجازات راجع به انتقال مال غیر، برای تعیین مجازات به قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء، اختلاس، کلاهبرداری و... رجوع نمود.^(۱۷) هرچند طی رأی وحدت رویه‌ی دیوان عالی کشور به دلیل اینکه به موجب تبصره‌ی یک ماده‌ی یک قانون تشدید کلاهبرداری، ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری حتی در صورت وجود علل و کیفیات مخففه، دادگاه‌ها فقط مجاز هستند میزان حبس مرتکب را تا حداقل مدت مقرر قانونی یعنی فقط تا یک سال تخفیف دهند و تمسک به مواد قانون مجازات اسلامی و تخفیف مجازات حبس به کمتر از یک سال مغایر با موازین قانونی تشخیص داده شده است؛ اما چون بر طبق عمومات آرای وحدت رویه امری استثنایی و خلاف اصل تلقی می‌شوند، لذا نمی‌توان مفاد آنها را به موارد مشابه تسری داد و با وحدت ملاک، تفسیری موسع در این موارد نمود. در این راستا و براساس رویه کنونی محاکم جزایی در چنین مواردی که عمل انتقال دهندگان

یا اشخاصی که اراضی ملی به آنها با علم انتقال می‌یابد، با ماده‌ی یک قانون مجازات راجع به انتقال مال غیر تطبیق می‌دهند، چون به اصطلاح این بزه «در حکم کلاهبرداری» تلقی می‌شود، در نتیجه، این رأی وحدت رویه را حاکم بر این فرض نمی‌دانند و حسب مورد مجازاتی خفیف‌تر از یک سال حبس و از آنچه در رأی وحدت رویه الزام و تصریح شده را لحاظ نمی‌نمایند.

۳-۳- ماده‌ی یک قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری و... مصوب ۱۳۶۷

به نظر می‌رسد در مواردی که شخص بزه‌کار در ارتکاب بزه تملک، مرتکب جرایمی نظیر: جعل اسناد مالکیت، با استفاده از قولنامه‌ها و وکالت‌نامه‌های مجعول و اسناد فاقد اعتبار می‌شود و با سایر قیود ذکر شده در ماده‌ی مزبور، مبادرت به تملک و تصاحب اراضی ملی و عمومی می‌نماید، باید وی را به اتهام کلاهبرداری مورد تعقیب قرار داد. به عنوان مثال، شخصی که خود را با ارائه اسناد غیر واقعی از قبیل مجوز مجعوله هیئت‌های واگذاری اراضی^(۱۸) به ظاهر مالک نشان می‌دهند و اراضی دولتی را تملک می‌کنند، در صورت اثبات اتهام، به مجازات کلاهبرداری براساس قانون تشدید مجازات «مرتکبین ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری» به رد مال و تحمل حبس از یک تا هفت سال و پرداخت جزای نقدی معادل مالی که اخذ کرده است محکوم خواهند شد.

اما نکته اساسی و قابل توجه آن است که اگر زمین‌خوار با جعل اسناد مبادرت به انتقال اراضی ملی نماید، مجازات وی علاوه بر جعل مشمول ماده‌ی یک قانون مجازات راجع به انتقال مال غیر است که بیان می‌دارد: «کسی که مال غیر را با علم به اینکه مال غیر است به نحوی از انحاء عیناً یا منفعتاً بدون مجوز منتقل کند...»؛ یعنی چنانچه زمین‌خوار چه با سند رسمی و چه با سند عادی و حتی بدون تنظیم سند و طی عقد شفاهی نسبت به انتقال اراضی ملی اقدام نماید، مشمول این عنوان جزایی خواهد بود (مجله پیام

آموزش: ۱۲) و در هر دو فرض مرتکبین از بابت ارتکاب بزه کلاهبرداری مجازات یکسانی دارند و مجازات آنها علاوه بر استرداد عین مال، حبس از یک تا هفت سال و جزای نقدی معادل مال مورد کلاهبرداری است. بدین نحو که اگر سند مورد جعل رسمی باشد مطابق با ماده‌ی ۸ قانون مجازات راجع به انتقال مال غیر مرتکب، جاعل در اسناد رسمی محسوب و از این بابت نیز بر طبق ماده‌ی ۵۳۳ قانون اخیرالذکر^(۱۹) به مجازات بزه جعل در سند رسمی محکوم و اگر این انتقال همراه با جعل سند عادی باشد مرتکب بر طبق ماده‌ی ۵۳۶ باب تعزیرات قانون مجازات اسلامی مورد مجازات قرار می‌گیرد.^(۲۰) و همچنین از بابت استفاده از سند مجعول چون این عنوان جزایی با بزه کلاهبرداری دارای تعدد معنوی است^(۲۱) در هر دو مورد (جعل سند عادی یا رسمی) مرتکب به مجازات اشد که همان مجازات بزه کلاهبرداری است، مطابق با تبصره‌ی دو ماده‌ی ۱۳۴ قانون مجازات اسلامی محکوم می‌شود.^(۲۲)

۳-۴- قانون ثبت اسناد و املاک مصوب ۱۳۱۰

از دیگر قوانین مرتبط در امر مبارزه با بزه تملک و تصاحب اراضی ملی و زمین‌خواری، قانون ثبت مصوب سال ۱۳۱۰/۱۲/۲۶ است. به موجب ماده‌ی ۱۰۹ قانون مزبور، افرادی که مال دیگری (که می‌تواند اراضی دولتی هم باشد) را به طور تصنعی و غیر واقعی مال خود معرفی کرده و برای آن سند دریافت کنند یا حتی تقاضای ثبت آنها را بنمایند کلاهبردار شناخته شده و به مجازات این بزه خواهند رسید.^(۲۳) این شق از کلاهبرداری ثبتی که نوعی توسل به وسایل متقلبانه ثبتی و در جهت بردن مال دیگری است متشکل از سه عنصر مهم است که بدون وجود این عناصر حمل تعریف کلاهبرداری بر جرایم مشکل است. عناصر مهم کلاهبرداری عبارتند از:

(الف) استفاده از وسایل متقلبانه؛

(ب) فریب خوردن قربانی جرم؛

(ج) عدم مالکیت کلاهبردار بر مال برده شده است. قانون‌گذار در قانون ثبت اسناد و املاک صرف درخواست ثبت ملک را کلاهبرداری تلقی

کرده است. پس ملاحظه می‌شود علیرغم اینکه متقاضی در زمان تقاضای ثبت در مرحله شروع به جرم است، به‌عنوان مرتکب جرم تام قابل تعقیب است. البته باید بین کسی که فقط درخواست ثبت اراضی را نموده و کسی که توانسته با انجام اقداماتی غیرواقعی و متقلبانه نام خود را در دفتر ثبت املاک به ثبت برساند، قائل به تفکیک شویم (صادقی، ۱۳۸۱: ۱۲۰). اما از نظر اصول حقوق کیفری، صرف تقاضای ثبت در اداره ثبت برای گرفتن سند مال دیگری شروع به کلاهبرداری به نظر می‌رسد نه کلاهبرداری، به این جهت که از تقاضای ثبت تا صدور سند مالکیت فاصله زیاد است و تشریفات طولانی دارد. از لحظه ثبت ملک در دفتر املاک و صدور دفترچه مالکیت به نام متقاضی ثبت به‌منزله استقرار مالکیت و بردن مال دیگری محسوب می‌شود، زیرا با صدور سند و ثبت ملک در دفتر املاک مالکیت افراد استقرار می‌یابد و استیلای قانونی بر مال می‌یابند؛ لذا می‌بایست بین این دو مرحله تفاوت و تمایز قائل شد.

۳-۵- ماده ۲ قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری و... مصوب ۱۳۶۷

در برخی از موارد، محاکم زمانی که با فقد عنصر قانونی مواجه می‌گردند، به این ماده متوسل می‌شوند و در موضوع زمین‌خواری نیز گاه استناد به این ماده به لحاظ اینکه مبلغ جزای نقدی مقرر در آن نسبت به سایر قوانین هم که شرح آن گذشت، بیشتر بوده و تا دو برابر ارزش مال اخذ شده می‌تواند افزایش یابد، ملاحظه می‌شود. اما هرچند در جرایم اقتصادی تأثیر جزای نقدی انکار نشدنی است و جزای نقدی به مرتکب این اجازه را می‌دهد که در جامعه باقی بماند و آنچه که از طریق مجرمانه به دست آورده است، مسترد نماید؛ اما مشکل این ماده تفسیر موسع آن و تسری این ماده به بسیاری از جرایم و اعمالی است که باید با عنصر قانونی مربوطه تطبیق داده شوند یا به لحاظ فقد عنصر قانونی قرار منع تعقیب یا رأی بر برائت نسبت بدان‌ها صادر شود؛ زیرا اساساً هر نحو دارا شدن غیرعادلانه و نامشروع تا

از دیگر قوانین مرتبط در امر مبارزه با بزه تملک و تصاحب اراضی ملی و زمین‌خواری، قانون ثبت مصوب سال ۱۳۱۰/۱۲/۲۶ است. به‌موجب ماده‌ی ۱۰۹ قانون مزبور، افرادی که مال دیگری (که می‌تواند اراضی دولتی هم باشد) را به‌طور تصنعی و غیرواقعی مال خود معرفی کرده و برای آن سند دریافت کنند یا حتی تقاضای ثبت آن‌ها را بنمایند، کلاهبردار شناخته شده و به مجازات این بزه خواهند رسید.

عناوین جزایی منتسب به متعرضین اراضی ملی و زمین‌خواران مشمول تعدد جرایم است و اعمال مجرمانه ارتكابی از ناحیه آنان، با دو یا چند مورد از قوانین مارا ذکر تطبیق می‌نماید. به‌عنوان مثال، مرتکبینی که با جعل اسناد همچون قولنامه‌ها یا وکالت‌نامه علاوه بر تصرف مبادرت به ثبت و سپس انتقال اراضی ملی به غیر می‌نمایند، حسب مورد می‌بایست مورد تحت تعقیب به اتهام جعل، کلاهبرداری و تصرف عدوانی و مجازات قرار گیرند و البته شایان ذکر است علاوه بر تعقیب کیفری که دارای مزایایی همچون قلت هزینه‌های دادرسی و سرعت رسیدگی است، در مواردی نیز ادارات دولتی در مقام شاکی خصوصی بنا به دلایلی ترجیح می‌دهند به‌جای تعقیب کیفری موضوع و یا به لحاظ عدم امکان تعقیب کیفری امر مثل عدم سوءنیت متهم، فوت یا حجر مرتکب اصلی بزه و... در بعد حقوقی اقدام به طرح دعوی نمایند که خارج از بحث این مقاله است.^(۳۴)

۴- نگاهی تطبیقی به قانون مجازات فرانسه

در حقوق فرانسه، همانند سایر کشورهای توسعه‌یافته، به لحاظ اجباری بودن ثبت املاک غیرمنقول و معاملات مربوط به آنها مشکلات ناشی از ثبت املاک غیر، جعل اسناد عادی و کلاهبرداری ناشی از آنها منتفی است. اما تصاحب و تجاوز به اراضی ملی را می‌توان در زمره عنوان جزایی تخریب طبقه‌بندی نمود. قانون‌گذار کشور فرانسه در فصل دوم از قانون مجازات فرانسه به‌نام تخریب‌ها، ویرانی‌ها و ایراد زیان‌ها و در ماده‌ی ۱-۳۲۱ از مبحث نخست آن تحت عنوان تخریب‌ها، ویرانی‌ها و ایراد زیان‌هایی بی‌خطر برای مرتکبین بزه تخریب، ویرانی یا ایراد زیان به مال متعلق به غیر، مجازات دو سال حبس ساده و سی هزار یورو جزای نقدی تعیین کرده است و در موارد تخریب جزئی مجازات مربوطه را فقط پرداخت جزای نقدی به مبلغ ۳۷۵۰ یورو لحاظ نموده است؛ همچنین مطابق با ماده‌ی ۲-۳۲۲ اگر مال تخریب شده یا خسارت دیه یا ویران شده متعلق به یک شخص عمومی (همانند دولت) یا متصدی به خدمات عمومی یا نسبت به ملک

مادامی که شرایط و ارکان مضبوط در رکن قانونی این بزه ارتکاب نیافته باشد، نمی‌تواند منتج به شکل‌گیری جرم مذکور شود. به‌هرحال بین دو عنوان تحصیل مال از طریق نامشروع و تحصیل نامشروع ثروت و افزودن ناروا به دارایی از میان نسب اربعه، رابطه عموم و خصوص مطلق برقرار است؛ یعنی هر تحصیل مال از طریق نامشروع که مشمول ماده‌ی ۲ قانون مزبور می‌باشد، بی‌شک از مصادیق دارا شدن غیرعادلانه خواهد بود، اما عکس این قضیه همواره صادق نخواهد بود و مجازات مرتکب منطبق با ماده قانونی مزبور نیست. مضاف بر اینکه همان‌گونه که اشاره شد، تا وقتی که همان شرایط مقرر در این ماده همانند سوءاستفاده و حیل و تقلب در محدوده خریدوفروش مجوز صادرات و واردات، موافقت اصولی و توزیع کالاهای دارای ضوابط مشخص است، جمع نباشد، مجرمانه تلقی کردن عمل و تعیین کیفر برای آن در راستای این ماده نمی‌تواند مقصود قانون‌گذار باشد. لذا با این اوصاف استناد به این ماده در تصاحب و تملک اراضی ملی نمی‌تواند دارای توجیه قانونی و حقوقی باشد. در پایان بدین نکته باید اشاره کرد که گاهی

ثبت شده و... باشد، مستوجب سه سال حبس و چهل و پنج هزار یورو جزای نقدی است. در مقام تشدید مجازات نیز اگر این جرم با همکاری چند شخص به عنوان فاعل یا معاون جرم ارتکاب یافته باشد و یا هنگامی که این بزه به زیان هر شخصی که از جانب حاکمیت عمومی امین یا متصدی یک مأموریت به خدمت عمومی است ارتکاب یابد، مرتکب به پنج سال حبس و هفتاد و پنج هزار یورو جزای نقدی محکوم می شود. همچنین اگر این بزه از سوی اشخاص حقوقی صورت پذیرد، مطابق با ماده‌ی ۱۵-۳۲۲ مجازات تکمیلی دیگر همانند تعلیق و ممنوعیت از فعالیت یا ممنوعیت از فراخوان

برآمد

عمومی برای سرمایه گذاری یا مصادره اشیاء طراحی شده، بکار رفته یا حاصل از جرم یا اعلام حکم قطعی در نشریات عمومی نوشتاری و... به مدت پنج سال از سوی دادگاه قابل اعمال است. ملاحظه می شود که قانون گذار فرانسه با لزوم ثبت املاک و معاملات ناشی از آن دامنه و محدوده ارتکاب این بزه را بسیار محدود نموده است؛ اما متأسفانه در نظام حقوقی کشورمان به لحاظ اینکه هر چند ثبت املاک غیر منقول در مناطقی که ثبت از سوی دادگستری الزامی شده، اجباری است، ولی در عمل قانون ثبت و املاک خصوصاً مواد ۴۶ و ۴۷ آن اجرا نمی شود و از قانون مدنی که صرف ایجاب و قبول را برای وقوع عقود رضایی

کافی می داند و به عبارتی تشریفات ثبتی را جزء ارکان معامله تلقی نمی کند، پیروی می شود و این تعارض بین قانون مدنی و قانون ثبت عرصه را برای ارتکاب جرایم نسبت به اموال غیر منقول به خصوص اراضی ملی مهیا می سازد؛ در حالی که طبق ماده‌ی ۲۲ قانون ثبت محاکم و ادارات دولتی می بایستی از پذیرش اسناد عادی امتناع نمایند (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۳۳). بدیهی است اجرای کامل قانون ثبت و اصلاح قانون مدنی می تواند به عنوان گام مؤثری در جهت کاهش پرونده های که سالانه به قوهی قضاییه وارد می شود به خصوص در عرصه اموال غیر منقول مؤثر باشد؛ همچنین از سوء استفاده های احتمالی متعرضین به املاک و اراضی ملی نیز می تواند جلوگیری نماید.

با بررسی قوانین موجود در زمینه تملک و تصاحب غیر مجاز اراضی ملی ملاحظه می شود از سوی قانون گذار در این خصوص به نحو کامل و دقیق جرم انگاری صورت نگرفته است و مجازات موجود نیز متناسب با شدت اعمال ارتكابی نیست. لذا قوهی مقننه باید مبادرت به جرم انگاری دقیق این بزه با استانداردهای جدید حقوق کیفری به نحوی جامع و مانع و تعیین ارکان بزه موصوف با بیان مصادیق و موارد تشدید مجازات آن با نگاهی تطبیقی به سایر نظام های حقوقی همسان با کشورمان نظیر قانون مجازات فرانسه نماید. از سوی دیگر، می طلبد مسئولان قوهی مجریه با نظارتی دقیق و کامل بر متولیان اراضی ملی و عمومی یعنی نهادهای دولتی همچون جهاد کشاورزی، اداره منابع طبیعی، اداره زمین شهری، در مهار این پدیده مجرمانه اهتمام ورزند. بدیهی است تا آن زمان قضات می بایست با توجه به قوانین موجود و تطبیق هر عنوان مجرمانه خاص در این موضوع و در فروض مختلف که به آن اشاره شد، متصرفین غیر مجاز اراضی ملی و عمومی را با تمسک به ماده‌ی ۶۹۰ باب تعزیرات قانون مجازات اسلامی و درخواست کنندگان ثبت غیر مجاز اراضی و مراعات ملی به نام خود و کسانی که این اراضی را با اسناد مجعوله تملک و یا منتقل می کنند را حسب مورد با مواد قانون ۵۳۳ و ۵۳۶ قانون اخیر الذکر و مواد ۱ و ۲ قانون مجازات راجع به انتقال مال غیر ناظر بر ماده‌ی یک قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشا، اختلاس و کلاهبرداری و... مورد تعقیب و مجازات قرار دهند و از این اراضی رفع تصرف نمایند. در این میان نباید از اقدامات پیشگیرانه ای همچون عدم اعتبار بخشیدن به اسناد عادی، الزامی دانستن ثبت املاک و... در راه مبارزه با این پدیده مجرمانه غافل شد.

پی نوشت ها:

۱. اصل ۴۴ قانون اساسی
۲. ماده‌ی ۴۸ قانون ثبت و املاک: «سندی که مطابق مواد فوق باید به ثبت برسد و به ثبت نرسیده، در هیچ یک از ادارات و محاکم پذیرفته نخواهد شد».
۳. ماده‌ی ۴۷ قانون ثبت و املاک: در نقاطی که اداره‌ی ثبت اسناد و املاک و دفاتر اسناد رسمی موجود بوده و وزارت عدلیه مقتضی بداند ثبت اسناد ذیل اجباری است: «کلیه‌ی عقود و معاملات راجعه به عین یا منافع اموال غیر منقوله که در دفتر املاک ثبت نشده، صلح نامه و هبه نامه و شرکت نامه».
۴. possess
۵. فرهنگ حقوقی انجمن هنری کاپیتان
۶. رجوع شود به اصل ۴۵ قانون اساسی
۷. رجوع شود به ماده‌ی ۲۶ قانون مدنی که اذعان می کند: «اموال دولتی که معد

است برای مصالح یا انتفاعات عمومی مثل استحکامات و قلاع و خندق ها و خاکریزهای نظامی و قورخانه و اسلحه و ذخیره و سفاین جنگی و همچنین ائانه و ابنیه و عمارات دولتی و سیم های تلگرافی دولتی و موزه ها و کتابخانه های عمومی و آثار تاریخ و امثال آنها و بالجمله آنچه از اموال منقوله و غیر منقوله که دولت به عنوان مصالح عمومی و منافع ملی در تحت تصرف دارد، قابل تملک خصوصی نیست و همچنین اموالی که موافق مصالح عمومی به ایالت و ولایت یا ناحیه یا شهری اختصاص یافته باشد».
۸. تبصره‌ی ۶ ماده‌ی ۹۶ قانون شهرداری ها مصوب ۱۳۳۴/۴/۱۱ با اصلاحات بعدی.
۹. براساس مواد ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۰۶، ۱۰۳، ۱۰۲ و ۱۱۷ قانون محاسبات عمومی کشور منظور از دولت قوه مجریه و وزارتخانه ها و نهادهای دولتی وابسته به آنهاست و نه دولت در معنای عام.

۱۰. تصرفات بر دو نوع است: الف- تصرفات مادی؛ ب- تصرفات حقوقی

۱۱. مطابق با مادهی ۲۹ قانون مدنی: «ممکن است اشخاص نسبت به اموال علاقه‌های ذیل را دارا باشند: ۱- مالکیت (اعم از عین و منفعت) ۲- حق انتفاع ۳- حق ارتفاق به ملک غیر».

۱۲. اصل ۱۶۹ قانون اساسی بیان می‌کند: «هیچ فعل یا ترک فعلی، به استناد قانونی که بعد از آن وضع شده است جرم محسوب نمی‌شود».

۱۳. در مادهی ۶۹۰ قانون تعزیرات آمده است: «هر کس به وسیله‌ی صحنه‌سازی (که دارای مصداق‌های مختلف است) به تهیه‌ی آثار تصرف در اراضی مزروعی اعم از کشت یا آیش جنگل‌ها، مراتع ملی شده، کوهستان‌ها، باغ‌ها، چشمه‌سارها، پارک‌های ملی، تأسیسات کشاورزی و دامداری، اراضی موات، اراضی بایر و سایر اراضی و املاکی که متعلق به دولت یا شرکت‌های وابسته به دولت یا شهرداری‌ها یا اوقاف و هم‌چنین اراضی و املاکی و موقوفات و افلاس با قید که برای مصارف عام‌المنفع اختصاص یافته یا اشخاص حقیقی یا حقوقی به‌منظور تصرف یا ذی‌حق معرفی کردن خود یا دیگری مبادرت نماید یا بدون اجازه‌ی سازمان حفاظت محیط‌زیست و مراجع ذی‌صلاح دیگر مبادرت به عملیاتی نماید که موجب تخریب محیط‌زیست و منابع طبیعی شود یا اقدام به هرگونه تجاوز، تصرف عدوانی یا ایجاد مزاحمت یا ممانعت از حق در موارد مذکور نماید، علاوه بر اعاده وضع به حالت سابق به مجازات یک ماه تا یک سال حبس محکوم می‌شود».

۱۴. رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۷۴۶-۲۹/۱۰/۹۴.

۱۵. مطابق با رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۶۸۱ مورخ ۱۳۸۴/۷/۲۶ عدم صدور سند مالکیت به نام دولت جمهوری اسلامی ایران در مورد اموال عمومی، جنگل‌ها و مراتع نافعی مالکیت دولت به منابع ملی شده به ترتیب مقرر در ماده‌ی ۲ قانون حفظ و حمایت از منابع طبیعی و ذخایر جنگلی مصوب سال ۱۳۷۱ که مالکیت دولت به آنها احراز شده و قطیعت یافته است نخواهد بود.

۱۶. رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۶۲۸-۷۷/۶/۳۱ مورخ ۱۳۷۷/۶/۳۱.

۱۷. ماده‌ی یک قانون انتقال مال غیر: «کسی که مالی غیر را با علم به اینکه مال غیر است به نحوی از انحاء عیناً یا منفعتاً بدون مجوز قانونی به دیگری منتقل کند کلاهبردار محسوب و مطابق ماده‌ی ۲۳۸ قانون مجازات عمومی محکوم می‌شود و هم‌چنین است انتقال گیرنده که در حین معامله عالم به عدم مالکیت انتقال دهنده باشد اگر مالک از وقوع معامله مطلع شده و تا یک ماه پس از حصول اطلاع اظهاریه برای ابلاغ به انتقال گیرنده و مطلع کردن او از مالکیت خود به اداره ثبت اسناد یا دفتر بدایت یا صلحیه یا یکی از دوایر دیگر دولتی تسلیم ننماید معاون مجرم محسوب خواهد شد. هر یک از دوایر و دفاتر فوق مکلف‌اند در مقابل اظهاریه مالک رسید داده آن را بدون فوت وقت به طرف برسانند».

۱۸. برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به دستورالعمل ضوابط و آگاداری اراضی منابع ملی و دولتی برای طرح‌های کشاورزی تولیدی و غیر کشاورزی مصوب ۱۳۸۵/۱/۲۱

۱۹. ماده‌ی ۵۳۳ تعزیرات: «اشخاصی که کارمند یا مسئول دولتی نیستند هرگاه مرتکب یکی از جرایم مذکور در ماده قبل شوند [جعل سند رسمی] علاوه بر جبران خسارات وارده به حبس از شش ماه تا سه سال یا سه تا هجده میلیون ریال جزای نقدی محکوم خواهد شد».

۲۰. ماده‌ی ۵۳۶ تعزیرات: «هر کس در اسناد یا نوشته‌های غیر رسمی جعل یا تزویر کند یا با علم به جعل و تزویر بودن آنها را مورد استفاده قرار دهد علاوه بر جبران خسارت وارده به حبس از شش ماه تا دو سال یا به سه تا دوازده میلیون ریال جزای نقدی محکوم خواهد شد».

۲۱. رأی شماره‌ی ۶۲۴ مورخ ۱۳۷۷/۱/۱۸ دیوان عالی کشور: «نظر به اینکه به موجب مواد ۷۵ تا ۸۲ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۷۱ برای جعل و استفاده از سند مجعول مجازات جداگانه تعیین شده و به علاوه در ماده‌ی ۸۳ قانون مزبور نیز برای استفاده‌کننده از سند مجعول در مواردی که جاعل خود استفاده‌کننده باشد مجازات مقرر گردیده است؛ بنابراین بر طبق مواد

مزبور استفاده از سند مجعول عملی مستقل از جعل محسوب و نسبت به جاعل نیز بزه جداگانه است بنا به مراتب دادنامه شماره‌ی ۶-۷۶۷/۲۸ که به موجب آن با رعایت تعدد و ماده‌ی ۴۷ قانون مجازات اسلامی برای جعل و استفاده از سند مجعول کیفرهای جداگانه تعیین شده صحیح و منطبق با موازین قانونی است این رأی که بر طبق ماده‌ی ۳ اضافه‌شده به قانون آیین دادرسی کیفری صادر گردیده در موارد مشابه لازم الاتباع می‌باشد».

۲۲. مطابق با ماده‌ی ۵۳۳ کتاب تعزیرات قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۵ مرتکبین جعل و تزویر در اسناد رسمی به پرداخت سه تا هجده میلیون ریال جزای نقدی یا از شش ماه تا سه سال حبس تعزیری به انضمام جبران خسارات وارده محکوم می‌شوند و مطابق با ماده‌ی ۵۳۲ اگر کارمندان و مسئولان دولتی در اجرای وظایف خود مرتکب این بزه شوند علاوه بر جبران خسارات و مجازات اداری به حبس از یک تا پنج سال یا پرداخت جزای نقدی از شش تا سی میلیون ریال محکوم می‌شوند.

۲۳. ماده‌ی ۱۰۹ قانون ثبت اسناد و املاک: «هر کس نسبت به ملکی که در تصرف دیگری بوده خود را متصرف قلمداد کرده و تقاضای ثبت کند کلاهبردار محسوب می‌شود. اختلافات راجع به تصرف در حدود، مشمول این ماده نیست».

۲۴. هم‌اکنون در راستای اجرای ماده‌ی ۵۶ قانون جنگل‌ها و مراتع و اعتراض به رأی کمیسیون این ماده امکان تشکیل پرونده‌هایی با موضوع خلع ید یا رفع تصرف عدوانی از اراضی دولتی و ملی از سوی ادارات منابع طبیعی و ابنخیزداری وجود دارد... طبق مواد این قانون تشخیص منابع ملی شده و مستثنیات ماده دوم قانون ملی شدن جنگل‌ها و مراتع با رعایت تعاریفی که در این قانون شده با مأمورین اداره منابع طبیعی است و آنها می‌توانند اراضی ملی را مشخص کنند و بدین‌سان با این بزه مبارزه و از ارتکاب آن جلوگیری کنند؛ البته این تصمیم قابلیت اعتراض هم دارد و معترض باید اعتراض خود را ظرف سه ماه پس از اخطار کتبی یا آگهی سازمان جنگل‌بانی به آن سازمان تسلیم نماید. اعتراض مزبور ظرف سه ماه در کمیسیون مرکب از فرماندار، رئیس دادگستری، رئیس ثبت، رئیس کشاورزی و رئیس جنگل‌بانی محل یا نمایندگان آنها (نماینده رئیس دادگستری یکی از قضات خواهد بود) مطرح و ظرف سه ماه نسبت به آن رسیدگی و اتخاذ تصمیم خواهد شد و تصمیم اکثریت کمیسیون قطعی است و در صورتی که تصمیم اکثریت کمیسیون مبنی بر ملی بودن و خلع ید باشد مأموران انتظامی مکلف به اجرای آن هستند.

فهرست منابع:

۱- اردبیلی، محمدعلی، حقوق جزای عمومی، نشر میزان، چاپ هشتم، تهران، ۱۳۸۴.

۲- زرکوش، مشتاق، تملک املاک و شبه تملک‌ها و سلب مالکیت از سرمایه‌ها توسط دولت، نشر میزان، چاپ اول، تهران، ۱۳۹۱.

۳- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، گنج دانش، تهران، ۱۳۸۲.

۴- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، حقوق اموال، جلد دوم، گنج دانش، تهران، ۱۳۸۰.

۵- صادقی، میرمحمد، جرایم علیه اموال مالکیت، حقوق کیفری اختصاصی ۲، نشر میزان، چاپ نهم، تهران، ۱۳۸۱.

۶- قاسمی، داود و ذکریایی، رابیه، خرید و فروش اموال دولتی و عمومی، نشر میزان، چاپ اول، تهران، ۱۳۹۲.

۷- کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی، عقود معین، جلد اول، نشر گنج دانش، چاپ سوم، تهران، ۱۳۸۰.

۸- واین. آر. لفو، جرایم علیه اموال و مالکیت در حقوق جزای امریکا، ترجمه آیت اله پرویزی فرد و محسن پارسا، نشر جنگل، چاپ اول، تهران، ۱۳۹۲.

۷- مجله پیام آموزش، شماره ۳۱، نشر قضا، معاونت آموزش قوه قضائیه، تهران، ۱۳۸۷.



ارزیابی اجمالی مقررات قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۹۲ از منظر بزه دیده شناسی

رضا دانش نیا، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دادستان عمومی و انقلاب شهرستان ایجرود زنجان



چکیده

از افزایش نقش و جایگاه بزه‌دیده در فرایند کیفری به‌عنوان یکی از نتایج ظهور و گسترش بزه‌دیده‌شناسی حمایتی یاد می‌شود. هرچند در گذشته، بزه‌دیده «عنصر فراموش شده فرایند کیفری» بود، اما در دو دهه اخیر و تحت تأثیر عوامل مختلف، به‌ویژه گسترش اندیشه‌های بزه‌دیده‌شناسی حمایتی و اقدامات سازمان‌های بین‌المللی، حضور گسترده‌تری داشته و رعایت حقوق وی همانند احترام به حقوق متهمان به یکی از اولویت‌های نظام عدالت کیفری تبدیل شده است. امروزه تأثیرپذیری نظام‌های عدالت کیفری از داده‌های جرم‌شناسی و دستاوردهای دانش نوینی که از آن به بزه‌دیده‌شناسی تعبیر می‌شود، امری ملموس است؛ اما از آنجا که از یک سو ادبیات بزه‌دیده‌شناسی در کشور ما غنائی ندارد و از سوی دیگر، پذیرش و کاربرد این دانش با موانع جدی رویه قضایی و ثبات برخی از مجازات‌ها مواجه است، نمی‌توان انتظار داشت که یافته‌های بزه‌دیده‌شناسی انعکاس مطلوبی داشته باشند. متأسفانه، قانون‌گذار نه تنها در مرحله وضع و تدوین مقررات حمایتی از بزه‌دیده‌جانب انصاف و عدالت را مراعات ننموده، بلکه در پاره‌ای از موارد با وضع مقررات پیچیده، دشوار و دست و پاگیر، به‌طور مستقیم و یا غیرمستقیم در تقابل با او برخاسته و او را به شدت آسیب‌پذیر ساخته است.

واژگان کلیدی: بزه، بزه‌کار، بزه‌دیده، حمایت کیفری، قانون آیین دادرسی کیفری

درآمد

بزه دیده به عنوان یکی از واقعیت های انکارناپذیر، شایسته احترام و توجه در نظام های دادگری جنایی (رایجیان اصلی، ۱۳۹۰: ۹) در فرایند کیفری است که متأسفانه چندان که باید مورد توجه واقع نگردیده است. در واقع می توان گفت: «بزه دیده به عنوان یکی از سهامداران جرم، نیازمند است که مورد توجه فرایند ترمیمی قرار گرفته و به اعتراض ها، مطالبات و پرسش های او مبتنی بر اینکه به چه دلیل آماج جرم قرار گرفته است، پاسخ داده شود» (سماواتی پیروز ۱۳۸۵: ۸۰).

اگرچه به گفته برخی از صاحب نظران این حوزه؛ شاید کم توجهی به این مقوله به دلیل تأخیر ورود بحث های بزه دیده شناسانه به حوزه نوشتگان علوم جنایی باشد (رایجیان اصلی، ۱۳۹۰: ۹)، لیکن حقیقت این است که [نه تنها] بزه دیده هیچ گاه به اندازه کافی مورد مطالعه و تحت حمایت نظام عدالت کیفری قرار نگرفته [بلکه] افکار عمومی نیز، آن چنان که باید، در زندگی اجتماعی از او پشتیبانی نکرده است (سماواتی پیروز، ۱۳۸۵: ۸۰).

شاید بخش زیادی از این بی مهری و کم اقبالی را بتوان در بدبینی و بی اعتمادی مقنن نسبت به متصدیان عدالت کیفری و به تبع آن تساهل و نادیده انگاری قانون گذار در التزام، پایبندی و رعایت اصل هم ترازای حق های بزه دیده و بزه کار در فرایند دادگری دادگرانه (رایجیان اصلی، ۱۳۹۰: ۱) جستجو کرد. متأسفانه، آن چنان که از اوضاع و احکام و ملاحظات حاکم بر نحوه، سبک و سیاق و جهت گیری های قانون گذار قابل استنباط است؛ فضای حاکم بر تنظیم مقررات آیین دادرسی کیفری ۹۲، یک فضای نسبتاً آکنده از بدبینی و بی اعتمادی به دستگاه عدالت کیفری است. گو اینکه برای

کنترل و مهار قدرت دادستان که از همه برخوردار ی ها و امکانات علیه متهم بهره مند است و پیروی همه ضابطان دادگستری از وی و الزام همه نهاده ها، ادارات اعم از دولتی و غیردولتی در پاسخ گویی به پرسش های وی (رحمدل، تازه های علوم جنایی ۱۳۹۳، ج ۱: ۳۱۳) باید چاره ای اندیشیده شود تا شاید با کمک قانون در دعوی عمومی که همیشه کفه ی ترازو به نفع دادستان سنگینی می کرده، به نفع متهم تغییر کند، چرا که اگر قانون گذار به کمک متهم نیاید باخت متهم و تضییع حقوق وی گریزناپذیر خواهد بود (رحمدل، تازه های علوم جنایی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۳۱۳).

«بزه دیده به عنوان یکی از سهامداران جرم، نیازمند است که مورد توجه فرایند ترمیمی قرار گرفته و به اعتراض ها، مطالبات و پرسش های او مبتنی بر اینکه به چه دلیل آماج جرم قرار گرفته است، پاسخ داده شود».

ظاهراً آیین دادرسی کیفری در این نابرابرگاه، به مثابه یک منجی است که برای برون راندن متهم از مسلخ گاه بی بازگشت متصدیان عدالت کیفری و برای مقابله با «خودکامگی، خودسری، استبداد قضایی و به منظور کاستن از قدرت حکومت و مانعیت از خودسری قضات در تحمیل روش های غیرانسانی بر متهم!» (خالقی، ۱۳۹۴: ۲۶) به ایفای نقش و انجام رسالت تاریخی خویش مأمور گردیده تا از «متهم فاقد پشتوانه با توسل به این قواعد [به اصطلاح] عادلانه دادرسی در مقابل

دادستان دارای پشتوانه ی قدرت عمومی حمایت کند» (رحمدل، تازه های علوم جنایی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۳۱۳).

بی تردید در چنین فضای سوء تفاهمی وضع مقررات مفصل با رویکرد حقوق بشری متهم در مرحله کشف جرم به ویژه نسبت به موضوع تحت نظر قرار گرفتن متهم، به عنوان یکی از دستاوردهای نوین آیین دادرسی کیفری نوظهور (خالقی ۱۳۹۴: ۲۶، ج ۱) تلقی و قلمداد می شود. چرا که به زعم این اندیشمندان، قانون گذار کیفری که در مرحله وضع قانون ماهوی به بهانه ی حفظ نظم عمومی یا تأمین منافع بزه دیدگان اعمالی را جرم انگاری نموده، از این رهگذر اصل اباحه و آزادی انسان ها در انجام هر عملی را - که مایل به انجام آن بوده اند - محدود و ممنوع ساخته و هم اینک باید در مرحله اجرا؛ یعنی در حوزه آیین دادرسی کیفری، طی یک دادرسی عادلانه که در آن منافع متهم در برابر قوای عمومی، تأمین شده باشد مورد محاکمه قرار گیرد (رحمدل، تازه های علوم جنایی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۳۱۲).

با این طرز تفکر پرواضح است که آیین دادرسی به عنوان حربه متهم در آوردگاه و مصاف گاه بازاردخانه کیفری دادستان (رایجیان اصلی، ۱۳۹۰: ۸۲) و در تقابل با قانون ماهوی به عنوان قانون محدود کننده حقوق و آزادی های اساس شهروندان (رحمدل: تازه های علوم جنایی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۳۱۲) تلقی شود. در حالی که آنچه واقعیت دارد این است که آیین دادرسی صرفاً تضمین کننده حقوق دفاعی متهم نیست که این گونه مصادره به مطلوب شود؛ زیرا موضوع حفظ حقوق عمومی و آزادی های اساسی افراد و تضمین این حقوق از طریق تنظیم و اکنش جامعه در برابر بزهکاری (خالقی، ۱۳۹۵: ۲۵) یکی از اهداف و رسالت های بنیادین



آیین دادرسی کیفری است و در این فرایند دو رکن دیگر این قانون یعنی؛ موضوع تأمین امنیت و نظم عمومی و پرداختن به عنصر فراموش شده عدالت کیفری؛ یعنی همان بزه‌دیده(الله‌وردی، ۱۳۹۰، تقریرات کلاس درس جرم‌شناسی) مورد غفلت و نادیده‌انگاری واقع گردیده و این همان پاشنه آشیل قانون‌گذار در تساهل نسبت به اصل هم‌ترازی حق‌های بزه‌دیده و بزه‌کار(رایجیان اصلی، ۱۳۹۰، ج ۱) در رویکرد قانون‌گذارانه است.

به دیگر سخن؛ اصل هم‌ترازی حقوق بزه‌دیده و بزه‌کار به‌عنوان یکی از اقتضائات دادرسی منصفانه، آن‌چنان‌که باید مورد توجه قانون‌گذار واقع نگردیده است. درواقع منصفانه بودن دادرسی به‌عنوان یکی از اصول مهم دادرسی است که در اسناد متعدد بین‌المللی از جمله ماده‌ی ۶ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و ماده‌ی ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مورد تأکید قرار گرفته و در مورد مفهوم این اصطلاح گفته شده: «وضعیتی است که در آن هر یک از طرفین بتواند از ادعای خود در شرایطی دفاع کند که او را در حالت نامساعدتری نسبت به طرف مقابل قرار ندهد»(خالقی، به نقل از آشوری، ۱۳۸۳، ج ۱: ۳۲۵).

بر این اساس برابری سلاح‌ها، علنی بودن دادرسی، رعایت اصل برائت، بی‌طرفی قاضی، حق دفاع و حتی سرعت در رسیدگی، از مصادیق دادرسی منصفانه در معنای عام آن شناخته شده است(آشوری ۱۳۸۳: ۳۲۵). با این توضیح گفتنی است آنچه نویسنده در این مجال متعرض آن می‌گردد این است که قانون‌گذار در پاره‌ای از موارد از این اصل اساسی و راهبردی تخطی و تخلف نموده و به‌طور خواسته و یا ناخواسته مرتکب این لغزش گردیده و در حوزه تقنینی سهم قابل ملاحظه‌ای از مقررات موضوعه

را به متهم اختصاص داده است، به‌گونه‌ای که شاید بتوان ادعا کرد که قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۹۲ به‌رغم تأثیرپذیری از یافته‌های جرم‌شناسی روز دنیا و پذیرش و شناسایی بزه‌دیده به‌عنوان یکی از تابعان اصلی حقوق کیفری و کنشگران فعال پدیده مجرمانه، آن‌چنان‌که باید نتوانسته از بزه‌دیده حمایت کند؛ زیرا حمایت‌های پیش‌بینی شده از بزه‌دیده اگرچه از حیث عدد و شمارش، پیشرفت و ارتقای خوب و قابل قبولی داشته ولیکن در عمل قابل مقایسه با گستره حقوق تفویضی نسبت به متهم نبوده و به‌موازات حقوق تخصیص یافته به متهم رشد ننموده است. شاید [هم] یکی از دلایل این امر را بتوان در حضور دیرهنگام بزه‌دیده در بحث‌های جرم‌شناسی و سابقه دیرینه متهم در این حوزه جستجو نمود(رایجیان اصلی، ۱۳۹۰، ج ۱). شاید بتوان ادعا کرد که در پاره‌ای از این مقررات، حمایت قانون‌گذار از متهم در برخی از موارد یک‌سویه و جانب‌دارانه بوده و این امر باعث برهم خوردن موازنه به نفع یکی و ضرر دیگری شده است.

به‌عنوان شاهد این ادعا می‌توان گفت که قانون‌گذار از همان مواد آغازین در بحث تعریف آیین دادرسی و اصول حاکم بر آن بی‌وقفه از متهم و تضمین حقوق وی (به‌عنوان مثال ماده‌ی ۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۹۲) و بر رعایت اصولی چون اصل برائت و اصل رفتار توأم با کرامت و انسانیت نسبت به بزه‌کار سخن به میان آورده(ماده‌ی ۴ قانون مرقوم) و بر اصل آگاه‌سازی متهم از موضوع اتهام و دسترسی به وکیل و لزوم رعایت قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی(ماده‌ی ۷ از قانون یاد شده) تأکید ورزیده و بلافاصله به‌موجب ماده‌ی ۵۷۰ ق.م.ا مصوب ۷۵ مجازات متخلفان از این مواد را متذکر گردیده است. اگرچه در پاره‌ای

از موارد مختصر اشاره و گوشه چشمی هم به‌طرف دیگر پرونده یعنی بزه‌دیده داشته(نظیر ماده‌ی ۳ قانون موردبحث)؛ ولیکن این توجه اگر «به‌عنوان خالی نبودن عریضه» محسوب نشود، بی‌گمان حقوق تخصیص یافته به بزه‌دیده از لحاظ کمی و کیفی به‌اندازه گستردگی حقوق و تضمینات در نظر گرفته شده برای متهم نیست؛ چه اینکه صرف آوردن نام بزه‌دیده و احصاء نمادین حقوقی نظیر «آگاهی بخشی»، «پذیرش بزه‌دیده از طریق اخذ و استماع شکایت» و «حمایت از شاکی و شهود» و ... بدون پیش‌بینی سازوکارهای موردنیاز، جهت تحقق عملی این حقوق مفید نخواهد بود. لازم به ذکر است نویسنده به‌هیچ‌وجه در صدد القای این ایده نیست که مانند رسیدگی‌های باستانی با توسل به «دوئل»؛ «پیکار قضایی» و یا «لوردالی» و «آزمون خدایان»(آشوری، ۱۳۸۸، ج ۲: ۲)، متهم را به مسلخ‌گاه بی‌ بازگشت محاکم کشیده و یا با رسیدگی‌های تفتیشی قرون وسطایی از طریق شکنجه‌های وحشیانه متهم وادار و مجبور به اقرار نسبت به جرایم کرده یا ناکرده خویش گردد(دانش نیا، ۱۳۹۳، حمایت‌های کیفری مقنن از بزه دیده؛ پایان‌نامه ارشد: ۲۲۳-۲۲۴)، لیکن نویسنده با اعتقاد جازم بر لزوم وجودی این اصول و «ضرورت حمایت از افراد متهم در قبال آثار سوء و مخرب و جبران‌ناپذیر اشتباهات قضایی»(آخوندی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۴۷ و ۴۸) بر این باور است که مقنن با گشاده‌دستی در توسعه، تبیین و تشریح حقوق دفاعی متهم، بدون مدنظر قرار دادن شرایط و زیرساخت‌ها امکانات و استعدادها ی فرهنگی، اجتماعی، عقیدتی و سازمانی کشور از یک‌سو و تکلیف ضابطین و متصدیان عدالت کیفری به رعایت جزء به‌جزء آنها از سوی دیگر، مضایق و تنگناهای متعددی را فراروی دستگاه عدالت کیفری ایجاد کرده است،

به گونه‌ای که می‌توان اذعان نمود که در بسیاری از موارد ابتکار عمل از دست پلیس و دادسرا سلب و ساقط گردیده و مجریان عدالت کیفری را تبدیل به تابعان بی‌اختیار متهم و حقوق دفاعی وی! نموده است. اگرچه شاید بتوان ملاحظات حاکم بر نحوه و سبک و سیاق قانون‌نویسی را ناشی از بی‌اعتمادی قانون‌گذار نسبت به مجریان عدالت کیفری و به اصطلاح گاردگیری دفاعی مقنن در برابر به اصطلاح- به زعم ایشان- «خودکامگی صاحبان قدرت» و «تلاش در جهت تقلیل و شکست استبداد قضایی!» (خالقی ۱۳۹۵، ج ۱: ۲۶) قلمداد نمود؛ ولیکن تأکید و اصرار زیاد قانون‌گذار در این عرصه باعث ایجاد و تقویت شائبه جانبداری وی نسبت به متهم تنها به عنوان یکی از کنشگران پدیده مجرمانه و خروج آن از اصل بی‌طرفی قانون‌گذارانه و برهم خوردن «توازن یا تساوی قوا و سلاح‌ها» می‌گردد^(۱) که قطعاً زینده‌ی شأن و منزلت شارع در جایگاه یک داور عادل بی‌طرف نخواهد بود. به هر تقدیر، حمایت‌های غیرمتعارف و زیاده از حد مقنن اگرچه در جهت رعایت اصل احترام به کرامت انسانی متهم؛ به عنوان یکی از احاد جامعه، مطرح گردیده است، لیکن از این منظر که باعث نادیده‌انگاری طرف مقابل و صعوبت در رسیدگی و احقاق حقوق از شاکی و بزه‌دیده می‌گردد، مورد ایراد واقع می‌شود (دانش نیا، ۱۳۹۰: ۲۲۴ و ۲۲۵)؛ به بیان دیگر شاید بتوان گفت که: «گفتمان حاکم بر قانون جدید آیین دادرسی کیفری، به رغم تحولات نوین صورت گرفته در حوزه بزه‌دیده‌مداری و بزه‌دیده‌گرایی و انتظارات موجود در این زمینه، متأسفانه نه تنها بزه‌دیده‌مدارانه و بزه‌دیده‌گرایانه نبوده است، بلکه مستنبت از روح کلی و سمت و سو و جهت‌گیری‌های آن، گفتمان حاکم بر این قانون را به نوعی می‌توان گفتمان متهم‌سالاری! قلمداد

کرد» (الله‌وردی، ۱۳۹۰، تقریرات درس کلاس جرم‌شناسی). با این وصف گفتنی است که با ورود و تولد این پدیده نوظهور هرچند در بادی امر گامی در جهت نیل به عدالت واقعی و ترویج و تعمیق آن به شمار می‌رفت، لیکن در عمل با غفلت یا تغافل مقنن، این امر تبدیل به چیز دیگری شد. چراکه حقوق شهروندی صرفاً مختص به متهم نبوده و شاکی یا بزه‌دیده را هم (به عنوان یکی از اعضا و شهروندان) در برمی‌گیرد. توجه به این نکته نیز ضروری است که نادیده انگاشتن حقوق متهم همان قدر مخاطره‌آمیز و مفسده‌برانگیز است که حقوق بزه‌دیده و

نادیده‌انگاشتن حقوق متهم همان قدر مخاطره‌آمیز و مفسده‌برانگیز است که حقوق بزه‌دیده و متأسفانه این چیزی است که در تدوین قانون آیین دادرسی جدید -آن چنان که باید- مورد توجه واقع نگردیده است.

متأسفانه این چیزی است که در تدوین قانون آیین دادرسی جدید -آن چنان که باید- مورد توجه واقع نگردیده است. خروج یا تساهل قانون‌گذار از اصل دادگری دادگرانه و یا تخطی مقنن از اصل دادرسی منصفانه در حوزه قانون‌گذارانه بی‌تردید «اصل تساوی سلاح‌ها» به عنوان یکی از مصادیق اصل کلی «تساوی در برابر قانون» و «اصل عدم تبعیض» به شمار می‌آید. این اصل یکی از ارکان «دادرسی منصفانه» [محسوب می‌شود] و معنای آن توازن منصفانه بین طرفین است و شامل قلمروی کیفری و غیر کیفری می‌گردد (قربانی، ۱۳۹۰: ۲۲۵) «اصل منع تبعیض» و «تساوی طرفین» می‌بایست در دو حوزه قانون‌گذارانه و

تشریفات دادرسی ملحوظ نظر قرار گیرد و اعلام گردد. به عبارت دیگر اصل تساوی می‌بایست در دو حوزه تقنینی و قضایی؛ اجرایی مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد. در حوزه تقنینی (اولیه)، رعایت برابری در سازوکارهای حمایت‌های کیفری نسبت به هر دو طرف پرونده یعنی رعایت عدالت و انصاف در پیش‌بینی و تدوین مقررات حمایتی برابر از هر دو کنشگر پدیده مجرمانه و تابعان اصلی حقوق کیفری مد نظر است و طبیعتاً این حوزه از لحاظ زمانی دارای تقدم رتبه‌ای بوده و اساساً عدم رعایت مساوات در این حوزه باعث برهم خوردن مساوات در حوزه اجرایی (به عنوان حوزه ثانویه) می‌گردد؛ چراکه قانون ابزار دست قاضی است و بدون داشتن ابزار خوب و کارآمد اجرای عدالت امری محال و ناممکن خواهد بود؛ بنابراین قبل از ورود به حوزه‌ی اجرایی، رعایت عدالت می‌بایست در ذهن و ضمیر قانون‌نویسان نقش بسته باشد. با تدوین مقررات موضوعه نوبت به فاز دوم عدالت یعنی عدالت اجرایی یا قضایی می‌رسد. در این قسمت، عدالت در نگاه قاضی و در مفهوم موسع آن متصدیان عدالت کیفری معنی و مفهوم می‌یابد و پرواضح است که عدالت در این حوزه تابع و طفیلی عدالت حوزه نخست یعنی حوزه قانون‌گذارانه و تقنینی است، چراکه بدون در نظر گرفتن سازوکارهای تحقق عدالت دست‌یازیدن به آن، ولو با داشتن داعیه عدالت‌طلبی و حق‌خواهی، غیرممکن خواهد بود؛ بنابراین آنچه در این مجال بدان پرداخته می‌شود، توجه به مفهوم برابری طرفین در فاز نخستین یعنی فاز تدوین قوانین و مقررات است؛ که به نحو اجمال مورد بررسی و نقد قرار خواهد گرفت.

۱- دادرسی غیر بوروکراتیک

«اصل دادرسی غیر بوروکراتیک» در کنار دو اصل «دسترسی به دادگاه» و «اصل

برائت» یکی از اصول راهبردی «دادرسی منصفانه به حساب می آیند... (قربانی، ۱۳۹۰: ۱۷۱)» اساساً بوروکراسی در دو معنای مثبت و منفی به کار می رود؛ بوروکراسی در مفهوم مثبت لازمه دولت، حقوق و اصل حاکمیت قانون و در مفهوم منفی [آن]، [به معنی] فراموشی هدف، در گیرودار رسیدگی است. بوروکراسی منفی گاهی ریشه در مراحل و تشریفات فراوان و غیر ضروری در عملکرد سیستم عدالت کیفری دارد و گاهی منشأ آن در تأخیر زیاد در رسیدگی و عدم تعیین تکلیف قطعی موضوع است» (قربانی، ۱۳۹۰: ۱۷۱).

«شورای اروپایی به منظور نظارت بر «اصل دادرسی غیر بوروکراتیک» از دو مکانیزم بهره برداری کرده است:

الف) ساده سازی آیین دادرسی کیفری
ب) عدم تأخیر نامتعارف در رسیدگی» (قربانی ۱۳۹۰: ۱۷۱).

۱-۱- ساده سازی آیین دادرسی کیفری از طریق وضع و تصویب مقررات غیر ضروری

ساده سازی آیین دادرسی کیفری بنا بر توصیه ی شورای اروپا به کشورهای عضو، به معنی حذف تشریفات غیر ضروری در قلمرو عملکرد سیستم عدالت کیفری است که باعث کاهش هزینه دستگاه عدالت کیفری، در اختیار گذاردن ساده و بی آلیش عدالت، جلب نظر مثبت افکار عمومی و ارتقای ضریب اتحاد اشخاص به این سیستم است (قربانی، ۱۳۹۰: ۱۷۲). متأسفانه قانون گذار در پاره ای از موارد - خواسته یا ناخواسته - از این آفت مصون نبوده و در خلال فرایند دادرسی در گیر حشو و زوائد و مسائل حاشیه ای متعددی گردیده است، به گونه ای که با وضع و تدوین مقررات غیر ضروری و بعضاً مخل به فرایند دادرسی، تقییدات عدیده ای را برای متصدیان عدالت کیفری ایجاد نموده و این الزامات قانونی

ساده سازی آیین دادرسی کیفری بنا بر توصیه ی شورای اروپا به کشورهای عضو، به معنی حذف تشریفات غیر ضروری در قلمرو عملکرد سیستم عدالت کیفری است که باعث کاهش هزینه دستگاه عدالت کیفری، در اختیار گذاردن ساده و بی آلیش عدالت، جلب نظر مثبت افکار عمومی و ارتقای ضریب اتحاد اشخاص به این سیستم است.

ساعات و دقایق تحقیقات، بدون جمع آوری ادله وقوع جرم به شدت مخاطره آمیز و غیر مقرون به صلاح و در واقع برخلاف حقوق احتمالی بزه دیده است، چه اینکه؛ با وصف برخورداری و بهره مندی متهم از دانش حقوقی و معاضدت قضایی و کیل، در خوش بینانه ترین حالت ممکن، جمع آوری ادله وقوع جرم اگر غیر ممکن نباشد، قطعاً با دشواری و چالش های متعددی مواجه خواهد شد.

به عنوان مثال، در جرایم خاص نظیر منافی عفت، قتل و تجاوز به عنف و امثال ذالک که نوعاً ادله اثباتی دیگر نظیر شهادت شهود و ... مفقود بوده و اثبات این قسم جرایم ملازمه با اقرار و یا همکاری مرتکب داشته، کافی است که متهم تحت نظر طرفه العینی با وکیل خود مواجه شده و تحت تأثیر آموزه ها و یا القانات او به سکوت، یا عدم اقرار و یا حتی عدم پاسخگویی به نهادهای متصدی عدالت کیفری رهنمون و یا دالالت گردد. در این صورت به طور قطع و یقین فرجام این «نادادگری» و «ناداوری»! پیروزی و ظفر مندی فرد متعرض به اموال و نوامیس عمومی و مآلاً شکست بزه دیده خواهد بود. نکته قابل ذکر دیگر ماده ی ۴۹ این قانون است که طبق آن به عنوان یکی دیگر از وظایف و تکالیف ضابطین، به موضوع لزوم ثبت و ضبط مشخصات کامل سجلی، شغلی، نشانی و علت تحت نظری فرد تحت نظر آن هم در بازه و فرجه زمانی یک ساعته و متعاقباً اعلان آن به دادسرای محل مربوطه اشاره نموده و افزون بر آن دادستان را هم مکلف به درج مشخصات مزبور در دفتر مخصوص رایانه! آن هم با «رعایت مقررات راجع به دادرسی الکترونیکی»! به منظور جاری شدن نظارت های لازم برای حقوق این افراد نموده است و متأسفانه مقنن به این میزان هم بسنده ننموده و در قسمت پایان این ماده از این هم فراتر رفته

گاه به طور مستقیم و در برخی از موارد هم به طور غیر مستقیم حقوق بزه دیده را تحت الشعاع خود قرار می دهد. به عنوان نمونه؛ در فصل دوم از بخش دوم در باب ضابطان و تکالیف قانونی آنها، مقنن به موجب ماده ی ۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر نموده؛ «با شروع تحت نظر قرار گرفتن، متهم می تواند تقاضای حضور وکیل نماید و وکیل باید با رعایت و توجه به محرمانه بودن تحقیقات و مذاکرات، با شخص تحت نظر ملاقات و پس از خاتمه ملاقات نیز ملاحظات کتبی خود را برای درج در پرونده ارائه نماید». در این ماده صرف نظر از اینکه تشخیص «محرمانه بودن تحقیقات» در بدایت دستگیری و تحت نظر بودن امری دشوار بوده و نحوه، کیفیت، سازوکار و مرجع تشخیص این امر نیز معین و مشخص و اعلام نگردیده است، به نظر می رسد که پیش بینی حق ملاقات متهم با وکیل و الزام ضابطان به برقراری ترتیبات ملاقات و مذاکره با وی، اگرچه مقید و منوط به «رعایت» و «توجه به محرمانگی تحقیقات و مذاکرات» گردیده لیکن، اعطای این حق در این برهه خاص زمانی یعنی در نخستین

و «رئیس کل دادگستری استان مربوطه» را هم در گیر چالش فرد تحت نظر و ملزم به ثبت مشخصات مزبور به همان شکل یعنی درج مشخصات وی بر اساس مقررات دادرسی ساخته است، درحالی که رصد و پایش آمار افراد تحت نظر آن هم به طور روزانه توسط رئیس کل دادگستری استان و نه شهرستان! باعث بازماندن آنها از انجام وظایف و مأموریت‌های محوله قانونی خود و در گیر ساختن آنها با امور غیر مهم می گردد. درحالی که شأن رئیس کل دادگستری چیز دیگری است!^(۲)

علاوه بر این، قانون گذار وظیفه دیگری را بر عهده ضابطین و مقامات قضایی گذاشته و آن لزوم پاسخگویی به والدین، همسر، فرزندان، خواهر، برادر افراد تحت نظر است (قسمت اخیر ماده‌ی ۴۹) و افزون بر این، ضابطین مکلف به تهیه و تأمین وسایل ارتباطی لازم برای متهم از قبیل تلفن و یا هر وسیله دیگر (ماده‌ی ۵۰)، تفهیم حق داشتن وکیل (ماده‌ی ۵۰)، پیش بینی و حتی تفهیم حق دعوت از پزشک برای معاینه متهم و ضبط گواهی مربوطه در پرونده (ماده‌ی ۵۱) و یا الزام به ثبت اظهارات شخص تحت نظر، علت تحت نظر بودن، تاریخ و ساعت آغاز آن، درج مدت بازجویی و مدت استراحت بین دو بازجویی، ذکر تاریخ و ساعتی که شخص نزد قاضی معرفی شده به شرح مندرج در ماده‌ی ۵۳ این قانون می باشند. لازم به ذکر است که این قبیل اقدامات اگرچه در ظاهر و لسان قانون گذاری اقداماتی زیبا، دقیق و جالب به نظر می آیند، اما بی تردید در عمل چالش‌های متعددی را برای مقامات قضایی و انتظامی ایجاد می نمایند.

گویا قانون گذار اصل و اهمیت تحت نظر بودن متهم را که جمع آوری ادله وقوع جرم، دسترسی به متهم، اجتناب از تبانی، مواضعه با شهود و دیگر متهمان بوده را به فراموشی سپرده و با مشغول ساختن فکر

و ذهن و ضمیر مقامات قضایی به مسائل حاشیه‌ای، فرعی و کم اهمیت در صدد محو صورت مسئله است!

اینکه ضابطین مکلف به تفهیم کلیه حقوق متهم به وی و مجبور به این مطلب شوند که به صورت مکتوب هم فهرستی از این حقوق را در اختیار متهم قرار دهد، نه تنها تکلیفی مالا یطاق است، بلکه توالی فاسد متعددی هم بر آن بار می شود؛ چه اینکه قدر مسلم در حالت عادی، هیچ متهمی اقرار به خطا کاری خود نمی کند تا چه رسد به اینکه قانون گذار موقعیت و شرایطی هم فراهم نماید که از سکوت وی نیز رسماً حمایت گردیده و بلکه در برخی از جرایم نیز او را تشویق به عدم اقرار سازد!^(۳)

این قدر اصرار و پافشاری مقنن در رعایت حقوق متهم صرف نظر از عدم دقت و التفات او به ظرفیت و پتانسیل مرجع انتظامی، چارت‌های سازمانی مراجع مذکور، عدم توجه به شرح وظایف و مسئولیت‌های تفویضی، حجم بسیار گسترده این تکالیف و عدم اشراف قانون گذار به عده و عده متصدیان عدالت کیفری اعم از پلیس، دادسرا و دادگاه (که بی شک منوط است به دارا بودن پلیسی توانمند، مجهز، کاردار، دانش آموخته، متخصص و به میزان من به الکفایه و موفور)، موجب ایجاد اختلال در نظام رسیدگی ها و روند بازجویی ها و یأس و ناامیدی و احساس سرخوردگی و بی کفایتی در مستنطقین و اجبار کارکنان قضایی به کار در خارج از اوقات رسمی و اداری در مراجع انتظامی و... شده و این امر به نوبه خود فرسایش و استهلاک روحیه خدمتی و انگیزه کاری ایشان را در پی خواهد داشت؛ البته ناگفته نماند که رها کردن متهم تحت نظر و یا خودداری از دستگیری متهمان به جهت دوری گزینی از تکالیف و پیامدهای نقض تکالیف قانونی، بی اهمیتی به نتیجه و فرجام تحقیقات و نادیده گیری

بزه دیده و جزع و فزع‌های وی هم، طریق سهل تر و راحت تری است که بی شک به فراغت خاطر و عافیت طلبی منتهی خواهد شد، اگرچه به زیر پا گذاشتن وجدان و قربانی سازی عدالت و انصاف خود کاری صعب و دشوار است. گویا سهم و بهره بزه دیده - این قربانی بی دفاع و ناگزیر پدیده شوم مجرمانه! - از تحولات حقوق کیفری صرفاً محدود به یادی و نامی از او در قانون بوده است.

شاید تقدیر بزه دیده این چنین رقم خورده که همچنان به عنوان رکن فراموش شده در حقوق کیفری باقی بماند و آیین دادرسی کیفری که انتظار می رفت چاره جوی آلام لاعلاج او باشد با وضع و تنقیح قوانین یک جانبه و غیر منصفانه تبدیل به حربه‌ای سخت و برنده در دست متهم گردیده است؛ زیرا در این قانون از یک سو بازجویی ها بسیار دشوار و ضابطه مند شده و متهم نیز واقف به حقوق دفاعی خود گردیده و از سوی دیگر پلیس هم - خصوصاً در شهرستان ها و مناطق کم برخوردار - پلیس فنی، علمی و کارآمد به معنای واقعی کلمه نمی باشد و پلیس قضایی به عنوان ضابط قانون دان و حرفه‌ای نیز تشکیل نگردیده است؛ بنابراین، خروجی و ماحصل این کار عدم اعتراف متهم و عدم تشکیل صحیح پرونده و تضییع حقوق بزه دیده از رهگذر این فرایند می گردد و یحتمل این امر باعث رجعت ناخواسته بزه دیدگان به دوران دادگستری خصوصی خواهد شد.

قدر مسلم اینکه اگر رسیدگی قضایی به احقاق حق بزه دیده و مالاً ترضیه خاطر وی منتهی نگردید، بعید نیست که این فرد خود در مقام استیفای حقوق تضییع شده خویش از طریق اجرای شخصی مجازات برآید که نتیجه آن هرج و مرج و بی قانونی و بی نظمی است. چه اینکه؛ برای کسانی که مختصری در حوزه‌های کیفری کار کرده اند به خوبی

مبرهن خواهد بود که طبیعت امر احقاق حقوق عامه، مبارزه با فساد و مظاهر ظلم و تعدی و بی عدالتی، خشن و غیر قابل انعطاف است. گفتمان و دیالوگ بین مستنطق و متهم نیز یک گفتمان ظلم ستیز و حقیقت طلبانه است. لحن کلام، ادبیات محاوره و به تبع آن سازو کارهای آن نیز از پیچیدگی و حساسیت خاصی برخوردار است که با گفتمان قانون گذار و انتظارات وی (که در لوای حقوق دفاعی متهم مطرح گردیده) کاملاً متفاوت است.

شاید این قدر گفتار انتقادی اندکی مبالغه آمیز به نظر برسد و ایراد شود که موضوع آگاه سازی متهم نسبت به حقوق خویش امری دوجانبه و دوسویه است که در جای خود نسبت به بزه دیده نیز تسری یافته و قانون گذار از این حیث جانب مساوات و عدالت را رعایت نموده است. این مطلب اگرچه سخنی گزاف نمی باشد؛ لیکن واقعیت این است که این مقدار حقوق پیش بینی شده برای بزه دیده در تقابل با گستردگی حقوق مقرر شده برای متهم بسیار ناچیز است به گونه ای که کفهی ترازو را به سمت وسوی متهم سنگین تر می سازد، مضافاً اینکه حقوق موضوعه طرفین از جهت خروجی و آثار و پیامدها نیز قابل برابری نمی باشند.

۱-۲- عدم تأخیر غیر متعارف:

عدم تأخیر غیر متعارف از دیگر مکانیزم های کنترلی و نظارتی شورای اروپا بر اصل دادرسی غیر بوروکراتیک محسوب می گردد. شورای اروپایی حقوق بشر با منع تأخیر نامتعارف در عملکرد سیستم عدالت کیفری و اعلام مسئولیت دولت در این زمینه در صدد کنترل و نظارت قضایی بر اصل غیر بوروکراتیک برآمده است. این مکانیزم تکمیل کننده مکانیزم قبلی است و من حیث المجموع وضعیتی را

فراهم می نماید که شخصی به کارایی دستگاه عدالت کیفری اطمینان [حاصل] نماید... درواقع این اصل می خواهد بگوید که؛ تسریع در رسیدگی نباید تحت الشعاع تدقیق قرار گیرد (قربانی، ۱۳۹۰: ۱۷۲)

گفته می شود: «اقداماتی که از ناحیه [دادسرا] به عمل می آید به ویژه آنگاه مفید [خواهد بود] که در زمانی مناسب و با سرعت لازم شروع و خاتمه یابد؛ بنابراین بازپرس، دادستان و هر مقام دیگری که به حکم قانون عهده دار امر تحقیق است، باید از به تعویق انداختن هر گونه اقدام تحقیقی که ضرورت آن احساس می شود جداً اجتناب ورزد» (آشوری، ۱۳۸۸، ج ۲: ۲۷).

همچنان که عنوان گردید، یکی از اشکال نقض آشکار حقوق بزه دیده، پیش بینی زوائد امور و تدوین مقررات غیر ضروری و دست و پاگیر در فرآیند است. عمده این مقررات با رویکرد حمایتی از حقوق دفاعی متهم و تحت تأثیر آموزه های نوین جرم شناسی تصویب و وارد سیاهه قوانین آیین دادرسی کیفری ما گردیده است. متأسفانه پاره ای از این مواد قانونی اگرچه در راستای صیانت و پاسداری از حقوق بنیادین متهم و بعضاً هم بزه دیده، وضع گردیده اند، لیکن، از آنجا که باعث کاستن سرعت رسیدگی و ایجاد وقفه در موتور حرکت تحقیقات مقدماتی می شوند مضر به حال بزه دیده و حقوق او به حساب می آیند؛ زیرا بر طولانی شدن جریان رسیدگی و اطاله دادرسی آفات زیادی را مترتب است و کندی روند تحصیل و جمع آوری ادله و تعلل در دستگیری مرتکب می تواند منجر به امحای دلایل اثباتی، وقوع تبانی بین متهم و شهود و یا فرار متهم گردد.

به عنوان نمونه: ماده ی ۱۵۰ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می دارد:

«کنترل ارتباطات مخابراتی افراد ممنوع است، مگر در مواردی که به امنیت داخلی و خارجی کشور مرتبط باشد یا برای کشف جرایم موضوع بندهای (الف)، (ب)، (پ) و (ت) ماده ی ۳۰۲ این قانون لازم تشخیص داده شود. در این صورت با موافقت رئیس کل دادگستری استان و با تعیین مدت و دفعات کنترل، اقدام می شود. کنترل مکالمات تلفنی اشخاص و مقامات موضوع ماده ی ۳۰۷ این قانون منوط به تأیید رئیس قوه قضاییه است و این اختیار قابل تفویض به سایرین نیست.

البته گفتنی است که این ممنوعیت بنا بر تصریح تبصره ی ذیل ماده ی ۶۸۳ قانون مرقوم، شامل «پیامنگار» (ایمیل) یا «پیامک» هم می گردد.

به موجب تبصره ی ماده ی مورد بحث: «دسترسی به محتوای ارتباطات غیر عمومی ذخیره شده، نظیر پیامنگار (ایمیل) یا پیامک در حکم کنترل و مستلزم رعایت مقررات مربوط [یعنی رعایت الزامات مندرج در ماده ی ۱۵۰ ق.آ.د.ک] است»؛ بنابراین ملاحظه می شود که قانون گذار به موجب مواد یادشده فوق:

اولاً صرفاً در دو مورد یعنی جرایم مربوط به مسائل امنیت داخلی و خارجی و جرایم مشمول ماده ی ۳۰۲ این قانون که در زمره جرایم مهم مستوجب مجازات اعدام و ابد و قطع عضو و... محسوب می شوند، اجازه کنترل ارتباطات مخابراتی و یا پیامکی افراد را صادر و اعلام نموده است.

ثانیاً این امر منوط به اخذ مجوز لازم از عالی ترین مقام قضایی استان یعنی رئیس کل دادگستری استان مربوطه، آن هم با رعایت قیود خاصی نظیر تعیین مدت و دفعات کنترل است.

شایان ذکر است که ترتیبات مصرحه در این ماده مشمول افراد عادی بوده و

قانون‌گذار در خصوص افراد، مقامات و شخصیت‌های موضوع ماده‌ی ۳۰۷ این قانون، شرایط دشوارتر و پیچیده‌تری را پیش‌بینی کرده است، به‌طوری‌که کنترل ارتباطات مخابراتی این افراد منوط و موکول به تأیید رئیس قوه قضاییه گردیده و امکان تفویض این وظیفه به دیگری هم از شخص رئیس قوه سلب و اسقاط گردیده است. با این مقدمه می‌شود اذعان کرد صرف‌نظر از اینکه ماده‌ی ۱۵۰ تکلیف شاق و مالایطاقی را برای رئیس قوه وضع نموده و او را درگیر مسائل حاشیه‌ای ساخته و به شرایط، مشغله‌ها و مسئولیت‌های او به‌عنوان عالی‌ترین و بالاترین مقام قضایی کشور توجهی ننموده است، عملاً تحقق این مهم را به لحاظ دشواری‌های، پیچیدگی‌ها و مشکلات عملی و اجرایی فرایند کسب مجوز مربوطه دشوار و تا حدی هم ناممکن ساخته است. ضرورت پرداختن به این بحث آنگاه روشن می‌گردد که بدانیم، در دنیای موسوم به ارتباطات، فناوری‌های اطلاعات، عصر الکترونیک و فضای مجازی که بخش قابل ملاحظه‌ای از روابط، مناسبات، رفتارها، مراودات و رخدادهای گوناگون فرهنگی، اجتماعی، عقیدتی، سیاسی و غیره و به تبع آن بسیاری از جرایم در بستر پرمناقشه‌ی این فضا اتفاق می‌افتد، دست‌یازیدن به ادله وقوع جرم مستلزم بررسی‌های دقیق و موشکافانه این قسم ارتباطات بوده و قانون‌گذار می‌بایست سازوکارهای نظارتی و کنترلی لازم را برای متصدیان عدالت کیفری فراهم نماید، درحالی‌که مقنن نه‌تنها امکان لازم برای نیل به این مقصود را فراهم نساخته، بلکه با پیچیده‌تر کردن شرایط از طریق وضع مقررات دست و پاگیر و منوط کردن تحصیل پاره‌ای از دلایل، به صلاحدید مقامات دیگر با تأکید بر بی‌اعتمادی و بی‌کفایتی قضات و مقامات دادرس! از منش و روش اتخاذی شورای اروپا

در فقره ساده‌سازی آیین دادرسی از طریق حذف تشریفات زائد و غیرضروری و ایضاً غیر بوروکراتیک سازی فرایند دادرسی از طریق و ایجاد تأخیرهای ناروا و نامتعارف در

«با شروع تحت نظر قرار گرفتن، متهم می‌تواند تقاضای حضور وکیل نماید و وکیل باید با رعایت و توجه به محرمانه بودن تحقیقات و مذاکرات، با شخص تحت نظر ملاقات و پس از خاتمه ملاقات نیز ملاحظات کتبی خود را برای درج در پرونده ارائه نماید.»

روند رسیدگی و کاستن سرعت لازم عدول نموده و از این رهگذر بزه‌دیده را دستخوش آماج‌های مجرمانه قرار داده و حقوق وی را بیش از پیش نادیده انگاشته است.

درست است که ممنوعیت استراق سمع و کنترل تلفنی به‌عنوان یکی از حقوق اساسی ملت و جزء بنیادی‌ترین حقوق شهروندی در اصل ۲۵ قانون اساسی مورد تأکید و حمایت قرار گرفته و اساساً اقتضای اصل هم‌ترازی حق‌های بزه‌دیده و بزه‌کار و رعایت اصل منع تبعیض ایجاب می‌کند که در این قبیل اقدامات، احتیاط‌های لازم صورت پذیرد؛ لیکن بایستی نگاه سستی به این قسم مقولات و مفاهیم تغییر یابد، زیرا پاسخ ندادن به شکایت بزه‌دیده - درجایی که کنترل ارتباطات مخابراتی به‌عنوان شاهبیت ادله اثباتی بوده - به عذر و بهانه‌ی ممنوعیت یا محدودیت کنترل ارتباطات مخابراتی و... خود گناهی عظیم و نابخشودنی است.

به‌عنوان مثال دیگر در این خصوص می‌توان به مفاد ماده‌ی ۱۵۱ (اصلاحی ۱۳۹۴/۳/۲۴) اشاره کرد که اعلام نموده: «بازپرس می‌تواند در موارد ضروری،

برای کشف جرم و یا دستیابی به ادله وقوع جرم، حساب‌های بانکی اشخاص را با تأیید رئیس حوزه قضایی کنترل کند». در این ماده قانون‌گذار کنترل حساب‌های شخصی افراد را منوط به اخذ مجوز لازم از رئیس حوزه قضایی (در شهرستان‌ها رئیس دادگستری و در بخش‌ها رئیس بخش و در استان‌ها رئیس کل دادگستری) نموده است. با این توضیح ملاحظه می‌شود که قانون‌گذار در این ماده نیز نظیر ماده‌ی ۱۵۰ این قانون، با ایجاد تشریفات غیرضروری روند رسیدگی را کند ساخته و فرایند تحصیل دلیل و احقاق حقوق بزه‌دیده را با مضایق و تنگناهای متعددی مواجه ساخته است.

درواقع می‌توان گفت این دو ماده از چند منظر قابل انتقاد است:

اولاً) منافی اصل استقلال دادرس از دادگاه (آشوری، ۱۳۸۸، ج ۲: ۲۵ و ۲۶) بوده و دادرس را دنباله‌روی دادگاه ساخته و این امر باعث سلب ابتکار عمل از دادرس در خصوص نحوه و چگونگی تحصیل برخی از دلایل اثباتی می‌گردد.

ثانیاً) مخالف صریح اصل ضرورت تسریع در انجام تحقیقات مقدماتی دادرس است (آشوری ۱۳۸۸: ۲۷) و با ایجاد تأخیر غیرمتعارف ناشی از پیچیده سازی فرایند آیین دادرسی کیفری، جریان روان و سیال را با صعوبت و دشواری مواجه می‌سازد. ثالثاً) مخالف صریح اصل ساده‌سازی آیین دادرسی و غیر بوروکراتیک سازی مقررات مورد بحث می‌گردد و به‌طور ناخواسته دادرس را درگیر بوروکراسی غیرضروری می‌نماید و از این حیث تحصیل دلیل و مالاً احقاق حق بزه‌دیده را دشوار و بعضاً ناممکن می‌سازد.

رابعاً) دادگاه (رئیس حوزه قضایی) را به‌عنوان یک مرجع مستقل جدای از دادرس درگیر مسائل غیر مرتبط در حوزه کاری خود ساخته و از ایفای وظایف و رسالت‌های اصلی خود باز می‌دارد.

تحولات صورت گرفته در حقوق کیفری ریشه در پیشرفت‌های روز علوم جنایی دارد. اگرچه قانون‌گذار ایرانی هم از رخدادهای جهانی بی‌بهره نبوده و تحت تأثیر این اتفاقات اقدام به اصلاح و بازنویسی قانون آیین دادرسی کیفری نموده، لیکن محور این اصلاحات بزه‌کار و حقوق دفاعی او است؛ زیرا سیاست کلی اتخاذی قانون‌گذار حبس زدایی، کیفر زدایی، قضا زدایی و کاهش جمعیت کیفری زندانیان بوده و این سرفصل‌ها بیش از آنکه معطوف به حوزه فعالیت بزه‌دیده باشند، در جهت حمایت از بزه‌کار طراحی و برنامه‌ریزی شده‌اند. هرچند که گاه در خلال این تأسیسات حضور کمرنگ و ردپا گونه‌ی بزه‌دیده نیز قابل درک و مشاهده است ولیکن در این قسمت نیز گفتمان غالب گفتمان بزه‌دیده مداری و بزه‌دیده سالاری است.

اگرچه وجود پاره‌ای از تأسیسات بسیار متریقی و مناسب در خلال این مقررات نشان می‌دهد که قانون‌گذار نیم‌نگاهی هم به بزه‌دیده داشته است؛ اما قدر مسلم اینکه در مقررات آیین دادرسی فعلی در پاره‌ای از موارد با اتخاذ رویکردی افتراقی، ضمن خروج از جاده مساوات و برابری در حوزه قانون‌گذاری، چندان که باید به بزه‌دیده توجه و اعتنا ننموده و حقوق و حمایت‌های کیفری او نسبت به متهم، به لحاظ کمی و کیفی بیش از بزه‌دیده بوده و معذالک در پاره‌ای از مواد و مقررات قانونی نیز چه از طریق وضع و تدوین مقررات زائد و دست و پاگیر و چه از طریق پیش‌بینی تکالیف شاق و دشواری برای متصدیان عدالت کیفری (اعم از پلیس و دادسرا و دادگاه) خواسته یا ناخواسته شرایطی را فراهم آورده که هم باعث تطویل جریان تحقیقات مقدماتی و هم باعث کندی روند جمع‌آوری ادله گردیده و ماحصل این بی‌تدبیری‌ها، موقعیت بزه‌دیده را بیش از پیش به مخاطره افکنده و او را در آستانه‌ی «بزه‌دیدگی مضاعف یا ثانویه» قرار داده است.

پی‌نوشت‌ها:

- ۸- خالقی، علی، آیین دادرسی کیفری، تهران: شهر دانش، ۱۳۸۷.
- ۹- خالقی، علی، آیین دادرسی کیفری، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، ۱۳۹۲.
- ۱۰- رایجیان اصلی، مهرداد، تحول حقوق جهانی بزه‌دیدگان بر پایه اصلی هم‌ترازی حقوق بزه‌دیده و متهم در بستر دادرسی عادلانه، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۷۰، پاییز و زمستان ۱۳۸۵.
- ۱۱- رایجیان اصلی، مهرداد، جرم‌انگاری سوءاستفاده از قدرت در پرتو تعامل نظام حقوق بشر و حقوق کیفری؛ رساله برای دریافت درجه دکتری در حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی اسفند ۱۳۸۵.
- ۱۲- رایجیان اصلی، مهرداد، بزه‌دیده در فرایند کیفری: خط سوم: تهران. به نقل از خزانی، منوچهر. (۱۳۷۷). فرایند کیفری. تهران: گنج دانش، ۱۳۸۱.
- ۱۳- رایجیان اصلی، مهرداد، جایگاه بزه‌دیده در قانون مجازات اسلامی: نقد بزه‌دیده شناسانه باب کلیات (مواد ۱۱۱-۱ تا ۱۶۶-۲)، مجله پژوهش‌های حقوقی (علمی-ترویجی)، شماره ۱۳، بهار و تابستان ۱۳۸۷.

۱۴- رایجیان اصلی، مهرداد، بزه‌دیده شناسی: تحولات بزه‌دیده شناسی و علوم جنایی. تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی نشر دانش، ۱۳۹۰.

۱۵- رایجیان اصلی، مهرداد، بزه‌دیده شناسی حمایتی، تهران: دادگستر، ۱۳۹۰.

۱۶- رایجیان، مهرداد، بزه‌دیدگان و نظام عدالت جنایی، مجله حقوقی دادگستری، سال ۶۹، شماره ۵۲ و ۵۳، ۱۳۸۴.

۱۷- زینالی، امیرحسین، [و دیگران]، رویکرد تطبیقی به نقش و جایگاه بزه‌دیده در فرایند کیفری، آموزه‌های حقوقی کیفری؛ دانشگاه علوم رضوی، شماره ۵. بهار و تابستان ۱۳۹۲.

۱۸- سماواتی پیروز، امیر، عدالت ترمیمی، تعدیل تدریجی عدالت کیفری یا تغییر آن، تهران: نگاه بینه، ۱۳۸۵.

۱۹- قربانی، علی، دادرسی منصفانه در رویه دادگاه اروپایی حقوق بشر، قم: حقوق امروز، ۱۳۹۰.

۱. این شائبه آن قدر قوی و حائز توجه است که برخی از قضات، قانون فعلی را محصول تراوش‌های ذهنی و کلا و به تعبیری دیگر «قانون نوشته شده توسط وکلا؛ برای کارگشایی امورات و کلا» می‌دانند!

۲. شاید بهتر بود این امر به دادستان کل شهرستان مرکز استان تفویض و محول می‌گردید.

۳. صرف‌نظر از اینکه ماده‌ی ۱۰۲ انجام هرگونه تعقیب و تحقیق در جرم زنا و لواط و سایر جرایم منافی عفت را ممنوع اعلام نموده و پرسش از هیچ فردی در این خصوص را مجاز نمی‌داند در تبصره‌ی ۱ این ماده نیز در مورد جرم زنا و لواط و سایر جرایم منافی عفت اعلام شده که چنانچه شاکی خصوصی نداشته باشد و متهم بدو اقصاء اقرار داشته باشد، قاضی وی را توصیه به پوشاندن جرم و عدم اقرار می‌کند.

فهرست منابع:

- ۱- الله‌وردی، تقریرات درس جامعه‌شناسی جنایی؛ دانشگاه علوم و تحقیقات استان مرکزی، تقریرات کلاسی، ۱۳۹۰.
- ۲- آخوندی، محمود، آیین دادرسی کیفری؛ ج ۱، تهران: چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۳۸.
- ۳- آشوری، محمد، آیین دادرسی کیفری؛ ج ۲، (سمت). تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، ۱۳۸۰.
- ۴- آشوری، محمد، نقش زیان‌دیده از جرم و تحول و تحول آن در دعاوی کیفری، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی (دانشگاه تهران). شماره ۳۴، ۱۳۷۴.
- ۵- آشوری، محمد، مجموعه عدالت کیفری؛ مقاله عدالت کیفری از دیدگاه حورایی، تهران: گنج دانش، ۱۳۷۷.
- ۶- آشوری، محمد، جایگزین‌های زندان یا مجازات‌های بینابین، تهران: نشر گرایش، ۱۳۸۲.
- ۷- آشوری، محمد، عدالت کیفری از دیدگاه حورایی، تهران: گنج دانش، ۱۳۷۶.



بررسی حق حریم خصوصی و تعارض آن با مصالح اجتماعی

قسمت اول

مریم اکبری، کارشناس ارشد حقوق خصوصی



چکیده

حق خلوت یا تنهایی از جمله حقوق طبیعی بشر محسوب می‌گردد که در گذار جوامع ابتدایی انسانی به جوامع دموکرات و حکومت‌های مردم‌سالار و در تحول مفاهیم به حقوق بشر حاوی تلقی‌های به‌روز کارآمدتری شده است. که یکی از انواع برجسته آن تحت عنوان حق حریم خصوصی شناخته می‌شود. امروزه یکی از عوامل بنیادین تغییر در نگرش نسبت به حریم خصوصی و به‌طور کلی زندگی انسان، ظهور رسانه‌های عمومی و ارتباطی به‌عنوان پدیده نوین بشری است که با رشد انفجارگونه‌ای در حال گسترش و نفوذ به ارکان مختلف زندگی وی می‌باشد. در این مقاله ضمن بررسی نقش و جایگاه حریم خصوصی در میان رسانه‌های ارتباطی نوین، تزاخم‌های پیش روی حریم خصوصی در ارتباط با مصالح اجتماعی طرح و تحلیل شد. آدمی پس از اینکه خود و تفاوت‌هایش را از دیگران بازشناخته، حتی با وجود زندگی جمعی خواستار حریمی شخصی و غیرقابل تعرض بوده است، اما گاه مسائلی روی داده و می‌دهد که پاسداشت حریم خصوصی افراد، در تعارض و تقابل با مصالح اجتماعی قرار می‌گیرد. تشخیص اینکه حفظ و صیانت از کدام یک (حریم خصوصی یا مصالح اجتماعی) اولویت و مشروعیت دارد کار دشوار و پیچیده‌ای است. شناخت جزئیات و مسائل مبتلا به حریم خصوصی، دامنه‌ی آزادی‌ها و اقتضائات آن راهکاری است که جامعه فقهی و حقوقی را در تفسیر و تحلیل آن یاری می‌کند. این مقاله تلاش کرده تا خلأ اطلاعاتی در این زمینه را پر کرده و برای پیشگیری و حل تزاخم‌های احتمالی بین حریم خصوصی و مصالح اجتماعی معیاری بجوید. واژگان کلیدی: حریم خصوصی، مصالح اجتماعی، حق خلوت، آزادی اطلاعات، اطلاعات محرمانه

درآمد

اساساً انسان‌ها همواره نیازمند خلوتی هستند که در سایه آن با آرامش و امنیت به فعالیت‌ها و برنامه‌های خصوصی زندگی خود بپردازند و از مخاطرات و آسیب‌هایی که زوایای پنهان این حوزه از زندگی آنان را تهدید می‌کند، در امان باشند؛ بنابراین ایجاد امنیت و اطمینان خاطر و مصونیت اشخاص از هرگونه تعرض به حریم خصوصی ایشان توسط دولت، به عنوان نهاد قدرت عمومی از جمله مهم‌ترین حقوق اساسی و شهروندی است. از جمله موارد ضروری در حفظ حریم خصوصی ارتقاء سطح فرهنگی جامعه از طریق آموزش، برای صیانت از حریم خصوصی توسط خود، به‌ویژه در قبال فناوری‌های نوین، یاری جستن از مبانی اعتقادی در کاهش تعرض به حقوق دیگران، استفاده از روش‌های پیشگیری و قوانین جامع و گسترده و در نهایت حمایت‌های کیفری برای اعمال اهداف مجازات در جامعه است.

گسترش فناوری‌ها و ازدیاد ابزارهای پیشرفته که امکان تجسس در امور دیگران را به راحتی فراهم می‌سازند، نگرانی فراوانی درباره از میان رفتن برخی انتظارات مشروع از حریم خصوصی ایجاد کرده است که پیش‌تر مسلم فرض می‌شدند. احترام به حریم خصوصی افراد در مجموعه حفظ اسرار ناشی از زندگی خصوصی اشخاص قرار می‌گیرد (انصاری، ۱۳۸۲: ۳۹) و رازداری از پایه‌های تشکیل و استحکام عنصر اعتماد و امنیت روانی و سلامت و تعادل در روابط جمعی است.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران گرچه اصطلاح حریم خصوصی به کار نرفته است، اما برخی مصادیق و اجزای آن مورد توجه واقع شده و تعدی و نقض

حریم خصوصی آن بخش از زندگی هر انسان است که در آن از آزادی در برابر بازخواست و کیفر حقوقی برخوردار می‌باشد و هرگونه تصمیم‌گیری درباره آن و نیز اطلاع ورود و نظارت بر آن منحصرأدر اختیار او است و مداخله دیگران در آن یا دسترسی به آن بدون اذن مجاز نیست.

آن ممنوع شمرده شده است. چنانکه اصول ۲۲، ۲۳ و ۲۵ قانون مزبور به این مسئله اختصاص یافته‌اند.^(۱) باوجوداین، قانون‌گذار عادی توجه شایسته‌ای به این مقوله نداشته است و در قوانین عادی از حریم خصوصی حمایت کافی صورت نگرفته است و تنها به صورت پراکنده در قوانین و مقررات مختلف، مصادیقی از این حق، مورد حمایت است. قانون مجازات اسلامی، قانون آیین دادرسی کیفری، مقررات مربوط به ارتباطات پستی، تلفنی و اینترنتی و قانون مطبوعات در زمره قوانینی هستند که برخی از این مصادیق را ذکر نموده و مورد حمایت قرار داده‌اند. وجود ابزار پیشرفته فنی و الکترونیکی، تجسس و سهولت استفاده آنها از سوی دولت‌ها، خطری بسیار جدی علیه حرمت زندگی خصوصی افراد به شمار می‌رود. از این طریق عملاً امنیت و آزادی‌های فردی سلب، اسرار مردم فاش و خلوت و شئون خانوادگی افراد به راحتی در معرض دید و شنید قدرتمندانه کارگزاران قرار می‌گیرد. در زمان حاضر، ورود به حریم خصوصی مردم، از طریق استماع مکالمات

تلفنی، بسیار آسان‌تر از ورود بدون اجازه به خانه اشخاص است. ارتکاب چنین اعمالی به‌طور قطع و یقین، سلب امنیت حقوقی افراد و تجاوز بی‌پروای حکومت بر حقوق مردم تلقی می‌شود؛ اما بی‌گمان اینک حریم خصوصی شاخه نوینی از حقوق محسوب می‌شود که اهمیت و حساسیت آن دست کم از حیث رسانه‌های نوین ارتباطی بر کسی پوشیده نیست.

مفهوم حریم خصوصی، مصادیق و موارد آن و نیز اسباب و عوامل نادیده گرفتن آن از سوی دولت‌ها و هیئت حاکمه و اینکه چه چیزهایی داخل در آن یا خارج از آن قرار می‌گیرند و شرایط و موارد ورود به حریم خصوصی، در زمره‌ی مهم‌ترین مسائلی است که تاکنون پاسخی روشن نیافته‌اند. به‌ویژه در نظام حقوقی ایران که کمتر به این مباحث پرداخته شده است. از دیگر سو، متأثر بودن نظام حقوقی ما از فقه امامیه، ضرورت تبیین مسئله حریم خصوصی از منظر استنباط فقهی و به‌خصوص منابع اصلی استنباط چون قرآن و سنت را امری انکارناپذیر می‌نماید. اصطلاح حریم خصوصی در سیستم حقوق غرب اصطلاح جدیدی است و حقوق دانان غربی نیز با دشواری تعریف و ذکر آن روبه‌رو شده‌اند. سؤالی که در این زمینه مطرح می‌باشد این است که راه‌حل تعارض حریم خصوصی با مصالح اجتماعی چیست؟ و یا ضابطه اهم و مهم در بحث حریم خصوصی و مصالح اجتماعی چیست؟

۱- مفاهیم و حوزه‌های حریم خصوصی

۱-۱- مفاهیم

۱-۱-۱- تعریف حریم در لغت

حریم در اصل، واژه‌ای عربی و از ریشه «حرم» (حاء و راء و میم) است که به معنای منع و تشدید است (ابوالحسن، ۱۴۰۴ ق، ذیل ماده حرم).

این واژه در عربی به دو صورت استعمال شده است:

حریم به صورت مفرد، در این صورت به معنای شریک (فیروزآبادی، ۱۴۱۲ ق، ذیل ماده حرم) دوست و همچنین به معنای چیزی است که مس آن حرام باشد و نباید به آن نزدیک شد؛ چون عرب جاهلی به هنگام طواف کعبه، لباس خود را درآورده و برهنه طواف می کردند و بدین سبب که در آن لباس ها گناه کرده بودند تا پایان طواف به آنها نزدیک نمی شدند.

حریم به صورت مرکب در این صورت، کلمه حریم، گاه به مال، اضافه می شود و گاه به انسان؛ در صورتی که کلمه «حریم» به مال اضافه شود به معنای «اطراف و پیرامون» است؛ همانند: حریم چاه که به معنای زمین اطراف آن است که خاک چاه را در آن می ریزند یا برای آب دادن به حیوانات و مانند آن مورد استفاده قرار می گیرد و حریم خانه که به زمین اطراف آن گفته می شود که استفاده کامل از خانه بدان نیازمند است (ابن منظور، ۱۴۱۶ ق، ذیل ماده حرم). در صورتی که واژه حریم به انسان اضافه شود، به معنای چیزی است که باید از آن دفاع کرد و به خاطر آن جنگید. حریم به این معنا، جان، آبرو، اهل و عیال و اموال انسان را شامل می شود. واژه ی حریم در زبان فارسی به معنای زیر استعمال شده است:

– در صورتی که مصدر باشد، به معنای «بازداشتن از [چیزی]» و «بی بهره کردن از [چیزی]» است.

– در صورتی که صفت باشد، به معنایی از این قبیل است: «بازداشت کرده» و «حرام کرده شده» که مس آن جایز نیست؛ چیزی که حرام باشد و دست بدان نتوان کرد؛ چیزی که آن را حمایت کنند و جنگ کنند بر آن.

– در صورتی که اسم باشد، به معنای

«حرمت [و احترام]»، «آبروی مردم»، «گرداگرد حوض و چاه»، «پیرامون»، «دورادور»، «دور و بر»، «حوالی و اطراف» و... می باشد (دهخدا، ۱۳۷۳، ذیل ماده حریم).

حریم در فقه نیز به معنای منع است؛ یعنی چیزی که نزدیک شدن به آن برای غیر صاحبش ممنوع است (مجلسی، ۱۴۰۶ ق: ۴۴۲). موضوع حریم در فقه از دو جنبه مورد بحث و بررسی قرار گرفته است؛ یکی جنبه اقتصادی و دیگری جنبه اخلاقی؛ جنبه اقتصادی به مال برمی گردد؛ اما جنبه اخلاقی مربوط به مال نیست؛ بلکه مربوط به مالک مال است و لذا حریم، به خود انسان نیز اضافه می شود. بر این اساس، فقها برای حریم، دو مصداق ذکر کرده اند؛ یکی در مورد اموال و دیگری در مورد انسان. آنان معمولاً مصداق اول را در باب «احیاء موات» و مصداق دوم را در ابواب «جهاد» و «حدود» مطرح کرده اند؛ مرحوم علامه حلی، حریم در کاربرد نخست را این گونه تعریف کرده است: «حریم، اشاره است به مواضع نزدیک [یک چیز] که استفاده ی کامل از آن چیز، نیازمند به آن مواضع باشد؛ همانند راه به سوی آب و محل ریختن خاک [چاه] و مانند آن» (علامه حلی، ۱۳: مصداق دوم حریم عبارت است از: «چیزی که [انسان] از آن دفاع و حمایت می کند و بر سر آن می جنگد» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ۲۸۴). این معنا هم آبروی انسان و هم اهل و عیال او را شامل می شود. شهید ثانی در بحث دفاع از نفس نوشته است: «انسان حق دارد در حد توان از جان و حریم و مال خویش دفاع کند» (شهید ثانی، ۱۴۱۹ ق: ۴۹).

واژه حریم به عنوان یک اصطلاح حقوقی، اولین بار در ایران – و قبل از اینکه در کتاب های حقوقی به کار رود – در قانون

مدنی به کار رفت و این گونه تعریف شد: «حریم، مقداری از اراضی اطراف ملک و قنات و نهر و امثال آن است که برای کمال انتفاع از آن، ضرورت دارد»^(۳) این تعریف، همان تعریفی است که فقها برای کاربرد نخست حریم ارائه کرده اند. با اینکه بعضی از حقوق دانان ایرانی می گویند: «زبان حقوقی هر کشور، ساخته عالمان حقوق است و همین زبان است که... قانون گذار نیز از آن پیروی می کند» (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۲۱۶). اما خود آنان تعریف مستقلی از حریم ارائه نکرده اند.

کاربرد دوم حریم، چون در قانون نیامده است، حقوق دانان آن را تعریف نکرده اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲: ۱۶۵۳) و در آن مورد، صرفاً به اصطلاح «حرمة المنازل» اکتفا کرده و در تعریف آن گفته اند: «حرمة المنازل؛ یعنی پاس احترام منازل مسکونی مردمان داشتن و هتک حرمت منازل نکردن» (پیشین: ۱۶۵۲).

در تعریف حریم خصوصی می توان چنین گفت: «حریم خصوصی آن بخش از زندگی هر انسان است که در آن از آزادی در برابر بازخواست و کیفر حقوقی برخوردار می باشد و هر گونه تصمیم گیری درباره آن و نیز اطلاع ورود و نظارت بر آن منحصرأ در اختیار او است و مداخله دیگران در آن یا دسترسی به آن بدون اذن مجاز نیست».

در نهایت برخی حریم خصوصی را این چنین توصیف کرده اند: «حریم خصوصی، گستره ای از عقاید، اعمال، رفتارها، ویژگی ها و مختصات هر شخصی است که برای عموم مردم آشکار نیست و وی به افشای آن رضایت ندارد و به ورود و نظارت دیگران عکس العمل نشان می دهد» (نقیبی، ۱۳۸۹: ۵-۲۸).

در قرآن مجید، سوره های نور^(۳) و الحجرات^(۴) و در کلام حضرت محمد (ص)

بر ضرورت احترام به حریم خصوصی تأکید شده است. در انجیل نیز اشاره‌های فراوانی به حریم خصوصی شده است. در احکام یهودیان نیز از دیرباز مفهوم رهایی از مراقبت به رسمیت شناخته شده است. در یونان باستان و چین کهن هم حمایت‌هایی از این حریم وجود داشته‌اند. در ماده دوازدهم متن اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌خوانیم که: «احدی در زندگی خصوصی، امور خانوادگی، اقامتگاه یا مکاتبات خود نباید مورد مداخله‌های خودسرانه واقع شود و شرافت و اسم‌ورسمش نباید مورد حمله قرار گیرد. هر کس حق دارد که در مقابل این‌گونه مداخلات و حملات مورد حمایت قانون قرار گیرد» و باز در ماده‌ی ۱۳ بند یک آمده است: «هر کس حق دارد که در داخل هر کشوری آزادانه عبور کند و محل اقامت خود را انتخاب کند» (دانش‌پژوه، ۱۳۸۳: ۳۴). در این دو قسمت به حفظ حرمت حریم خصوصی، برخی مصادیق آن، حقوق خصوصی افراد و نیز حمایت قانون از انسان‌ها در صورت مورد تعرض قرار گرفتن اشاره شده است.

۱-۲-۱- حوزه‌های حریم خصوصی ۱-۲-۱- حریم اطلاعات

حریم اطلاعات شامل قوانینی است که اطلاعات شخصی نظیر اطلاعات مالی، پزشکی و دولتی افراد را تحت کنترل قرار می‌دهد. این حوزه به «حفظ اطلاعات» هم معروف است. ارتباط میان آزادی اطلاعات و حریم خصوصی درباره اطلاعاتی مطرح می‌شود که به داده‌های شخصی موسوم هستند. درواقع، داده‌های شخصی، جزیی از قلمرو حریم خصوصی افراد را تشکیل می‌دهند. توضیح آنکه هر یک از افراد جامعه خواسته یا ناخواسته، داده‌های^(۵) زیادی

را در اختیار دولت و برخی از مؤسسات بخش خصوصی قرار می‌دهد. در بسیاری از موارد، ارائه این داده‌ها لازمه دسترسی شهروند به خدمات عمومی است؛ برای مثال، استفاده از خدمات بانکی، پزشکی و بهداشتی، آموزشی و تحصیلی، خدمات آب و برق و گاز و تلفن، استخدام در دستگاه دولتی یا خصوصی منوط به آن است که داده‌های شخصی متقاضی در اختیار دولت یا بخش خصوصی قرار گیرد. دسترسی به چنین داده‌هایی برای رعایت مساوات در برخورداری از خدمات عمومی و مبارزه با تبعیض و درنهایت، توزیع عادلانه خدمات عمومی ضروری است. دو خطر و تهدید جدی در جمع‌آوری و استفاده از این داده‌ها وجود دارد: از یک‌سو ممکن است داده‌هایی که ملازمه‌ای بین آنها و ارائه خدمات عمومی وجود ندارد، جمع‌آوری شود و از سوی دیگر، داده‌هایی که باوجود ملازمه‌ی منطقی جمع‌آوری شده‌اند برای اهداف دیگری غیر از ارائه خدمات عمومی به کار روند و درنهایت، از امور مادی یا معنوی شخصی که داده‌ها به او مربوط است سوءاستفاده شود. با توجه به اینکه سوءاستفاده از داده‌های شخصی غالباً بدون اطلاع شهروند صورت می‌گیرد، او از آسیب‌های مادی و معنوی پنهانی و تدریجی که به تمامیت مادی یا معنوی‌اش وارد می‌شود بی‌خبر مانده، نمی‌تواند دفاع و واکنش متناسبی نشان دهد و این هجمه‌ای بزرگ به آزادی، استقلال و کرامت انسانی است.

۱-۲-۲- حریم جسمانی و روانی

حریم جسمانی به حفاظت از جسم افراد در مقابل تفتیش و آزمایش‌های ژنتیکی، دارویی و نظایر آن مربوط می‌شود. نقض حریم خصوصی در زمینه‌ی جسمانی از طرق مختلفی صورت می‌پذیرد؛ بخشی از اطلاعات از طریق تفتیش‌های جسمی

مانند بازرسی بدن قابل دسترسی است. برخی دیگر مربوط به روان آدمی است که با تفتیش عقیده به دست می‌آید. انسان دارای دو بعد جسمی و روحی یا روانی است. نقض حریم خصوصی نیز در هر دو بعد صورت می‌پذیرد. به‌طور عمده بر جنبه جسمانی تأکید گردیده، درحالی که بعد روانی آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ از جمله تفتیش عقاید که ممکن است فارغ از جنبه جسمانی و اجبار فیزیکی به انحاء مختلف و تحت فشار روانی صورت پذیرد. به‌طور کلی تفتیش عقیده براساس مبانی حقوق بشر و نیز قوانین اساسی کشورهای مختلف ممنوع است. عقیده یکی از جلوه‌های روشن حریم خصوصی است به همین لحاظ یکی از جنبه‌های حمایت از حریم خصوصی مورد حمایت قرار دادن افکار و عقاید انسان‌هاست. بدین معنا که انسان‌ها اختیار دارند افکار و مکنونات خود را با میل و اراده خود به هر نحو و به کسانی که می‌خواهند اظهار کنند.

۱-۲-۳- حریم ارتباطات

حریم ارتباطات به امنیت پست‌های الکترونیکی، تلفن‌ها، پست و سایر اشکال ارتباطات توجه دارد. پیشرفت و توسعه فناوری اطلاعات از موجبات نقض حریم خصوصی به‌ویژه در زمینه‌ی اطلاعات است. تنوع و قیمت نازل برخی از ابزارهای جدید موجب تسهیل در این امر گردیده و آن را تا حدود زیادی همگانی نموده است. لزوم پرداختن به مقوله حریم خصوصی افراد با در نظر گرفتن پیشرفت‌های لجام‌گسیخته فناوری‌های جدید، امری اجتناب‌ناپذیر و حتی اجباری است. پس از پیشرفت علم الکترونیک و میکروالکترونیک، سازمان‌های اطلاعاتی و حتی افراد عادی به راحتی قادر به نفوذ به حریم خصوصی افراد شده و با استفاده

از ادوات و وسایل پیشرفته و کم حجم قادر شده‌اند که به راحتی صدا و تصویر افراد را شنود و یا ضبط کنند.

۱-۲-۴- حریم مکانی

حریم مکانی به اعمال مجموعه‌ای از محدودیت‌ها و نظارت‌ها در محیط کار و زندگی افراد و همچنین اماکن عمومی مربوط می‌شود. حریم مکانی معمولاً توسط نظارت ویدئویی و یا چک کردن هویت افراد مورد تجاوز قرار می‌گیرد. در مواردی ضبط تصویر یا صدای افراد و پخش آن در مکان یا موقعیتی عرفاً حساس صورت می‌پذیرد که می‌تواند ناقض حریم خصوصی آنان محسوب گردد. بیمارستان‌ها و مراکز درمانی، زندان‌ها، کالانتری‌ها، دادسراها و تیمارستان‌ها از بارزترین مصادیق مکان‌های حساس است که ضبط صدا و تصویر جز با رضایت مسئولان آن اماکن امکان‌پذیر نمی‌باشد.

۲- تعارض حریم خصوصی با مصالح اجتماعی

۱-۲-۱- شناسایی تهدیدات حریم خصوصی (به عنوان ناقضان حق بر حریم خصوصی)

جهت مصون بودن انسان از نقض حقوق مسلم از جمله حق خلوت، در راستای طراحی درست تضمین‌های حقوقی و کنکاش در مسائل فقهی جهت حمایت از آن، شناخت دقیق تهدیدگران، امری کاملاً ضروری و جای سخن ویژه دارد. در یک جمع‌بندی کلی می‌توان عناصر تهدیدکننده یا مزاحم حریم خصوصی را در پنج دسته طبقه‌بندی کرد:

یکی از ناقضین اصلی حریم خصوصی، دولت است؛ در اینجا منظور از دولت (به معنای اعم) و اشخاص عمومی می‌باشد. لذا شامل کلیه وزارتخانه‌ها، سازمان‌های وابسته، نهادهای دولتی،

مراجع قضایی، اداری و نظایر آن است که به طور کلی تحت عنوان دولت قرار می‌گیرند (محسنی: ۲۰۶).

۱-۱-۲- دولت و سازمان‌های وابسته

اگر دولت، مشی توتالیتاریا دیکتاتوری در پیش گیرد، حوزه‌ی خصوصی بیشتر در معرض آسیب قرار می‌گیرد. در این دولت‌ها، مصلحت سیاسی، سلاح برنده‌ای است که به سادگی زندگی خصوصی مردم را درمی‌نوردد. به رسمیت شناختن مصلحت بدون حودمرز و اختیارات مطلقه برای حاکم به معنای اجازه‌ی نقض زندگی خصوصی است. بدون پیش‌بینی

حریم مکانی به اعمال مجموعه‌ای از محدودیت‌ها و نظارت‌ها در محیط کار و زندگی افراد و همچنین اماکن عمومی مربوط می‌شود. حریم مکانی معمولاً توسط نظارت ویدئویی و یا چک کردن هویت افراد مورد تجاوز قرار می‌گیرد. در مواردی ضبط تصویر یا صدای افراد و پخش آن در مکان یا موقعیتی عرفاً حساس صورت می‌پذیرد که می‌تواند ناقض حریم خصوصی آنان محسوب گردد.

حداقل‌های ثابت قانونی، یعنی حقوق مطلقه‌ی آحاد مردم که هیچ حکومتی به هیچ بهانه‌ای توان زیر پا گذاشتن آن را نداشته باشد، جامعه سالم نخواهد بود. از لحاظ تاریخی، در زمان قرون وسطا، حکومت‌های خودکامه در لوای حمایت کلیسا، خود را جانشینان خدا در زمین

خوانده و بر مردم حکم می‌راندند؛ از این رو، هیچ‌گاه خود را در مقابل مردم پاسخگو نمی‌دانستند (ایزدهی، ۱۳۸۷: ۱۸). اکنون نیز برخی از اندیشمندان غرب، حاکمان را در رتبه‌ای بالاتر از آن می‌دانند که لازم باشد رضایت مردم را کسب نمایند؛ «همان گونه که خداوند نظر مشورتی و یا توافق و رضایت مدارج پایین خلقت را جویا نیست، پادشاهان اصیل و واقعی نیز نباید به دنبال کسب رضایت و موافقت اتباع خود باشند» (وینسنت، بشیریه، ۱۳۸۷: ۸۰). دولت‌ها می‌توانند با روی آوردن به اقتدارگرایی و امنیت‌گرایی جزو اصلی‌ترین کانون‌های تهدیدگر حریم خصوصی به شمار آیند.

۲-۱-۲- مؤسسات و نهادهای خصوصی

غیر از دولت، اشخاص و نهادهای خصوصی در اشکال مختلف نیز ممکن است به عنوان ناقضین حریم خصوصی در جامعه محسوب گردند. پیشرفت فناوری اطلاعات نیز موجب تسهیل در مداخله اشخاص در امور خصوصی دیگران و دستیابی به اطلاعات خصوصی آنان گردیده است (محسنی: ۲۰۹)؛ بنابراین، انباشت اطلاعات شخصی و محرمانه‌ی افراد نزد نهادهای غیردولتی در کنار رشد فناوری، آنها را هم به یکی از تهدیدگران بالقوه‌ی حریم خصوصی تبدیل کرده است. برای نمونه، مراکز تحقیقات پزشکی، ژنتیکی، شرکت‌های بیمه، بیمارستان‌ها و مراکز تحقیقات پزشکی و کارفرمایان حرفه‌ای هر یک به مناسبت اطلاعات مهمی از مشتریان خود در اختیار دارند؛ بنابراین آنها نیز در کنار دولت‌ها، تهدیدگران حوزه‌ی خصوصی‌اند. در حوزه‌ی حقوق بیمه، با توجه به رابطه‌ی میان وضعیت سلامت و سوابق پزشکی افراد، این شرکت‌ها را

به یکی از تهدیدگران حریم خصوصی تبدیل کرده است. آنچه ابعاد دخالت شرکت‌ها و مؤسسات خصوصی در خلوت شهروندان را گسترده و هم‌زمان پیچیده می‌سازد، افزون بر امکان دسترسی آسان آنها به فناوری‌های نوین، الزاماتی است که برخی دولت‌ها برای شرکت‌های خصوصی در زمینه نظارت بر رفتارهای شهروندان وضع می‌کنند. در آمریکا شرکت‌ها به‌ویژه شرکت‌های فعال در زمینه امور مالی براساس قوانین تازه تصویب، ملزم شده‌اند تا سالانه میلیون‌ها گزارش برای دولت در زمینه فعالیت‌های مشکوک مشتریان خود تهیه کنند (گور، میثمی: ۷۸).

۲-۱-۳- مصالح اجتماعی (مصالح عامه)

گاه آنچه با حق بر حریم خصوصی تزامم پیدا می‌کند، نه از مصالح خاص دولت است و نه منافع خصوصی نهادها و سازمان‌های غیردولتی، بلکه امری است که به معنای واقعی کلمه از مصالح اجتماعی است. برای نمونه، در حوزه حقوق پزشکی که اکنون خود در حال تبدیل شدن به یک رشته‌ی مهم حقوقی است، گاه میان حق بیمار بر حریم با دیگر مصالح و منافع اجتماعی، تزامم پیدا می‌شود؛ مثلاً از یک سو به لحاظ اخلاقی پذیرفتنی است که پرونده‌های پزشکی افراد نباید برای همگان قابل دسترسی باشد. هم‌زمان اکثریت می‌پذیرند که برای پیشرفت‌های علمی، حمایت از بهداشت عمومی و دیگر اهداف اجتماعی، نوعی ایشار و گذشت افراد از حق شخصی

خود بر اطلاعات محرمانه‌ی پزشکی لازم است؛ اما اینکه چگونه می‌توان دسترسی محدود به اطلاعات پزشکی افراد را قانونمند کرد، مورد بحث و بررسی اندیشمندان است. در واقع، از پرسش‌های اساسی این است که ما به‌عنوان شهروند به لحاظ اخلاقی و حقوقی تا چه میزان از حق بر خلوت برخورداریم؟

به همین ترتیب، می‌توان به تزامم حق بر خلوت با مصالح و منافع مربوط به پیگیری و کشف جرایم اشاره کرد. از یک سو، جامعه تا اندازه‌ای حق دارد از وقوع جرایم مطلع شود و از دیگر سو، سوابق مربوط به اتهامات و یا محکومیت افراد، دارای جنبه‌ی عمومی نیز هست. از یک سو جامعه تا اندازه‌ای حق دارد از وقوع جرایم مطلع شود، از سوی دیگر سوابق مربوط به اتهامات و یا محکومیت افراد، دارای جنبه‌ی عمومی نیز هست. حال در اعلام عمومی وقوع جرایم از چه منطقی باید پیروی کرد؟ به‌ویژه اینکه اعلان جرم توسط رسانه‌ها بر وضعیت محاکمه منصفانه تأثیر می‌گذارد.

هوگو بلک،^(۶) از قضات آمریکا در این خصوص قائل بر این است: رسانه‌های آزاد و محاکمه‌ی عادلانه دو سیاست ارجمند برای تمدن ما است. انتخاب میان یکی از آن دو دشوار است. معما این است که هیچ‌یک از این دو ارزش، مطلق نیست. بالین حال، افت و کاستی هیچ‌یک را هم نمی‌توان پذیرفت. در اینجا پیش فرضی وجود دارد که اگر مطبوعات از بین

بروند، محاکمه‌ی عادلانه به‌طور خودکار حاصل خواهد شد. بنیاد این پیش فرض آن است که وقتی گزارشگران از در وارد شوند، عدالت از پنجره بیرون خواهد رفت؛ اما این پیش فرض به‌سختی آزمون‌پذیر است؛ ضمن اینکه واقعیت این است که موانع جدی و دشوار دیگری پیش روی محاکمه‌ی عادلانه وجود دارد. در حوزه حقوق کار نیز حفظ حقوق کارفرما دسترسی به برخی اطلاعات درباره‌ی کارگر را ایجاب می‌کند که آگاهی بر آنها مستلزم افشای اسرار کارگر است. این امر نیز نوعی تزامم را میان حق کارفرما و حق کارگر بر حریم خصوصی پدید می‌آورد. سوابق کیفری افراد به اعتباری خصوصی‌اند؛ اما در شرایطی می‌توان از آنها در راستای حفظ مصالح اجتماعی بهره‌برداری کرد. بسیاری از صاحبان حرفه‌ها و مشاغل از جمله وکیلان مدافع و روان‌شناسان باید رازدار و امین مشتریان خود باشند و اطلاعات مربوط به پرونده‌های آنان را محرمانه قلمداد کنند. اما آنگاه در عمل به اطلاعاتی برخورد می‌کنند که با امور مهم اجتماعی مربوط است و مصالح اجتماعی ایجاب می‌کند تا بخش‌های خاصی از جامعه از آن آگاه شوند. امروزه، شیوه‌ی برخورد و کلای مدافع با اصل محرمانگی اطلاعات مربوط به موکلانشان در فرض تزامم با دیگر مصالح و منافع قانونی یا اخلاقی، خود بخش مفصلی از کتاب‌های مربوط به وظایف اخلاقی وکیلان را به خود اختصاص داده است.

ادامه دارد...

استراق سمع و هر گونه تجسس ممنوع است مگر به حکم قانون.

۲. ماده‌ی ۱۳۳ قانون مدنی

۳. آیه‌ی ۲۷ و ۲۸

۴. آیه‌ی ۱۲

۵. منظور از داده، اطلاعات خام و پردازش نشده است.

پی‌نوشت‌ها:
۱. اصل ۲۲ قانون اساسی: حیثیت، جان، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است مگر در مواردی که قانون تجویز کند. اصل ۲۳ قانون اساسی: تفهیش عقاید ممنوع است و هیچ کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد. اصل ۲۵ بازرسی و نرساندن نامه‌ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، تلگرافی و تلکس، سانسور، عدم مخابره و ترساندن آنها،

مسئولیت انتظامی قضات در صورت نقض حقوق متهم

میترا دهفولی، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی



چکیده

عمده‌ترین هدف دادرسی کیفری، کشف جرم، تعقیب متهم و مجازات وی در صورت احراز بزهکاری او است. این سازوکار باید مستند به قانون و متضمن اصولی باشد. آیین دادرسی تضمین‌کننده عدالت و تأمین‌کننده حقوق و آزادی‌های فردی است و هدف نهایی هر دادرسی عادلانه است. بر این اساس، از رهگذر حسن اجرای قانون از سوی قضات، ضرورت رعایت حقوق شهروندی، حفظ کرامت انسانی و حاکمیت اصل برائت و سایر اصول مربوط به حقوق متهم ایجاب می‌کند که متهم برای به مخاطره نیفتادن آزادی و حقوق فردی خود از سوی قضات از حداقل تضمین‌های قانونی برخوردار باشد و در صورت نقض حقوق او توسط قضات ممکن است در برخی موارد، علاوه بر بی‌اعتباری اقدامات آنان و تحمیل مسئولیت کیفری و مدنی، تحت تعقیب انتظامی نیز قرار گیرد.

هدف این مقاله بررسی ضمانت اجرای انتظامی نقض برخی از حقوق خاص متهم - صرف نظر از حقوق طبیعی او به عنوان انسان - در نظام دادرسی کیفری ایران از سوی قضات است. کوشش خواهد شد با استفاده از قوانین، خصوصاً قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و اصلاحات بعدی و قانون نظارت بر رفتار قضات و آیین‌نامه آن و آراء دادگاه عالی انتظامی قضات، اصول و تضمین‌هایی را که تأمین‌کننده حقوق متهم باشد و قضات مکلف به رعایت آن باشند استخراج و مورد بررسی قرار گیرد.

واژگان کلیدی: مسئولیت انتظامی، قاضی، حقوق متهم، دادرسی عادلانه

درآمد

قوانین اصلی رسیدگی به تخلفات انتظامی قضات شامل: قانون اساسی، قانون آیین دادرسی کیفری، قانون مجازات اسلامی، همچنین قانون نظارت بر رفتار قضات است. طبق قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰/۷/۱۷،^(۱) عملکرد قضات مورد بازرسی، نظارت و ارزشیابی دادرسی انتظامی قرار می‌گیرد که این بازرسی به اشکال مختلفی همچون بازرسی آشکار (دوره‌ای و مستمر یا فوق‌العاده و موردی) و بازرسی پنهان صورت می‌گیرد.^(۲)

قضات شاغل می‌باید آداب و عرف قضاء را رعایت کنند، لذا رعایت موازین مذکور در ماده‌ی ۱۳ قانون نظارت بر رفتار قضات،^(۳) توسط قضات الزامی است و در صورت سرپیچی از این موازین ضمانت اجرای انتظامی متوجه آنان خواهد شد. در این مقاله ضرورت رعایت تضمین‌ها و حقوق دفاعی متهم و مسئولیت قضات در این خصوص و ضمانت اجرای تخلف آنها از این موازین تحلیل می‌شود.

۱- انواع مسئولیت

۱-۱- مسئولیت قراردادی:^(۴)

نظام‌های حقوقی داخلی، مسئولیت مدنی را به دو نظام مسئولیت متمایز، مسئولیت قراردادی و دیگری مسئولیت خارج از قرارداد تقسیم کرده‌اند. مسئولیت قراردادی در نتیجه عدم اجرای تعهد ناشی از قرارداد به وجود می‌آید و نتیجه تخلف از مفاد قرارداد خصوصی است. مسئولیت خارج از قرارداد یا قهری در جایی ایجاد می‌شود که بین طرفین دعوا رابطه قراردادی وجود نداشته و ریشه مسئولیت تخلف از تکالیف عمومی قانونی است (باری، ۱۳۹۱: ۱۱۲).

۱-۲- مسئولیت جزایی (مسئولیت عدم رعایت مقررات کیفری)

نقض مقررات قانونی جزایی، مسئولیت کیفری به دنبال دارد. در مسئولیت کیفری حیثیت، جان، آزادی یا مال شخص تحت تأثیر قرار می‌گیرد.

نظام‌های حقوقی داخلی، مسئولیت مدنی را به دو نظام مسئولیت متمایز، مسئولیت قراردادی و دیگری مسئولیت خارج از قرارداد تقسیم کرده‌اند. مسئولیت قراردادی در نتیجه عدم اجرای تعهد ناشی از قرارداد به وجود می‌آید و نتیجه تخلف از مفاد قرارداد خصوصی است. مسئولیت خارج از قرارداد یا قهری در جایی ایجاد می‌شود که بین طرفین دعوا رابطه قراردادی وجود ندارد و ریشه مسئولیت تخلف از تکالیف عمومی قانونی است.

۱-۳- مسئولیت انتظامی (مسئولیت عدم رعایت مقررات شغلی)^(۵)

شخص در صورتی از نظر انتظامی مسئول است که مکلف به تحمل یکی از مجازات انتظامی شود. اگرچه در مسئولیت مدنی معمولاً اموال و در مسئولیت کیفری حیثیت، جان، آزادی یا مال شخص تحت تأثیر قرار می‌گیرد، اما عواقب مسئولیت انتظامی معمولاً متوجه موقعیت شغلی، اداری و مقام شخص می‌شود. تخلف انتظامی موجب مسئولیت انتظامی می‌شود و آن به عدم انجام وظایف شغلی و یا تجاوز از حدود قانونی مربوط است که شخص حین خدمت یا به سبب آن مرتکب می‌شود. در حقوق ایران واژه‌های تخلف، مسئولیت انتظامی و مجازات انتظامی بنا بر نص، در مورد قضات و کلای دادگستری و کارشناسان رسمی به کار می‌رود و در مورد دیگران معمولاً به جای قید انتظامی، قید انضباطی یا اداری آورده می‌شود (باری، پیشین: ۱۲۲).

۲- مقایسه مسئولیت انتظامی و مسئولیت کیفری

در مسئولیت کیفری با موضوع جرم و در مسئولیت انتظامی با خطای انتظامی یا تخلف انتظامی مواجه هستیم. خواه این خطا یا تخلف انتظامی جرم باشد خواه نباشد (باری، پیشین: ۱۲۳). احمد سنهوری از حقوق دانان عرب معتقد است مسئولیت جنایی یا کیفری مبتنی بر ورود ضرر به اجتماع و مدعی‌العموم خواهان مجازات است (حکمت نیا، ۱۳۸۶: ۳۶).

به‌طور کلی وجوه تمایز مسئولیت کیفری با مسئولیت انتظامی را در چند جنبه می‌توان بررسی کرد. از جمله: ۱- از لحاظ تشریفات رسیدگی ۲- از نظر مرجع رسیدگی ۳- از جنبه هدف ۴- از لحاظ منبع ۵- از جهت نوع مجازات (باری، پیشین: ۱۲۳ الی ۱۲۵).

۳- مقایسه مسئولیت انتظامی و مسئولیت اخلاقی

مسئولیت از نظر اخلاقی در برابر وجدان یا خداوند مطرح است حال آنکه در مسئولیت انتظامی با قانون مواجهیم. در مسئولیت اخلاقی ضرر لزوماً به دیگری نیست و ممکن است به خود شخص نیز وارد شود؛ اما در مسئولیت انتظامی ضرر به دیگران متصور است. در مسئولیت اخلاقی، میزان مسئولیت ارتباط مستقیم با مقدار تقصیر دارد؛ اگر در مواردی تقصیر سنگین‌تر قلمداد شود به همان میزان مسئولیت سنگین‌تر خواهد بود، در حالی که مسئولیت انتظامی با میزان تخلف ارتباط دارد. همچنین حوزه مسئولیت اخلاقی از مسئولیت انتظامی گسترده‌تر است؛ زیرا مسئولیت اخلاقی رابطه شخص با وجدان خود و رابطه شخص با خداوند است در حالی که در مسئولیت انتظامی رابطه حقوقی میان یک نفر با افراد دیگر مطرح است. در مسئولیت انتظامی ضمانت اجرای حقوقی وجود دارد در حالی که در مسئولیت اخلاقی چنین ضمانت‌اجزایی وجود ندارد (حکمت نیا، پیشین: ۴۱ و ۴۲).

۴- مقایسه مسئولیت انتظامی و مسئولیت مدنی

مسئولیت مدنی عبارت از جبران ضرر و زیان و خسارت به دیگری است. این مسئولیت براساس یک رابطه دینی بین زیان‌دیده از جرم و زیان‌زننده ایجاد می‌شود و مسئولیت در مقابل فرد است نه اجتماع. هدف از مسئولیت مدنی جبران خسارت شخص زیان‌دیده است؛ اما در مسئولیت انتظامی هدف حفظ اعتبار و حیثیت صنفی است.

۵- مقایسه مسئولیت انتظامی و مسئولیت قراردادی

مسئولیت مدنی قراردادی عبارت از تعهد به پرداخت خسارتی است که در نتیجه تخلف از مفاد قرارداد خصوصی یا عدم اجرای آن حاصل می‌شود. برای تحقق مسئولیت قراردادی باید عناصر زیر محقق شود: الف - وجود قرارداد نافذ ب - تخلف نسبت به اجرای مفاد قرارداد ج - تحقق ضرر د - رابطه سببیت میان عدم اجرای قرارداد و ضرر (همان: ۴۶ و ۴۷).

لازم به ذکر است بنا به گفته صاحب الوسیط حقوق دان عرب در مسئولیت قراردادی اهلیت رشد معتبر است و بار اثبات در انجام تعهد بر عهده متعهد است؛ همچنین شرط عدم مسئولیت^(۸) در مسئولیت قراردادی جایز است و مرور زمان در مسئولیت قراردادی پانزده سال است (سنه‌وری، ج: ۱: ۷۴۹ و ۷۵۰ به نقل از حکمت‌نیا: ۴۸ و ۴۹).

در مسئولیت انتظامی مقررات آمره است و عدم رعایت قواعد و مقررات، تخلف انتظامی محسوب می‌شود. همچنین برخلاف مسئولیت مدنی، صرف رسیدن ضرر لازمه مسئولیت محسوب نمی‌شود، بلکه حتی عدم رعایت شئون عرفی برای قضاات نیز تعقیب انتظامی را در پی خواهد داشت.

۶- تخلفات انتظامی قضات در آراء دادگاه عالی انتظامی قضات

از آنجا که مطابق ماده‌ی ۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات بعدی، رعایت حقوق شهروندی مقرر در «قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی مصوب ۱۳۸۳/۲/۱۵» از سوی تمام مقامات قضایی، ضابطان دادگستری و سایر اشخاصی که در فرآیند دادرسی مداخله دارند، الزامی است و برای متخلفان علاوه بر جبران خسارات وارده، انفصال از خدمت و محرومیت سه تا پنج سال از مشاغل دولتی، مجازات حبس از شش ماه تا سه سال در نظر گرفته شده است. با توجه به موضوع مقاله حاضر، به برخی از آراء صادر شده از سوی دادگاه عالی انتظامی قضات که متضمن احراز تخلف انتظامی قاضی و محکومیت انتظامی او به لحاظ نقض حقوق متهم است با هدف شناسایی دیدگاه قانونی دادگاه مزبور در برخورد با تخلفات انتظامی قضات در این خصوص اشاره می‌شود:

۶-۱- عدم اخذ آخرین دفاع از متهم^(۸)

حق متهم بر ارائه آخرین دفاع و تکلیف بازپرس به اخذ آخرین دفاع در ماده‌ی ۲۶۲ قانون آیین دادرسی کیفری به شکل آمره قید گردیده است و نقض این تکلیف موجب مسئولیت انتظامی است. در این خصوص به دو مورد عدم اخذ آخرین دفاع اشاره می‌شود:

۱-۱- تخلفات گزارش شده در خصوص آقای... عبارت‌اند از عدم اخذ آخرین دفاع از آقای... علی‌رغم در اختیار بودن مشاور^۹، تشدید قرار تأمین به فاصله یک روز بدون ذکر علت و دلیل این اقدام، عدم تفهیم اتهام ایراد ضرب و جرح عمدی نسبت به خانم... علی‌رغم آنکه در رأی مورد توجه و اظهار نظر قرار گرفته است و عدم رعایت مقررات ماده‌ی ۲۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری. دادگاه ضمن انطباق موارد با صدر

ماده‌ی ۲۰ نظام‌نامه^(۹) و احراز نوع تخلفات و با عنایت به اینکه آقای قاضی مشتکی عنه دفاع مؤثری به عمل نیاورده است ایشان را به کسر عشر حقوق برای مدت سه ماه محکوم می‌کند. بقیه موارد اعلامی به اعتقاد دادگاه تخلف تلقی نمی‌شود و بار دانه‌ها به برائت آقای... را اعلام رأی می‌دارد. رأی صادر شده قطعی است (زند، ۱۳۸۸: ۱۱).

۱-۲- در تاریخ ۱۳۸۰/۸/۳۰ شکایتی مبنی بر صدور یک فقره چک بلامحل مطرح می‌شود که رئیس دادگاه با وجودی که در مرحله تحقیق مقدماتی از مشتکی عنه تحقیق و با حضور در دادگاه نیز از او تحقیق و اتهام انتسابی به وی تفهیم و... سپس قرار تأمین وجه‌الضمان علیه او صادر شده است، بدون توجه به مقررات مواد ۱۹۳ و ۲۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری، بدون اخذ آخرین دفاع از متهم مبادرت به صدور رأی کرده و با وصف حضوری بودن، حکم را غیابی اعلام و با درخواست و اخواهی محکوم علیه مجدداً وارد رسیدگی شده و حکم جدید صادر کرده است.

دادگاه عالی انتظامی قضات چنین رأی داده است: رئیس دادگاه از حیث عدم اخذ آخرین دفاع از متهم در پرونده امر و نیز رسیدگی به دعوای و اخواهی محکوم علیه، علی‌رغم حضوری بودن حکم معترض عنه به سبب حضور متهم در جلسه دادرسی، طبق گزارش مبنای کیفرخواست مرتکب تخلف شده است و مدافعات وی در این موارد مؤثر تشخیص داده نشد. بنا به مراتب آقای رئیس دادگاه را به استناد قسمت اول ماده‌ی ۲۰ نظام‌نامه راجع به تشخیص انواع تقصیرات انتظامی قضات، به کسر عشر حقوق ماهانه به مدت ۳ ماه محکوم می‌کند. ایراد دیگر دادرسی انتظامی قضات در زمینه رسیدگی به دعوای و اخواهی محکوم علیه نسبت به محکومیت کیفری و ضرر و زیان ناشی از جرم بدون آنکه دادخواستی تقدیم و هزینه دادرسی آن را تأدیه کرده باشد،

با اتخاذ ملاک تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۲۴۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری^(۱۰) وارد نیست و رد می‌شود. این رأی قطعی است (زندى، پیشین: ۱۱۹ و ۱۲۲).

۶-۲- صدور حکم بر محکومیت متهم بدون وجود دلیل بر توجه اتهام^(۱۱)

رأی دادگاه: تخلف رئیس دادگاه از حیث معرفی متهم به پاسگاه به جای بازداشتگاه قانونی پس از عجز وی از ایداع وثیقه و صدور حکم بر محکومیت نامبرده به عنوان فروش مال غیر بدون وجود دلیلی بر توجه اتهام مذکور به او محرز است، لذا آقای رئیس شعبه... دادگاه عمومی... را به استناد صدر ماده‌ی ۲۰ نظام‌نامه راجع به تشخیص انواع تقصیرات قضات، به کسر خمس حقوق ماهانه به مدت چهار ماه محکوم می‌کند (زندى، پیشین: ۱۹۰).

۶-۳- دستور آزادی متهم با ضامن معتبر به اداره آگاهی

خلاصه جریان پرونده: رئیس شعبه... دادگاه عمومی تهران در پرونده کلاسه... با قصد ایجاد سازش بین طرفین پرونده و محفوظ ماندن حیثیت افرادی که مرتکب رباخواری نشده‌اند (متهمان پرونده چندین نفر بوده‌اند که بعضاً به جرم انتسابی اقرار داشته‌اند)، در دومورد به اداره آگاهی دستور داده است متهمان با ضمانت معتبر آزاد شوند که این دستور مغایر با مفاد بخشنامه ۱۳۷۹/۹/۹ - ۱/۷۹/۱۴۱۷۰ - قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری است،^(۱۲) لذا گزیر تعقیب انتظامی قاضی مشکی‌عنه در اجرای ماده‌ی ۲۰ نظام‌نامه راجع به تخلفات قضات پیشنهاد شد که پس از طرح پرونده در دادگاه عالی انتظامی قضات، اقدام نامبرده با توجه به مقررات ماده‌ی ۱۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، برخلاف ماده مذکور تشخیص و دفاعیات وی مؤثر واقع نشد. بنا به مراتب

آقای رئیس شعبه... دادگاه عمومی تهران به استناد قسمت اول ماده‌ی ۲۰ نظام‌نامه راجع به تشخیص انواع تقصیرات انتظامی قضات به توبیخ کتبی با درج در ورقه خدمتی محکوم می‌شود. رأی صادر شده قطعی است (زندى، پیشین: ۸۳ و ۸۴).

۶-۴- صدور حکم در قضیه محکوم بها^(۱۳)

خلاصه جریان پرونده: شعبه... دادگاه عمومی کهریزک به موجب حکم صادره در خصوص مطالبه نفقه از تاریخ ۱۳۷۹/۴/۸ تا ۱۳۷۹/۱۰/۴ حکم به ردّ دعوی خواهان صادر کرده است؛ همچنین این دادگاه با توجه به مستندات وکیل خوانده (زوج) در مورد شکایت خواهان (زوجه) از همسرش به عنوان ترک انفاق به لحاظ انکار متهم و زندگی نکردن شاکیه در منزل زوج، رأی به برائت زوج صادر کرده است؛ اما دادگاه عمومی شهرری، علاوه بر رسیدگی به امر مختومه و نیابردن استدلال موجهی در باب عدم تأثیر رأی برائت، به صدور رأی مبنی بر محکوم کردن زوج به پرداخت مبلغ چهل هزار تومان در ماه کرده که مبنای تعیین چهل هزار تومان نفقه برای هر ماه را نیز مشخص نکرده است. علی‌ای حال رئیس و مستشار دادگاه تجدیدنظر نیز این رأی را تأیید کرده‌اند. پس از تقاضای مجازات انتظامی قضات مذکور مطابق ماده‌ی ۲۰ نظام‌نامه رئیس دادگاه عمومی شهرری از جهت صدور حکم، رئیس و مستشار دادگاه تجدیدنظر از جهت تأیید این رأی، پرونده در دادگاه عالی انتظامی قضات مطرح شد. رأی دادگاه عالی انتظامی قضات: رئیس شعبه دادگاه عمومی شهرری در خصوص مطالبه نفقه ایامی حکم داده که ادعای خواهان قبلاً در خصوص آن رد شده است، مضافاً اینکه صدور حکم بر محکومیت زوجه به تمکین از شوهر دلیل نشوز وی بوده،^(۱۴) فلذا صدور حکم در قضیه مختوم‌بها خلاف مقررات قانونی بوده و تخلف است و آقایان رئیس و مستشار دادگاه

تجدیدنظر به دلیل تأیید این رأی مرتکب تخلف شده‌اند؛ بنابراین هر کدام از سه قاضی نامبرده مستنداً به ماده‌ی ۲۰ نظام‌نامه به کسر عشر حقوق برای مدت دو ماه محکوم شدند. این رأی قطعی است (زندى، پیشین: ۱۰۴ و ۱۰۵).

۶-۵- معرفی متهم به پاسگاه به جای بازداشتگاه قانونی پس از عجز وی از ایداع وثیقه و...

خلاصه جریان پرونده: طبق گزارش دادیار انتظامی اولاً، آقای رئیس دادگاه پس از عجز متهم از ایداع وثیقه وی را به جای معرفی به زندان به پاسگاه تحویل داده است. ثانیاً، در تحقق بزه فروش مال غیر ابتدا عدم مالکیت فروشنده باید مشخص شود، در این پرونده حسب پاسخ اداره ثبت از مالکیت متصرفان مغازه مطلبی قید نشده و مبیعه‌نامه‌ای ارائه نشده است و اصلاً ثمن معامله بین مورث و بایع و خریداران مشخص نبوده و رئیس دادگاه از شاکى سؤال کرده است که مغازه چه قیمتی دارد و او پاسخ داده که حدود پنج میلیون تومان ارزش داشته و بر مبنای اظهارات شاکى مبادرت به صدور حکم حبس و رد مال و پرداخت جریمه به میزان درخواست شاکى کرده که تخلف است؛ همچنین در خصوص اقدامات (دادرسی) چون آزادی متهم بدون عدول و فک قرار تأمین یا ایداع وثیقه مقرر شده و جاهت قانونی ندارد و دادرسی شعبه بدون رعایت مقررات مزبور متهم را آزاد کرده و مرتکب تخلف شده است. رأی دادگاه عالی انتظامی قضات در این خصوص: «۱- تخلف رئیس دادگاه از حیث معرفی متهم به پاسگاه به جای بازداشتگاه قانونی پس از عجز وی از ایداع وثیقه و صدور حکم بر محکومیت نامبرده به عنوان فروش مال غیر بدون وجود دلیلی بر توجه اتهام مذکور به او، با عدم

دفاع قاضی موصوف محرز است؛ لذا آقای رئیس دادگاه را به استناد صدر ماده‌ی ۲۰ نظام‌نامه راجع به تشخیص انواع تقصیرات قضات به کسر خمس حقوق ماهانه به مدت چهار ماه محکوم می‌کند. ۲- دستور دادرسی دادگاه دایر بر (آزادی متهم پرونده امر به مدت یک هفته به قرار دادن سند در کلانتری) آن هم با وجود اینکه دادگاه قبلاً درباره متهم مذکور قرار تأمین وثیقه صادر کرده است به ترتیب منعکس در گزارش مبنای کیفرخواست تخلف است و دفاع وی مبنی بر اینکه «متهم با سپردن ضامن در کلانتری آزاد شده است» موجه نیست؛ بنابراین آقای دادرسی را به استناد همان ماده نظام‌نامه به کسر عشر حقوق ماهانه به مدت ۲ ماه محکوم می‌کند. رأی دادگاه قطعی است (زندی، پیشین: ۱۸۹ و ۱۹۰).

۶-۶- صدور قرار تأمین نامتناسب و طرح سؤالات تلقینی

طبق گزارش مبنای کیفرخواست دادرسی علی‌البدل دادگاه عمومی درباره متهم، به اتهام خیانت در امانت، قرار بازداشت موقت به علت بیم تبانی صادر و بدون دلیل و رعایت ماده‌ی ۱۲۵^(۱۵) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، اتهام کلاهبرداری را به او تفهیم سپس بعد از ۳ روز همان متهم را از زندان احضار و بدون رعایت مقررات ماده مرقوم از حیث تفهیم دلایل اتهام مجدداً اتهام کلاهبرداری را تفهیم و قرار بازداشت دیگری درباره‌اش صادر می‌کند.

رأی دادگاه: صدور قرار بازداشت موقت متهم به اتهام خیانت در امانت، قرار نامتناسب موضوع تبصره ماده‌ی ۱۳۰^(۱۶) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و نیز طرح سؤال تلقینی به خلاف مفاد ماده‌ی ۱۲۵ قانون مرقوم، تخلف است و مدافعات وی مؤثر تشخیص نمی‌شود؛ علی‌هذا آقای دادرسی

به استناد مواد مرقوم و ماده‌ی ۲۰ نظام‌نامه راجع به تشخیص انواع تقصیرات قضات، به چهار ماه انفصال موقت از خدمات قضایی محکوم می‌شود (زندی، پیشین: ۲۰۰ و ۲۰۱).

۶-۷- احضار متهم بدون دلایل کافی و عدم پذیرش کفیل

خلاصه جریان پرونده: شخص «م» مدعی مالکیت پلاک... می‌باشد علیه شهرداری و یک نفر عضو شورای شهر اعلام شکایت تصرف عدوانی کرده است. لازم به ذکر است این پلاک از طرف منابع طبیعی طی قرارداد اجاره به کارکنان دادگاه... واگذار شده تا طرح درختکاری اجرا کنند. از طرفی سازمان مسکن و شهرسازی به رئیس حوزه قضایی چنین اعلام داشته است: «چون سند مالکیت پلاک ثبتی موصوف در اجرای تبصره‌ی ۳ ماده‌ی ۱۰

مسئولیت مدنی عبارت از جبران ضرر و زیان و خسارت به دیگری است. این مسئولیت براساس یک رابطه دینی بین زیان دیده از جرم و زیان زننده ایجاد می‌شود و مسئولیت در مقابل فرد است نه اجتماع. هدف از مسئولیت مدنی جبران خسارت شخص زیان دیده است.

قانون زمین شهری متعلق به دولت به نمایندگی سازمان مسکن صادر شده و ضمناً پلاک مزبور داخل در محدوده شهر قرار دارد و اداره منابع طبیعی سمتی بر روی این پلاک ندارد و حق واگذاری اراضی داخل در محدوده و حوزه استحفاظی وزیر خط ۱۸۰۰ متر با این سازمان می‌باشد. شهرداری موظف است نسبت به جلوگیری

از تجاوز و تصرفات اراضی دولتی اقدام کند، لذا با توجه به اینکه کلیه اقدامات منابع طبیعی بر روی پلاک فوق‌الاشعار از نظر قوانین و مقررات موجه نمی‌باشد و کلیه قراردادهای تنظیمی فی‌مابین منابع طبیعی و تعاونی مسکن شرکت... از درجه اعتبار خارج و فاقد وجاهت قانونی است، خواهشمند است دستور فرمایید ضمن جلوگیری از هر اقدامی که موجب تضییع حق دولت و بیت‌المال گردد برخورد قانونی معمول و دستور رفع آثار تصرف را صادر فرمایید. رونوشت این نامه به شهرداری نیز ارسال شده است.

همچنین نماینده سازمان مسکن و شهرسازی شکایتی علیه شرکت تعاونی مسکن و نیز علیه آقای «م» تقدیم دادگستری نموده و تقاضای رفع تصرف کرده است. دادگاه عمومی پیرو شکایت فوق، آقای «م»، شهردار و عضو شورای شهر را احضار و پس از تفهیم اتهام و صدور قرار کفالت آنها را راهی زندان کرده است. نامبردگان روز بعد با معرفی کفیل آزاد شده‌اند.

رأی دادگاه: اولاً، رئیس دادگاه عمومی بدون اینکه شاکی پرونده دلیلی بر مالکیت و ارتکاب جرم علیه شهردار منطقه ارائه نماید، اقدام به احضار شهردار و تفهیم اتهام و سپس صدور قرار کفالت کرده است؛ همچنین مشکی عنهما علی‌رغم معرفی کفیل به زندان اعزام شده‌اند. علی‌هذا با انطباق موضوع با صدر ماده‌ی ۲۰ (زندی، پیشین: ۲۰۷ تا ۲۱۱) نظام‌نامه راجع به تشخیص انواع تقصیرات انتظامی قضات، نامبرده به کسر خمس حقوق برای مدت ۳ ماه محکوم می‌گردد. اضافه می‌شود، در مورد شکایت مطروحه علیه شرکت تعاونی که قاضی موصوف در آن سهم دارد با توجه به متن دادنامه شکایت مسکن و شهرسازی، قاضی مذکور تبرئه می‌شود.

۶-۸- صدور برگ جلب بدون محدودیت زمانی

خلاصه جریان پرونده: اجمال تخلفات اعلام شده طی کیفرخواست چنین است که رئیس شعبه دادگاه عمومی ۱- در خصوص تخلیه به ایراد خوانده مبنی بر اینکه، افراد دیگری نیز در منافع مغازه شریک هستند توجه نکرده است. ۲- خواهان مطابق دادخواست تقدیمی خسارت دادرسی را نیز مطالبه کرده که از این جهت غفلت شده است. ۳- متعاقب قرار ارجاع امر به کارشناس، دادگاه قبل از عدول از آن و یا اعلام نظر کارشناس اقدام به صدور رأی نموده است بدون اینکه دلیل آن را معلوم کند. ۴- نظر به اینکه دادگاه تجدیدنظر رأی بدوی را نقض و قرار عدم استماع دعوی صادر کرده و چون رأی قطعی بوده، ورود دادگاه بدوی بعد از آن در همان پرونده، آن هم قبل از ارجاع و تعیین وقت دادرسی... موجه نبوده است.

رأی دادگاه:

الف) در پرونده حقوقی محاکماتی آقای رئیس دادگاه اولاً، به ایراد خوانده که دعوی تخلیه را صرفاً متوجه خود نمی دانسته توجه نکرده است. ثانیاً، از اظهارنظر در خصوص مطالبه هزینه دادرسی غفلت نموده است. ثالثاً، بعد از صدور قرار کارشناسی بدون آنکه از آن عدول نماید و یا نظر وی را اخذ کند رأی صادره کرده است. رابعاً، بعد از صدور رأی قطعی، دادگاه تجدیدنظر وارد رسیدگی شده است.

ب) در پرونده کیفری محاکماتی: ۱- برگ جلب بدون محدودیت زمانی صادر کرده است که مورد سوءاستفاده شاکی بعد از برائت متهم قرار گرفته است. ۲- بعد از جلب

حق متهم بر ارائه آخرین دفاع و تکلیف بازپرس به اخذ آخرین دفاع در ماده‌ی ۲۶۲ قانون آیین دادرسی کیفری به شکل امره قید گردیده است و نقض این تکلیف موجب مسئولیت انتظامی است.

و معرفی متهم قاضی موصوف با علم به اینکه پرونده با صدور رأی برائت مختومه شده دستورهای (دستور تلاش برای سازش - در دسترس بودن متهم البته بدون بازداشت) صادر کرده است. ۳- بعد از صدور حکم برائت در رفع ممنوعیت از خروج متهم از کشور غفلت کرده است. ۴- شکایت جعل امضاء و استفاده از سند مجعول را در جریان دادرسی به پرونده بدون ارجاع پذیرفته و هنگام تصمیم گیری در خصوص اتهام افتراء از اظهارنظر در این مورد غفلت کرده است. ۵- نظارت کافی بر امور دفتری نکرده است به حیث اینکه شماره دادنامه قید شده پنج روز قبل از تحریر دادنامه است. علی هذا مستنداً به مادتين ۱۴ و ۲۰ نظام نامه راجع به تشخیص انواع تقصیرات انتظامی قضات به کسر خمس حقوق برای مدت ۳ ماه محکوم می شود. رأی قطعی است (زندى، پیشین: ۴۴۲ و ۵۴۲).

۶-۹- تفهیم اتهام به متهم بدون تفهیم دلایل اتهام

خلاصه جریان پرونده: آقای بازپرس شعبه بعد از حضور متهم، برخلاف ماده‌ی ۱۲۹^(۸) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری صرفاً موضوع اتهام او دایر بر کلاهبرداری را به وی تفهیم و دلایل

اتهام بررسی و جمع آوری و تفهیم نشده است و تأمین کفالت اخذ شده از وی قبل از بررسی دلایل و اسباب اتهام برخلاف ماده‌ی ۱۳۴^(۹) قانون مذکور صورت گرفته است. ضمناً در فاصله ۲۴ ساعت بین صدور قرار تأمین کفالت و صدور قرار قبولی کفالت از متهم، وضعیت متهم از لحاظ چگونگی آزادی نامشخص است و مغایر ماده‌ی ۱۳۸ و تبصره‌ی ماده‌ی ۱۳۲^(۱۰) قانون موصوف عمل شده است که دادگاه عالی انتظامی قضات وی را به استناد صدر ماده‌ی ۲۰ نظام نامه راجع به تشخیص انواع تقصیرات انتظامی قضات، به کسر یکدهم حقوق ماهیانه به مدت چهار ماه محکوم می کند و نسبت به سایر موارد با توجه به دفاع به عمل آمده تخلفی احراز نشد. این رأی قطعی است (زندى، پیشین: ۱۷۲ و ۲۷۲).

۶-۱۰- تفهیم اتهام به متهم و اخذ تأمین از او بدون وجود دلیل، احضار و جلب مشتکی عنه بدون وجود دلیل بر توجه اتهام، تشکیل ندادن جلسه دادگاه در وقت مقرر، پاکنویس نکردن رأی و ابلاغ نکردن آن به طرفین

طبق جریان پرونده تخلف دادرس دادگاه از حیث تفهیم اتهام به مشتکی عنه و اخذ تأمین از او بدون وجود دلیلی علیه وی و تخلف رئیس دادگاه از جهت دستور احضار و جلب مشتکی عنه بدون وجود دلیل بر توجه اتهام به او، همچنین عدم تشکیل جلسه در وقت‌های مقرر در دو نوبت با وجود ابلاغ وقت به طرفین و تشکیل جلسه دادگاه در وقت فوق العاده بدون حضور طرفین و صدور رأی در این جلسه آن هم بدون پاکنویس و ابلاغ آن به طرفین که بنا به استناد صدر ماده‌ی ۲۰ نظام نامه راجع به

تشخیص انواع تقصیرات انتظامی قضات دادرسی دادگاه عمومی بخش را به کسر عشر حقوق ماهیانه به مدت دو ماه و آقای رئیس شعبه دادگاه را به کسر خمس حقوق ماهیانه به مدت چهار ماه محکوم می‌نماید (همان: ۳۴۳ و ۳۴۳).

۱۱-۶- **تشدید تأمین کیفری متهم پرونده امر، متعاقب تفهیم اتهام^(۲۱)**

هیئت تشدید تأمین کیفری متهم پرونده امر متعاقب تفهیم اتهام ترک انفاق به وی به سبب آنکه تمکین زوجه محقق نبوده تخلف است، خصوصاً آنکه بعداً تشدید قرار تأمین منتهی به بازداشت متهم را فک و قرار منع تعقیب زوج را صادر می‌نماید (زندى، پیشین: ۳۴۶).

برآمد:

رعایت حقوق متهم از سوی مراجع انتظامی و سایر وابستگان و مرتباً خصوصاً قضات در پرونده‌های قضایی، لازم و ضروری است تا هم به کشف واقع و هم به رسیدگی‌ها و دادرسی عادلانه و بی طرفانه امیدوار باشیم. حقوق و شرایط مساعد به حال متهم عبارت است از مجموعه امتیازات و امکاناتی که در یک دادرسی منصفانه از بدو اتهام تا صدور حکم لازم است متهم از آن برخوردار باشد تا بتواند در مقابل ادعایی که بر خلاف فرض برائت علیه او مطرح شده است از خود دفاع کند، به طوری که دفاع از جامعه نباید منجر به نادیده گرفتن حقوق متهمان شود و به این سبب مقررات آیین دادرسی کیفری باید به گونه‌ای تنظیم شود که علاوه بر رعایت حقوق جامعه، بی گناه را نیز در اثبات بی گناهی خود یاری کند. تبعیض در محاکمه و صدور حکم محکومیت در باره‌ی بزه‌کاران و در عین حال ممانعت از صدمه به حقوق آنها و جلوگیری از صدور محکومیت‌های ناروا که از اهم اهداف آیین دادرسی کیفری است، ارتباط دقیق با نظم جامعه داخلی و همچنین بین‌المللی دارد. حیثیت و آزادی متهم، زمانی حفظ می‌شود که ضمن رعایت حقوق دفاعی، طی محاکمه منصفانه، مسئولیت کیفری و تقصیرش ثابت و به موجب حکم قطعی محکوم شده باشد.

تحقق چنین هدفی، نه تنها مرسوم به کارگیری قوانین و مقررات عادلانه و قضات شایسته است، بلکه ضمانت اجرای آن علاوه بر مسئولیت کیفری و مدنی آنان مستلزم نظارت صحیح و مستمر بر نحوه عملکرد آنان نیز هست. شأن وضع قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰ و آیین‌نامه نحوه بازرسی، نظارت و ارزشیابی رفتار و عملکرد قضات مصوب ۱۳۹۲، نظارت بر نحوه عملکرد و رفتار قضات و رسیدگی به تخلفات انتظامی و صلاحیت قضایی آنان است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. مواد ۱۱ و ۱۲ قانون نظارت بر رفتار قضات.
۲. مواد ۱ و ۳ و ۷ و ۸ و ۹ آیین‌نامه نحوه بازرسی، نظارت و ارزشیابی رفتار و عملکرد قضات مصوب ۱۳۹۲/۳/۸.
۳. ماده‌ی ۱۳ قانون نظارت بر رفتار قضات.
4. Contractual Responsibility
5. Criminal Responsibility
6. Disciplinary Responsibility
7. Exclusion Clause
۸. ماده‌ی ۲۶۲ قانون آیین دادرسی کیفری.
۹. ماده‌ی ۱۸ قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰/۷/۲۷.
۱۰. ماده‌ی ۴۳۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲.
۱۱. اصل ۱۶۶ قانون اساسی: احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است.
۱۲. مواد ۴۱ و ۹۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲.
۱۳. تکلیف دادگاه به صدور قرار رد دعوی طبق قسمت اخیر ماده‌ی ۸۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی ناظر به بند ۶ ماده‌ی ۸۴ همان قانون.
۱۴. طبق ماده‌ی ۵۳ قانون حمایت خانواده یکی از شرایط تحقق بزه ترک انفاق تمکین زوجه است (هر کس با داشتن استطاعت مالی نفقه زن خود را در صورت تمکین ندهد... به حبس تعزیری درجه شش محکوم می‌شود).
۱۵. ماده‌ی ۱۸۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲.
۱۶. ماده‌ی ۱۹۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲.
۱۷. بند ۸ ماده‌ی ۱۴ قانون نظارت بر رفتار قضات.
۱۸. مواد ۱۹۳ تا ۱۹۷ و ۳۹۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲.
۱۹. ماده‌ی ۲۵۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲.
۲۰. مواد ۲۱۷ و ۲۲۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲.
۲۱. مواد ۲۴۳ و ۲۴۴ قانون آیین دادرسی کیفری.

فهرست منابع:

- ۱- باری، مجتبی، نظارت انتظامی کانون وکلای دادگستری، چاپ اول، ۱۳۹۱، انتشارات آوا (کتاب آوا)
- ۲- حکمت‌نیا، محمود، مسئولیت مدنی در فقه امامیه، چاپ اول، بهار ۱۳۸۶، پژوهشکده فقه و حقوق
- ۳- زندی، محمدرضا، هشدارهای انتظامی در آراء دادرسی و دادگاه عالی انتظامی قضات، چاپ اول ۱۳۸۸، انتشارات جنگل، جاودانه

جریان قاعده اعراض در حقوق ایران

قسمت اول

علی احمدیان، دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، سردفتر اسناد رسمی



چکیده

اعراض در بین فقها و حقوقدانان به صورت مستقل مطرح نگردیده و تنها در مواردی به طور ضمنی مورد بحث بوده است. در بین فقها قاعده بودن اعراض، مورد اختلاف است. حتی فقهایی که آن را به عنوان قاعده پذیرفته اند، در مورد آثار آن اختلاف نظر دارند، عده ای آن را موجب سلب مالکیت و مباح شدن مال و عده ای دیگر صرفاً موجب ایجاد اذن و اباحه استفاده برای دیگران و برخی نیز موجب پیوستن مال به انفال می دانند؛ همچنین ترک و رها کردن مال و معطل گذاشتن آن نیز به نظر برخی از فقها و حقوقدانان، اعراض محسوب گردیده است.

در قوانین و مقررات جاری کشور قاعده اعراض پذیرفته شده است. در برخی از قوانین موضوعه ترک و رها کردن مال اعراض قلمداد گردیده و بدون اینکه تعریف شده و گستره و قلمرو و نحوه اثبات آن دقیقاً مشخص شده باشد، موجب تصرف و تملک مال توسط دولت و مجوز واگذاری آن به غیر اعلام گردیده است که این امر ممکن است سبب اتخاذ تصمیمات عجولانه و تضییع حقوق الناس و تصرف و تملک اموال مردم با ادعای اعراض برای مالک شود. در این مقاله سعی خواهد شد، جریان قاعده در حقوق و اموال مختلف و قوانین و مقررات جاری کشور و آثار اجرای قاعده و طرق و آثار اثبات آن و صور اعراض نقد و نظرات مختلف استخراج و بررسی گردد.

کلید واژگان: قابلیت تملک، اعراض، زوال مالکیت، مجهول المالک، تصرف، تملک

درآمد:

در فقه شیعه و حقوق مدنی ایران که منبعث از آن است، اصل حاکمیت اراده با عبارت معروف «الْعُقُودُ تَابِعَةٌ لِلْقُصُودِ» به رسمیت شناخته شده است؛ ولی با توجه به اینکه اموال و دارایی جامعه محدود است؛ پس اصولاً نباید مال هدر شود یا معطل گذاشته شود.

در دین مبین اسلام نیز تأکید زیادی بر حرمت مال مسلم صورت گرفته است، به طوری که خداوند در قرآن در آیه‌ی ۲۹ سوری مبارکه‌ی نساء می‌فرماید «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» و با این آیه که از مبانی قاعده فقهی احترام نیز می‌باشد مسلمانان از تصرف و تملک نابجای اموال یکدیگر بازداشته شده‌اند.

قانون مدنی، رابطه انسان با اموال را در ماده‌ی ۲۹ خود به صورت مالکیت، حق انتفاع و حق ارتفاق بیان نموده که این رابطه ممکن است به طرق مختلف قهری و ارادی ناشی از اعمال یا وقایع حقوقی به وجود آید.

رایج‌ترین مالکیت قهری از طریق توارث می‌باشد. مالکیت ارادی از طریق اعمال حقوقی است که ممکن است ایجادکننده رابطه حقوقی و مالکیت از قبیل حیزات مباحات یا منتقل کننده مالکیت یا منحل کننده و زایل کننده رابطه حقوقی موجود مثل طلاق و فسخ و اعراض باشد.

دسته‌ای از فقها اعراض را به عنوان قاعده نپذیرفته‌اند. برخی نیز که این امر را پذیرفته‌اند، در مورد آثار آن اختلاف نظر دارند؛ به طوری که برخی اثر آن را سلب مالکیت و مباح شدن مال، برخی دیگر موجب سلب مالکیت و انفال گفته و بعضی دیگر سلب مالکیت را قبول نداشته و فقط موجب اباحه تصرف و استفاده از مال اعراض شده، می‌دانند و گفته‌اند هر موقع مالک برگشت، خودش با مالکیت اولیه آن را تصرف می‌کند.

با توجه به اینکه در بین فقها و در بین برخی از حقوقدانان و در قوانین و مقررات جاری کشور اختلاف نظر عمیقی در مورد قاعده اعراض و گستره و نحوه اثبات و اجرای آن مشاهده می‌شود، تلاش می‌شود اعراض و آثار آن در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته و با مقایسه قوانین

موضوعه با نظریات مشهور فقهی، مطابقت یا مغایرت قوانین با فقه و نظریه اساتید بررسی و ابهامات موجود برطرف گردد.

۱- کلیات و مبانی قاعده

علاوه بر معنی لغوی اعراض که دانشمندان علم لغت برای آن ذکر نموده‌اند، در فقه و حقوق نیز تعاریف مختلفی توسط فقها و حقوقدانان صورت گرفته است، چنانچه می‌دانیم برای تعیین محدوده و گستره یک عمل حقوقی باید تعریفی جامع و کامل از آن ارائه شود.

۱-۱- مفهوم و ماهیت اعراض

در قانون مدنی بدون آنکه اعراض تعریف شود، در ماده‌ی ۱۷۸ آن بکار رفته است؛ همچنین در سایر قوانین و مقررات جاری به صورت پراکنده نیز در مواردی بدون تعریف بکار برده شده است که در مباحث آینده به شرح یکایک آنها می‌پردازیم.

۱-۱-۱- مفهوم لغوی اعراض

اعراض در لغت به معنی روی برگردانیدن، رخ برتافتن، دوری کردن، نفرت داشتن، پرهیز کردن و پرهیز کردن از چیزی آمده است (معین، ج ۱، ۱۳۸۱: ۳۰۴) و اگر با حرف جر «عن» به کار رود به معنی پشت کردن به شیء خواهد بود؛ مثلاً خداوند در قرآن در سوره اعراف آیه‌ی ۱۹۹ به رسول الله می‌فرماید «وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» یعنی از جاهلان روی بگردان.

۱-۱-۲- مفهوم اصطلاحی و قانونی اعراض

در اصطلاح فقهی اعراض رفع پداختیاری از عین مال یا حق عینی است که با قصد و نیت قبلی و با انشاء یا عدم آن صورت می‌پذیرد، البته در صورت عدم انشاء، قصد اعراض مالک باید احراز شود (سبزواری، ج ۱۲: ۱۹۷-۲۰۱).

به نظر دکتر لنگرودی اعراض عبارت از چشم‌پوشی مالک از مالی از اموال خود به قصد ترک مالکیت و اثر مستقیم آن ساقط کردن سلطه مالکانه است (جعفری لنگرودی، ج ۱، ۱۳۷۸: ۴۷۸)؛ البته ایشان بعداً در کتاب الفارق با عدول از این نظر، صرف چشم‌پوشی مالک از اعمال تصرفات مالکانه را اعراض اعلام دانسته

و قصد اعراض و قصد انشاء به صورت اسقاط را شرط صحت آن نمی‌دانند، به طوری که کوچ اهالی دهی را اعراض اعلام کرده‌اند (جعفری لنگرودی، ج ۱، ۱۳۸۶: ۳۱۸-۳۱۹).

به نظر می‌رسد در این مورد می‌توان گفت: صرف رها کردن مال عمل اعراض محسوب نمی‌شود و این امر چنانچه در مباحث بعدی بحث گردیده، واقعاً حقوقی اعراض بوده یا به عبارتی آثار اعراض بر آن بار می‌گردد؛ همچنین مرحوم دکتر مهدی شهیدی اعراض را به اسقاط حق شخص نسبت به شیء به اراده صاحب حق تعریف نموده‌اند (شهیدی، ۱۳۹۲: ۱۳۷).

بنا به تعریف دکتر محقق داماد، استعمال صحیح آن روی گردان شدن از ملک می‌باشد (محقق داماد، ۱۳۹۱: ۲۷۰). به تعبیر مرحوم دکتر امامی اعراض عملی برای اسقاط حق عینی و مانند ابراء در حقوق دینی است که برای اسقاط حق دینی بکار می‌رود (امامی، ج ۱، ۱۳۷۴: ۱۴۳).

به نظر می‌رسد بهترین تعریف برای اعراض انصراف ارادی از مالکیت می‌باشد، یعنی اعراض باید به صورت ارادی و به قصد اعراض صورت بگیرد.

انصراف ارادی نیز یا باید با ابراز و اعلام و انشاء اراده همراه باشد یا اینکه قصد و اراده باطنی مالک بر اعراض به طرق شرعی و قانونی احراز و ثابت گردد و این امر در بیشتر قوانین و مقررات جاری کشور از جمله در ماده‌ی ۱۷۸ قانون مدنی و تبصره‌ی بند ۲ ماده‌ی ۱ قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز بیان گردیده است.

منظور قانون‌گذار از جواهر استخراج شده از دریا در ماده‌ی ۱۷۷ قانون مدنی جواهراتی است که از دل دریا مثلاً از صدف‌ها، سنگ‌ها یا به طرق دیگر به دست می‌آید که مالک نداشته و فقها آن را تعبیر به غوص یعنی غواصی نموده‌اند که از موارد حیزات مباحات است و اگر جواهر مالک داشته یا نشانه احیاء و مالکیت قبلی داشته مشمول ماده‌ی ۱۷۸ قانون مدنی می‌باشد و برای تصاحب و تملک آن اعراض مالک باید به طرق قانونی اثبات شود.

در سایر قوانین و مقررات جاری کشور در هیچ کدام از مواد قانونی کلمه اعراض تعریف نشده و فقط آثار آن بیان گردیده است. از جمله بارزترین قانون در این زمینه قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی مصوب ۱۳۶۳ می باشد که در قسمت ۲ بند ب ماده یک، «زمین رها شده» را زمین مسبوق به احیایی می داند که مالک از آن اعراض می کند و در تبصره همان ماده اعلام نموده اعراض مالک باید در دادگاه ثابت شود؛ همچنین ماده واحده مصوب ۱۳۶۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام و بند ۴ ماده ۲۰ آیین نامه اجرایی لایحه قانونی واگذاری اراضی در جمهوری اسلامی ایران، کلمه اعراض را به صراحت به کار برده است. ماده واحده مجمع تشخیص مصلحت نظام مصوب ۶۷ در خصوص حل مشکل اراضی بایر اعلام نموده: کلیه اراضی بایر در صورت اعراض مالک، بلاعوض در اختیار دولت قرار می گیرد.

ماده ۴۷ آیین نامه اجرایی قانون ثبت اختراعات مصوب ۱۳۸۶ مقرر می دارد: «مالک اختراع مکلف است ... اعراض از مالکیت اختراع ثبت شده را کتباً و همراه با مدارک مربوط جهت ثبت در سوابق به مرجع ثبت اعلام نماید». ماده ۳۹ قانون توزیع عادلانه آب مصوب ۱۳۶۱ اعراض از حق آبه را که از زیر مجموعه های حق ارتفاق می باشد، مورد قبول دانسته است و اثر آن را از بین رفتن حق آبه می داند.

۱-۱-۳- ماهیت حقوقی اعراض

اعمال حقوقی به دو نوع عقود و ایقاعات تقسیم بندی شده است؛ عقود با توافق دو اراده انجام پذیرفته و ایقاعات با یک اراده به وجود می آیند و اصل صحت و اصل لزوم در ایقاعات نیز جاری است (حسینی مراغی، ج ۱، ۱۳۸۸: ۶۶). در قوانین و مقررات جاری کشور دو نوع اعراض مشاهده می شود؛ یک نوع از آن به صورت عمل حقوقی بوده و تنها با اراده مالک صورت می گیرد؛ یعنی مالک با قصد و اراده خود از مال خود اعلام انصراف

اعمال حقوقی به دو نوع عقود و ایقاعات تقسیم بندی شده است؛ عقود با توافق دو اراده انجام پذیرفته و ایقاعات با یک اراده به وجود می آیند و اصل صحت و اصل لزوم در ایقاعات نیز جاری است.

می کند که در این مورد اعراض به صورت عمل حقوقی و ماهیت آن ایقاع است. در قسم دیگر، مالک صرفاً مال خود را ترک و رها کرده یا از آن انتفاع و بهره برداری نمی کند و در مواردی که خود نیز حضور ندارد، احراز قصد و نیت او امکان پذیر نیست، زیرا قصد و نیت امری قلبی و درونی بوده و حتی در بیشتر این قبیل موارد به مالک هم دسترسی وجود ندارد. در این مورد اگر ترک و رها کردن مال از روی اجبار و اکراه و از قبیل آنها باشد و اگر به میل و رضای درونی صورت نگرفته باشد، نوعی واقعه حقوقی اتفاق افتاده است؛ مثلاً زمانی که اهالی یک منطقه محل زندگی خود را به دلیل بروز جنگ یا زلزله یا قحطی و کم آبی ترک می کنند؛ ولی به نظر نمی رسد زایل کننده مالکیت باشد؛ زیرا به نظر بیشتر حقوق دانان، ترک و رها کردن و معطل ماندن مال و گذشت زمان و عدم انتفاع موجب از بین رفتن مالکیت نشده و بهره برداری لازمه ی بقای مالکیت نیست و زوال ناپذیری و دائمی بودن مالکیت را باید به عنوان اصل پذیرفت (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۱۰۹) دکتر لنگرودی بر همین اساس قصد اعراض یا اسقاط مالکیت در اعراض را شرط ندانسته و گفته اند: قصد انشاء (به صورت اسقاط) در آن وجود ندارد تا از ایقاعات باشد و بر ایقاع نبودن آن تصریح نموده اند (جعفری لنگرودی، ج ۱، ۱۳۸۶: ۳۱۹). منظور ایشان اعراض در این گونه موارد است؛ زیرا این موضوع در مورد واقعه حقوقی اعراض صدق می کند؛ ولی تحقق عمل حقوقی اعراض یا

همان اعراض ارادی، نیاز به قصد و رضا و بیان آن دارد و بدون رضایت مالک امکان پذیر نیست و اصولاً عمل حقوقی عمل ایجاد است و ایجاد باید همراه با قصد و بیان قصد صورت گیرد و سکوت به نظر نمی رسد ایجاد کننده باشد.

لازم به ذکر است بیشتر موارد رایج در خصوص اعراض نیز که در بیرون اتفاق می افتد، از همین نوع است و معمولاً مالک بدون ابراز اراده املاک و اموال خود را ترک و رها نموده و غایب می شود یا حتی امکان دارد خود حاضر بوده ولی از اموال خود انتفاعی نمی برد. مثلاً در بند ۳ ماده ۱ آیین نامه اجرایی لایحه قانونی اصلاح لایحه قانونی واگذاری و احیاء اراضی در حکومت جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۵۹/۰۲/۳۱ هر دو نوع اعراض را در نظر گرفته و اعلام نموده: اراضی بایر زمین هایی هستند که سابقه احیاء دارد ولی به علت اعراض یا عدم بهره برداری بدون عذر موجه به مدت ۵ سال متوالی متروک مانده یا بماند. در این ماده، در قسمت اول که اعلام نموده به علت اعراض منظور از اعراض بکار برده شده در آن اعراض ارادی است که باید انجام آن توسط مالک ثابت شود، ولی در جایی که اعلام نموده عدم بهره برداری بدون عذر موجه به مدت ۵ سال، یعنی ترک و رها کردن یا عدم بهره برداری را اعراض فرض نموده است.

۱-۱-۴- صور اعراض

فقهی اعراض را در صورت های مختلفی دسته بندی نموده اند؛ در دو مورد از صورت های اعراض که همان اعراض ارادی است و شامل انجام فعلی برای ترک مال یا بیان قصد قبلی برای این موضوع است، اختلاف نظری وجود ندارد، مثلاً در مورد اولی لباس متعلق به خود را بیرون منزل برده و در آنجا رها نماید و در مورد دومی با بیان «اعْتَقْتُک» بنده خود را آزاد سازد. ولی در برخی از صورت های آن از جمله ترک و رها کردن و معطل گذاشتن مال، اشیاء مغروق و لقطه و

حیوانات ضاله بین آنها اختلاف نظر وجود دارد و برخی آنها را اعراض دانسته و برخی دیگر از صور اعراض نمی دانند (مدرسی طباطبائی، ۱۹۸۴: ۳۶۹؛ نجفی، ج ۲۴، ۱۹۸۱ م: ۵۲؛ دیلمی، ۱۳۸۴: ۲۲۹).

فقه اهل سنت کمتر به بحث از قاعده اعراض پرداخته اند و فقط در برخی از موارد و منابع فقهی اهل سنت مثل شافعی و حنبلی و حنفی آن هم به صورت مختصر و گذرا، از جمله در بحث از صید و لقطه و احیاء موات مباحثی مطرح گردیده است (المصری الحنفی: ۲۸۷؛ المقدسی الحنبلی، ج ۶: ۳۲۵). اختلاف نظر اصلی بین فقها و حتی برخی از حقوقدانان در مورد ترک و رها کردن مال و معطل گذاشتن آن می باشد که در نظر برخی این عمل اعراض محسوب شده، ولی در نظر برخی دیگر از بحث اعراض خارج است.

در قوانین و مقررات جاری کشور نیز در مواردی صرف ترک و رها کردن مال اعراض محسوب می گردد، ولی در مواردی دیگر این عمل اعراض محسوب نمی گردد؛ مثلاً در تبصره‌ی قسمت ۲ ماده‌ی ۱ قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی گفته شده اعراض مالک باید ثابت گردد، لیکن در بند ۳ ماده‌ی ۱ آیین نامه ماده واحده مصوب ۱۳۶۹ مجمع تشخیص مصلحت در مورد اراضی بایر در تعریف اراضی اعراضی بیان می دارد: «اراضی اعراضی، زمین های در تملک اشخاص است که بلااستفاده گذاشته شده اند...»؛ همچنین در برخی از قوانین و مقررات جاری کشور مرور زمان و عدم مطالبه حق در حکم اعراض فرض گردیده است؛ مثلاً در ماده‌ی ۱۴۹ قانون ثبت الحاقی ۱۳۵۱/۱۰/۱۸ اعلام نموده است: «نسبت به ملکی... معلوم شود اضافه مساحت دارد ذی نفع می تواند قیمت اضافی را... به صندوق ثبت تودیع و تقاضای اصلاح سند خود را بنماید... اداره ثبت سند را اصلاح و به ذی نفع اخطار می نماید تا وجه توديعی را از صندوق ثبت دریافت دارد. عدم مراجعه فروشنده برای دریافت وجه در مدتی زائد بر ده سال از اصلاح سند اعراض محسوب می شود». علاوه بر این، ماده‌ی ۶ قانون تصدیق انحصار وراثت مصوب ۱۳۰۹ مقرر می دارد: «اگر اموال منقول و

غیر منقول و وجه نقد متعلق به اشخاص مجهول الوارث... در ظرف ده سال نسبت به مال منقول و وجه نقد و بیست سال نسبت به مال غیر منقول... کسی به عنوان وراثت ادعا ننماید دیگر ادعایی پذیرفته نخواهد شد و اموال مزبوره متعلق به دولت است...». در این موارد برخی از فقها آنها را باقی در ملکیت صاحبانشان دانسته (جواهر الکلام ج ۲۹: ۵۲-۵۳) و برخی دیگر از فقها این نوع اموال را شامل قاعده اعراض و اموال را معرض عنه اعلام نموده (حرعاملی، ۱۴۱۲ ق، ج ۲۵: ۴۵۷-۴۵۸) و عده‌ای دیگر این موارد را از بحث اعراض خارج و آن اموال را تلف عرفی نامیده اند، یعنی اعلام نموده اند که در این موارد اعراض معلوم نبوده ولی به دلیل عدم دسترسی به مالک و احتمال عدم پیگیری او به دلیل یأس از به دست آوردن مال خود، برای مالک فرض اعراض می شود (بحرانی یوسف، ج ۱۲: ۳۴۵).

ماده‌ی ۱۷۸ قانون مدنی شرط قابلیت تملک اموال غرق شده در دریا را اعراض مالک اعلام کرده و برخلاف نظر این دسته از فقها و روایت ذکر شده توسط آنها، اثبات اعراض مالک را شرط دانسته است. ماده‌ی ۱۶۲ قانون مدنی نیز لقطه (مال پیدا شده) را تحت شرایط خاصی قابل تملک اعلام نموده و در این ماده و ماده‌ی ۱۶۵ که پیدا کردن مال در خرابه خالی از سکنه را قابل تملک اعلام نموده، گرچه سخنی از اعراض به میان نیاورده، ولی به نظر می رسد به پیروی از نظریه برخی از فقها مال را تلف عرفی و برای مالک فرض اعراض نموده، که مال را مباح و قابل تملک اعلام کرده است.

لازم به ذکر است دکتر جعفری لنگرودی به تبعیت از برخی از فقها مثل صاحب جواهر تملک لقطه (التقاط) را عمل حقوقی و ماهیت آن را ایقاع مملکه اعلام نموده و از ماده‌ی ۱۴۰ قانون مدنی نیز برای عدم ذکر آن از اسباب تملک انتقاد کرده اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۱: ۱۴۲).

به نظر ایشان مال مجهول المالک آن است که از مالک یا قائم مقام آن به دست می آید، ولی بعداً جهل به مالک آن عارض می شود؛ مثلاً کتابی عاریه می کنی و سپس فراموش می کنی مالک آن چه کسی بوده است، ولی لقطه از نظر تعریف

و تملک با مجهول المالک متفاوت است (همان) و نویسندگان قانون مدنی اشتباه نموده و در تبصره‌ی ماده‌ی ۱۶۳ حکم مجهول المالک را برای لقطه ذکر نموده است (همان).

عده‌ای از فقها مثلاً ریختن پول در مراسم عروسی بر روی سر عروس و گذاشتن غذا در یک مهمانی عمومی جلوی اشخاص را از صور اعراض اعلام نموده اند (انصاری مرتضی، ۱۴۱۵ ق: ۳۵).

۲- دلایل و مستندات قاعده بودن

فقه‌ای طرفدار قاعده بودن اعراض برای اثبات آن دلایلی ارائه نموده اند که به دودسته دلایل عام و دلایل خاص تقسیم بندی شده است. در دسته دلایل عام، اصل علیت و قاعده تسلیط و قاعده اقدام، در دسته دلایل خاص، روایات و اجماع در برخی از موارد و بنای عقلا بیان گردیده است.

۲-۱- دلایل عام

عده‌ای از فقها گفته اند طبق اصل علیت یعنی «إذا زالت العلة، زال المعلول» وقتی علت زایل یا تعطیل شود معلول آن یعنی مالکیت نیز زایل گشته مال مباح می شود. مثلاً اگر فردی که آبی از دجله برداشته آن را به منشأ خود برگرداند مالکیت او نسبت به آن از بین خواهد رفت (علامه حلی، ج ۲: ۴۰۱).

همچنین طبق روایت معروف قاعده تسلیط که پیامبر اسلام فرموده اند «الناس مسلطون علی اموالهم» (محقق داماد، ۹۱: ۲۱۱).

شخصی که بر مالی سلطه و مالکیت پیدا نموده، اختیار دارد از آن ازاله مالکیت کند.

قاعده اقدام نیز از نظر فقهاء این است که کسی با علم و قصد و آگاهی ضرر یا ضمانی را بپذیرد یا اقدام به زیان خود نماید، در این صورت کسی ضامن او نبوده و زیان از کیسه خودش رفته است (محمدی، ۱۳۷۴: ۲۳۵)؛ زیرا اصل بر نفی ضرر از خود بوده و کسی که آگاهانه به ضرر خود اقدام نماید، دیگران مسئولیتی ندارند (بهرامی، ج ۱، ۱۳۹۰: ۹۳-۹۴).

۲-۲- دلایل خاص

مستندات فقها در قسمت ادله خاص، روایات معصومان و اجماع در برخی موارد و بنای عقلا

می باشد که در قسمت روایات مواردی متعدد ذکر گردیده که برخی از آنها بدین شرح است.

برخی از فقها روایتی از سکونی از ابی عبدالله در حدیثی از امیرالمؤمنین (ع) بیان نموده اند: «إِذَا غَرَقَتِ السَّفِينَةَ وَ مَا هُوَ فَاصَابُهُ النَّاسُ فَمَا قَذَفَ بِهِ الْبَحْرَ عَلَى سَاحِلِهِ فَهُوَ لِأَهْلِهِ وَهُمْ أَحَقُّ بِهِ وَ مَا غَاصَ عَلَيْهِ النَّاسُ وَ تَرَكَهُ صَاحِبُهُ فَهُوَ لَهُمْ» یعنی «اگر کشتی غرق شود و هر آنچه مال مردم در داخل کشتی بوده آنها را دریا به ساحل آورد مال صاحبان آنهاست و آنچه غواصان به دست می آورند و ترک آن مشخص باشد مال آنهاست؛ زیرا ایشان از هر کس دیگر نسبت به آن اموال شایسته تر اند» (حرعاملی، ج ۱۷، ۱۴۱۲ق: ۳۶۲). شایان ذکر است که ماده ی ۱۷۸ قانون مدنی اثبات اعراض مالک از اموال غرق شده را شرط قابلیت تملک آنها اعلام نموده است و به این مسئله نیز که با اعراض سلب مالکیت صورت گرفته یا نه اشاره ای ندارد (محقق داماد، ۱۳۹۱: ۲۷۹) و این مسئله در قوانین و مقررات جاری کشور تعیین تکلیف نشده است.

روایت دیگر صحیح عبدالله ابن سنان از امام جعفر صادق (ع) که ایشان فرموده اند: «هر که در سرزمین بی آب و علف به شتری برسد که ناتوان گشته و مالکش آن را به دلیل ناتوانی رها نموده و شخص یا بنده به آن آب و علف داده و از هلاکت نجات دهد آن شتر مال اوست زیرا همانند شیء مباح است» (حرعاملی، ج ۲۵، ۱۴۱۲ق: ۴۵۷-۴۵۸)

قانون مدنی در مواد ۱۷۰ به بعد خود اعراض مالک را به عنوان شرط قابل تملک بودن حیوانات ضاله پذیرفته و یا بنده حیوان سرگردان را مکلف به تحویل آنها به مالک یا حاکم می داند و ماده ی ۱۸۰ همان قانون شکار حیوانات اهلی و حیوانات دیگری را که مالک مشخص داشته و مالک آنها را رها کرده است، به عنوان حیازت برای تملک، قبول نموده است.

در روایتی سهل ابن زیاد از امام صادق (ع) از حضرت امیرالمؤمنین (ع) نقل نموده اند: در مورد

مردی که حیوان خود را در بیابان رها ساخته بود چنین قضاوت فرمودند که «حیوان از آن کسی است که احیایش کند و چنانچه در جوار آب و علف رها ساخته و بعداً می توانست آن را دوباره بگیرد مال خود اوست و هر وقت که بخواهد می آید و آن را با خود می برد» (حرعاملی، ج ۱۳: ۳۴۴؛ دیلمی، ۱۳۸۴: ۲۲۵).

در این رابطه ماده ی ۱۷۰ قانون مدنی نیز به نظر می رسد در تبعیت از این روایت در تعریف حیوانات ضاله حیوانی را که در چراگاه یا نزدیک آبی یافت می شود، جزء حیوانات ضاله محسوب نموده است. برخی از فقها روایت معاویت ابن وهب از امام صادق (ع) را بیان نموده اند که «اگر کسی زمینی را آباد کند ولی پس از مدتی آن را رها نماید تا خراب شود و کس دیگری آن را آباد نماید فرد دوم اولویت دارد» (حرعاملی، ج ۳۴: ۴۳۴). به نظر حضرت امام خمینی (رض) مراد در این روایت زمینی است که از آن رفع ید و اعراض شده؛ زیرا زمین مالک غایب را که به اراده بازگشت و تعمیر و آبادانی به مسافرت رفته نمی توان تصرف نمود (ترجمه موسوی همدانی، ۱۳۹۱: ۴۷۵-۴۸۹). لازم به ذکر است که در مورد عتق (آزاد نمودن برده) و وقف عام ادعای اجماع شده و برخی از فقها نیز بنای عقلا را بر قبول اعراض دانسته اند و تمامی ادله فوق مورد نقد و بررسی مخالفان قرار گرفته و حتی برای برخی از روایات، روایتی متضاد ذکر شده که بیان آنها در این مبحث نمی گنجد. برخی از حقوقدانان اثر قاعده اعراض را به عنوان زایل کننده مالکیت، قبول نکرده اند؛ مثلاً دکتر مصطفی محقق داماد معتقدند که مالکیت از احکام وضعی بوده و همان طور که ورود مال به مالکیت انسان سبب شرعی می خواهد، خروج مال از مالکیت نیز سبب شرعی و محتاج به اثبات است و دلیلی بر جایز بودن آن و تصرف و منتقل شدن مال به صرف نیت اعراض وجود ندارد و ماده ی ۱۷۸ قانون مدنی صرفاً اختصاص به

اموال مغروق داشته و در همان محدوده باید تفسیر مضیق شود (محقق داماد، ۱۳۹۱: ۲۷۶)؛ اما بیشتر حقوقدانان قاعده اعراض و اثر آن به عنوان زوال مالکیت را قبول نموده و وجود آن را توجیه کرده اند؛ مثلاً زنده یاد دکتر ناصر کاتوزیان گفته اند: مالکیت اصلی از آن خداوند است و مالکیت انسان اعتباری بوده و بنابراین ایجاد و زوال آن نیز به دست اعتبار کننده ممکن است (کاتوزیان، نشر میزان، ۱۳۸۷: ۱۰۸-۱۱۱)؛ البته صرف ترک و رها کردن و معطل گذاشتن مال را دلیل زوال مالکیت نمی دانند (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۳۶۲) مرحوم دکتر سید حسن امامی اعلام نموده اند که در صورت اعراض مال جزو مباحات قرار می گیرد و طبق ماده ی ۱۴۷ قانون مدنی قابل حیازت می باشد (امامی، ج ۱، ۱۳۷۴: ۱۴۲-۱۴۳) مرحوم دکتر شهیدی نیز امکان اعراض و قاعده عام بودن آن را تایید نموده و وجود قصد و رضا را از شرایط وقوع آن اعلام نموده اند (شهیدی، ۱۳۹۲: ۱۳۷). با توجه به اینکه اعراض عمل حقوقی می باشد؛ بنابراین برای صحت وقوع آن اعراض کننده باید دارای شرایطی باشد که برای صحت معاملات در قوانین و مقررات پیش بینی شده و مال مورد اعراض نیز نباید متعلق حق غیر باشد (جعفری لنگرودی، ج ۱، ۱۳۸۶: ۳۱۸-۳۱۹) و اعراض نباید به طور کلی به حقوق دیگران ضرری وارد نماید. طبق اصل ۴۰ قانون اساسی نیز هیچ کس نمی تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار غیر قرار دهد. بر این اساس به نظر می رسد با توجه به اینکه به موجب تبصره ی ماده ی ۶ قانون زمین شهری و تبصره ی ۲ ماده واحده قانون مرجع تشخیص اراضی موات و ابطال اسناد آن مصوب ۱۳۶۵ به صرف تملک دولت، از اراضی اعراضی فک رهن به عمل می آید. پس طبق مواد ۷۹۳ و ۷۹۴ قانون مدنی اعراض تصرف منافی حق مرتهن بوده و جایز نیست؛ هر چند حق رجوع مرتهن به سایر اموال راهن در مواد موصوفه تصریح شده، ولی ممکن است راهن مال دیگری

به غیر از موارد رهن در اختیار نداشته باشد.

۳- جریان قاعده اعراض در اموال و حقوق و منافع

در یک تقسیم بندی کلی از نظر حقوقدانان اموال به دو نوع عینی و دینی تقسیم گردیده است. البته امروزه معنی مال گسترده بوده و به هر چیز بالارزش که حتی قابل لمس و قابل مشاهده نیز نباشد، اطلاق می شود و امثال حق کسب و پیشه و تجارت یا حق تألیف یا حق اختراع و اکتشاف و ابتکار یا یک علامت تجاری یا حق سرقتی و سهام شرکت ها و... مال محسوب می شود.

۳-۱- جریان قاعده اعراض در مصادیق اموال

اموال عینی اموالی است که در عالم خارج قابل لمس و مشاهده می باشند و «عین عبارت است از مالی که به فرض وجود خارجی، جسم باشد» (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸: ۸۷). عین در قانون مدنی در مواد ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۳۵۰ به سه قسم عین معین، عین کلی و کلی در معین تقسیم بندی شده است که اعراض در عین معین و کلی در معین قابل تصور بوده، ولی در عین کلی فی الذمه به نظر اعراض امکان پذیر نیست؛ زیرا چنانچه می دانیم در فقه مال کلی اعتباری موجود در ذهن را دین نامیده اند و گفته اند اموال کلی که وجود خارجی ندارند؛ در موطن اموال کلی در ذهن جای گرفته و بر ذمه فرد است که در صورت معامله بر آنها، متعهدله مالک مافی الذمه متعهد می شود (عبدی پور فرد، ۱۳۹۱: ۷۰ و ۷۱) پس در واقع عین کلی فی الذمه به صورت تصویری و تعهدی است (کاتوزیان، ج ۱، ۱۳۷۴: ۳۲) و به همین دلیل قابلیت اعراض نخواهد داشت و در صورتی که مصداق آن در بیرون معلوم گردد، دیگر از حالت کلی درآمد و عین معین محسوب می شود.

اثر اعراض از عین معین، فک مالکیت از آن و اثر اعراض از مال کلی در معین برای احیاء کننده یا دولت در مورد انفال ایجاد مالکیت مشاع با اعراض کننده می باشد؛ همچنین اعراض در برخی دیگر از مصادیق اموال که عین نبوده، ولی مالیت داشته باشد و عرف برای آن ارزش

اقتصادی قائل بوده و به عنوان مال شناسایی نموده باشد قابل تصور است؛ که در مباحث بعدی مورد بحث و بررسی قرار می گیرد.

۳-۱-۱- جریان قاعده اعراض در مالکیت معنوی

در قانون حمایت از نشانه های جغرافیایی مصوب ۱۳۸۳ در ماده ۵ آن بند ج در خصوص نشانه های جغرافیایی که مورد حمایت نیستند قید شده: «نشانه هایی که در کشور مبدأ... حمایت از آنها متوقف شده یا متروک گردیده اند...» منظور قانون گذار از کلمه متروک اعراض یا همان ترک و رها شده باشد و علامتی که پس از ثبت از آن استفاده نمی گردد، یعنی استفاده از آن ترک گردیده است. در آیین نامه

قانون مدنی در مواد ۱۷۰ به بعد، اعراض مالک را به عنوان شرط قابل تملک بودن حیوانات ضاله پذیرفته و یابنده حیوان سرگردان را مکلف به تحویل آنها به مالک یا حاکم می داند و ماده ۱۸۰ همان قانون شکار حیوانات اهلی و حیوانات دیگری را که مالک مشخص داشته و مالک آنها را رها کرده است، به عنوان حیات برای تملک، قبول نموده است.

اجرائی ماده ۲۱ قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۳۵۰ در ماده ۶ آن آمده بود: «درخواست کننده می تواند قبل یا بعد از ثبت اثر تقاضای تغییر، اصلاح، تکمیل یا ابطال آن را بنماید.» منظور از تقاضای ابطال در واقع اعراض و انصراف از استفاده می باشد که قانون گذار کلمه ابطال را در جای صحیح به کار نبرده است.

در قوانین و مقررات جاری کشور در مالکیت معنوی نیز دو نوع اعراض پیش بینی گردیده که نوعی از آن ارادی و دیگری عدم استفاده از آنها است. در مورد اعراض ارادی، در قانون ثبت اختراعات و طرح های صنعتی و علائم تجاری مصوب ۱۳۸۶ هیچ صحبتی از اعراض نشده، ولی در آیین نامه آن مواد متعددی اعراض مالک را پیش بینی نموده است. از نحوه تحریر ماده ۴۸ که بیان می دارد: «هر گونه تغییر در مالکیت اختراع، ثبت طرح صنعتی یا ثبت علائم تجاری... به درخواست کتبی هر ذینفع از اداره مالکیت صنعتی انجام شده و به ثبت می رسد. منظور از تغییر در مالکیت واگذاری و معاملات ناقله می باشد، ولی آیین نامه برداشت اعراض نیز از آن نموده است و در واقع آیین نامه خود در مقام قانون گذاری ظاهر شده و به جای تشریح قانون ایجاد قانون جدید نموده است. در هر حال، ماده ۴۷ آیین نامه مقرر می دارد: «مالک اختراع مکلف است... اعراض از مالکیت اختراع ثبت شده را... به مرجع ثبت اعلام نماید...» و در مواد ۹۳ و ۱۳۸ و ۱۴۴ همین امر را برای مالک طرح صنعتی و علامت تجاری ثبت شده، در نظر گرفته است. به موجب ماده ۵۷ اعراض از اختراع ثبت شده در صفحه مخصوص مربوط به ثبت اختراع ثبت و در ظهر گواهی اختراع درج می گردد و به هزینه ذی نفع ظرف ۳۰ روز از تاریخ ثبت در روزنامه رسمی آگهی می شود و تا به ثبت نرسد، در برابر اشخاص ثالث قابل استناد نیست. از ایرادات آیین نامه این است که منظور از ذی نفع را مشخص نکرده، زیرا مالکی که با اعراض از او سلب مالکیت گردیده، دیگر ذی نفع نیست. شایان ذکر است در پیش نویس قانون جامع حمایت از حقوق مالکیت ادبی و هنری و حقوق مرتبط که اخیراً در قالب لایحه تحویل مجلس شورای اسلامی گردیده در ماده ۹۲ اعلام گردیده: «در صورت اعراض تهیه کننده از حقوق انتقالی خود، این حقوق به پدیدآورندگان منتقل می شود؛» همچنین، در مورد ترک و رها کردن مالکیت معنوی، قسمت سوم ماده ۴۱ قانون ثبت اختراعات، طرح های صنعتی و علائم تجاری مصوب ۱۳۸۶ مجلس

شورای اسلامی اعلام نموده است «هر ذی نفع که ثابت کند که مالک علامت ثبت شده ... آن علامت را حداقل به مدت سه سال کامل از تاریخ ثبت... استفاده نکرده است، می تواند لغو آن را از دادگاه تقاضا کند...». بنابراین، دادگاه می تواند در این مورد با احراز شرایط مذکور حکم به لغو علامت تجاری دهد که در این مورد نوعی اعراض برای مالک به دلیل عدم استفاده از مالکیت معنوی قلمداد گردیده است. ایرادی که به این ماده وارد می شود، این است که منظور از ذی نفع را مشخص نکرده و آیا ذی نفع کسی است که قبلاً از علامت تجاری مذکور، بدون ثبت آن به نام خود استفاده کرده و در اثر غفلت او فرد دیگری آن را به نام خود ثبت کرده یا اشخاصی می باشد که مشابه علامت را قبلاً به نام خود ثبت نموده اند؟

۳-۱-۲- جریان قاعده اعراض در اسناد تجاری

در توجیه امکان رهن و وثیقه اسناد تجاری برخی از حقوقدانان کوشیده اند با توجیه اموال آلی بودن آنها رفع مانع نمایند (اخلاقی، ۱۳۷۱-۱۳۷۰). ولی اموال آلی برخلاف اموال اصلی که در فقه عین مال بوده و اصالتاً مال می باشند، خود مال نبوده بلکه نماینده و نشان دهنده مال بوده و در واقع دین و تعهد می باشند؛ بنابراین، قابل اعراض نبوده و فقط با ابراء داین دین منشاء آنها ساقط خواهد شد.

۳-۲-۳- جریان قاعده اعراض در حقوق و منافع

چنانکه بیان گردید، مالکیت بر حقوق و منافع اموال تبعی بوده و مالک عین به تبع آن مالک منافع نیز می گردد که می تواند با انعقاد عقود ناقله مالکیت بر منافع را به دیگران واگذار یا امکان استفاده از منافع را برای دیگران فراهم نماید که منتقل علیه یا استفاده کننده نیز می تواند از این امور اعراض نمایند.

۳-۲-۱- جریان قاعده اعراض در حقوق حاکم بر اموال

انسان می تواند از انواع حقوق عینی خود بر مال از قبیل حق انتفاع و حق ارتفاق خود بگذرد، مثلاً حق سر تیری که بر روی دیوار همسایه داشته با تخریب خانه خود برداشته و با احداث دیوار

اختصاصی، روی آن قرار دهد یا حق فسخ و حق رهن و حق شفعه خود را ساقط نماید و از اعمال آنها چشم پوشی نماید. در مورد اعراض از حق آینده، اختلاف نظر وجود دارد؛ اکثریت فقها و حقوقدانان آن را اسقاط مالیم یجب اعلام نموده و آن را باطل می دانند، ولی می توان گفت اگر منظور از چنین اسقاطی از بین بردن مقتضی و سبب ایجاد حق باشد، اشکال اسقاط مالیم یجب بودن نیز خود به خود رفع می گردد (خوانساری، ج ۳: ۱۴۸).

به بیان دیگر، شرط سقوط خیار در این فرض جلوگیری از تکوین حق است نه سقوط حق بعد از ایجاد آن «(کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۳۷۰-۳۷۱) و مثال روشنی که در این زمینه می توان زد به مثابه واکسینه کردن می ماند که بیماری آینده اثر نخواهد کرد و اگر شرایط ایجاد حق فراهم شود، مانع ایجاد آن خواهد شد. این توجیه که صاحب جواهر نیز در فقه آن را پذیرفته اند (نجفی، ج ۳: ۳۷۰)، با اصل صحت قراردادها در ماده ۲۲۳ قانون مدنی مطابقت بیشتری دارد. در مورد حق استرداد پیش بینی شده در قانون ثبت با استناد به ماده ۳۹ قانون ثبت اسناد و املاک که می گوید: «حقوقی که در مواد ۳۳، ۳۴ و ۳۸ برای انتقال دهنده مقرر است قبل از انقضاء مدت حق استرداد قابل اسقاط نیست، هر قرارداد مخالف این ترتیب، باطل و کان لم یکن خواهد بود» مصداق ندارد؛ زیرا مبنای اصلی مقررات مواد مزبور اجرای عدالت است و با نظم عمومی ارتباط نزدیک دارد (کاتوزیان، ج ۵: ۹۳۵)؛ پس قابلیت اسقاط و تغییر نخواهد داشت.

۳-۲-۲-۳- جریان قاعده اعراض در منافع:

مستنبط از ماده ۳۲ قانون مدنی مالکیت بر منافع مالکیت تبعی است؛ یعنی مالک عین به تبع آن مالک منافع نیز می باشد؛ ولی ممکن است مالک عین در مواردی حق مالکیت بر منافع را به غیر واگذار نماید.

الف- جریان قاعده اعراض در روابط موجر و مستأجر:

عقد اجاره به تعریف قانون مدنی در ماده ۴۶۶ «عقدی است که به موجب آن مستأجر مالک منافع عین مستأجره می شود...» و مستأجر می تواند از

مالکیت بر منافع ملک که بر اثر قرارداد اجاره به دست آورده است، اعراض و اعلام انصراف نماید که در این صورت به ضرر یا مصلحت خویش اقدام نموده است.

ب- جریان قاعده اعراض در حقوق صنفی و سرقتی

حق سرقتی در قوانین روابط موجر و مستأجر سال های ۱۳۵۶ و ۱۳۷۶ ایران ماهیتی متفاوت از هم دارد؛ بر مبنای مواد ۱۴ و ۱۵ به بعد قانون روابط موجر و مستأجر مصوب سال ۱۳۵۶ عقد اجاره اماکنی که برای کسب و پیشه و تجارت اجاره داده شده بود به انقضای مدت اجاره به اتمام نرسیده، بلکه موجر تنها در برخی موارد حق درخواست تخلیه را دارا می شد، اما در مواد ۶ و ۷ و ۸ قانون روابط موجر و مستأجر سال ۱۳۷۶ با پرداخت مبلغی از سوی مستأجر جهت تمدید متمادی قرارداد اجاره یا بر طبق شرایطی که در قرارداد اجاره گنجانده می شد، به وجود می آمد. لازم به ذکر است که در ماده ۶ قانون روابط موجر و مستأجر سال ۱۳۷۶ سرقتی تنها ناظر به املاک تجاری بوده و وجهی است که مالک در ابتدای اجاره و مازاد بر مال الاجاره از مستأجر می گیرد تا محل را تنها به ایشان اجاره دهد، ولی حق کسب و پیشه و تجارت در قانون ۱۳۵۶ عبارت است از کسب شهرت و اعتباری بود که مستأجر در ملک به دست می آورد چه مالی به موجر داده باشد یا نداده باشد؛ بنابراین، حق سرقتی با توجه به قطعی و مالی و قابل نقل و انتقال بودن آن جزء اموال غیرمنقول تبعی محسوب گردیده، قابل اعراض و اسقاط می باشد، ولی اعراض از حق کسب و پیشه و تجارت، با توجه به اینکه در ابتدا مشخص نبوده و در طول زمان و به سعی و کوشش مستأجر کسب می شود، در نگاه اولیه اسقاط مالیم یجب در ذهن تداعی می کند. البته به نظر می رسد، حق کسب و پیشه و تجارت نیز هر چند شرایط حق سرقتی را ندارد، ولی با توجه به اینکه اولاً با وقوع عقد منشأ آن به وجود آمده و ثانیاً در هر حال حق مالی بوده که عرف و قانون آن را به رسمیت شناخته، اعراض از آن به عنوان یک حق از اختیارات مالک آن بوده و امکان پذیر می باشد.

ادامه دارد....

آرای وحدت رویه

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۷۶۱ هیئت عمومی دیوان عالی کشور چنانچه صدمه وارده به این عضو، بدون آسیب به قسمت‌های دیگر آن، فقط به شکستگی استخوان منجر شود و این شکستگی بدون ایجاد عیب و نقص، اصلاح و جبران شود موجب یک‌دهم دیه کامل خواهد بود.

۱۳۹۶/۹/۱۲ - ۱۱۰/۱۵۲/۱۰۱۷۹

مقدمه

جلسه هیئت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده‌ی وحدت رویه‌ی ردیف ۲۴/۹۶ رأس ساعت ۸:۳۰ روز سه‌شنبه مورخ ۱۳۹۶/۸/۲ به ریاست حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای حسین کریمی رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای محمد مصدق نماینده محترم دادستان کل کشور و شرکت آقایان رؤسا، مستشاران و اعضای معاون کلیه شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیئت عمومی تشکیل شد و پس از

تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص مورد و استماع نظر دادستان محترم کل کشور، به ترتیب ذیل، به صدور رأی وحدت رویه‌ی قضایی شماره‌ی ۷۶۱ - ۱۳۹۶/۸/۲ منتهی گردید.

الف: گزارش پرونده

براساس گزارش ۱۹۲۴۲۲ - ۱۳۹۵/۹/۱۶ آقای رئیس سازمان بازرسی کل کشور و ضمایم آن در خصوص میزان دیه تعیین شده برای شکستگی استخوان بینی موضوع ماده‌ی ۵۹۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ از شعب ۱۰۲ و ۱۱۲۳ دادگاه‌های کیفری ۲ شهرستان‌های قرچک و تهران آراء مختلف صادر شده است که خلاصه جریان آنها به شرح ذیل منعکس می‌گردد:

الف. طبق محتویات پرونده‌ی ۸۲۰۰۸۲۰ شعبه‌ی ۱۰۲ دادگاه کیفری ۲ شهرستان قرچک، آقای اسمعیل... بر اثر سانحه‌ی رانندگی مصدوم شده و پزشک قانونی در

خصوص مورد، به موجب گواهی شماره ۱۳۹۴/۹/۱۶ - ۱/۱۶/م/۲۸۹۶۹ است: «کلیه ضایعات احراز شده و واجد ارزش عبارت‌اند از: ۱. خراشیدگی (حارصه) سمت راست بینی. ۲. کبودی مخاط داخلی لب بالا. ۳. شکستگی استخوان بینی که منجر به فساد بینی نگردیده و ارزش آن چهار درصد از دیه کامل انسان تعیین می‌گردد. ۴. لقی دو دندان پیشین که ارزش آنها جمعاً به میزان شش دهم درصد از دیه‌ی کامل انسان تعیین می‌گردد». پس از طرح شکایت در حوزه‌ی قضایی قرچک و طی مراحل قانونی، شعبه‌ی ۱۰۲ دادگاه کیفری ۲ این شهرستان در پرونده‌ی شماره‌ی ۹۴۰۷۹۰ مورخ ۱۳۹۴/۱۱/۱۵ چنین رأی داده است:

«در خصوص اتهام علی... دایر بر ایراد صدمه بدنی غیر عمدی ناشی از بی احتیاطی در امر رانندگی، دادگاه با ملاحظه اوراق و محتویات پرونده، کیفرخواست صادره دادستان محترم دادرسی عمومی و انقلاب قرچک، گزارش

و تحقیقات مرجع انتظامی، شکایت شاکی...، گواهی پزشکی قانونی، نظریه کارشناس راهنمایی و رانندگی، اقرار صریح متهم و نظر به سایر قرائن و امارات موجود در پرونده دادگاه بزه انتسابی به متهم را محرز و مسلم دانسته، مستنداً به مواد ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۸۸، ۵۹۳، ۶۲۰، ۷۰۹ و ۷۱۴ قانون مجازات اسلامی حکم به محکومیت متهم به پرداخت یک درصد دیه کامل انسان بابت خراشیدگی (حارصه) سمت راست بینی، سه هزارم دیه کامل انسان بابت کبودی مخاط داخلی لب بالا، چهار درصد دیه کامل انسان بابت ارش شکستگی استخوان بینی که منجر به فساد بینی نگردیده است و شش دهم درصد دیه کامل انسان بابت ارش لقی دو دندان پیشین یک سمت راست بالا و یک سمت چپ بالا در حق شاکی اسماعیل... صادر و اعلام می‌دارد و در خصوص جنبه عمومی بزه انتسابی دادگاه مستنداً به ماده‌ی ۷۱۷ قانون مجازات اسلامی با رعایت بند ۱ ماده‌ی ۳ قانون نحوه وصول برخی از درآمدهای دولت حکم به محکومیت متهم به پرداخت دو میلیون ریال جزای نقدی صادر و اعلام می‌دارد. رأی صادره حضوری و ظرف بیست روز پس از ابلاغ قابل تجدیدنظرخواهی در محاکم تجدیدنظر استان تهران می‌باشد.

ب. به حکایت پرونده‌ی ۶۰۰۸۶۶ شعبه‌ی ۱۱۲۳ کیفری در تهران خانم نرگس... در تاریخ ۱۳۹۴/۲/۲۵ در تصادف رانندگی مصدوم شده و پزشکی قانونی منطقه جنوب تهران در این باره طی گواهی ۱۶۸۹۱/م/۱۲ - ۱۳۹۴/۵/۳۱ نوشته است: «پرونده‌ی بیمارستانی و گرافی بررسی شد در اثر اصابت جسم سخت حدود مورخ ۱۳۹۴/۲/۲۵ (تاریخ پذیرش درمانگاهی) دچار شکستگی بدون جابه‌جایی استخوان بینی شده است که تحت جاندازی قرار گرفته است که میزان ارش آن چهار درصد (۴٪) دیه کامل انسان تعیین

می‌گردد. نیاز به معاینه مجدد ندارد» و شعبه‌ی ۱۱۲۳ دادگاه کیفری ۲ تهران نیز راجع به شکایت خانم نرگس... از راننده‌ی مقصر در پرونده ۹۴۰۶۳۵ چنین رأی داده است:

«در خصوص اتهام آقای علی بخش... اهل کرمانشاه ساکن تهران آزاد با قرار قبولی کفالت دایر بر بی‌احتیاطی در امر رانندگی منجر به ایراد صدمه بدنی غیر عمدی نسبت به شاکیه نرگس... دادگاه با توجه به کیفرخواست صادره به شماره ۹۴۰۴۶۰۰۸۶۶ مورخ ۱۳۹۴/۹/۳۱ از دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۱۴ تهران، شکایت شاکی، نظریه کارشناس رسمی دادگستری، نظریه پزشکی قانونی، اقرار مقرون به واقع متهم در جلسه رسیدگی و توجهاً به سایر قرائن و امارات موجود در پرونده وقوع امر انتسابی را محرز و مسلم دانسته و مستنداً به مواد ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۸۸ و ۵۹۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و ماده‌ی ۷۱۷ قانون مارالذکر مصوب ۱۳۷۵ با رعایت بند ۱ ماده‌ی ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین نامبرده را به پرداخت یک دهم دیه کامل انسان، بابت شکستگی بدون جابه‌جایی استخوان بینی بدون عیب و نقص اصلاح شده در حق مجنی‌علیه ظرف سال از تاریخ وقوع تصادف و پرداخت دو میلیون ریال جزای نقدی در حق صندوق دولت محکوم می‌نماید. رأی صادره حضوری و ظرف بیست روز پس از ابلاغ قابل تجدیدنظر در محاکم تجدیدنظر تهران است.»

و علت تعیین دیه شکستگی بینی به میزان ده درصد، برخلاف نظریه پزشکی قانونی را طی نامه‌ی ۴۰۴ - ۱۳۹۶/۳/۲۲ این‌طور توجیه کرده است: «بازگشت به استعلام شماره ۱۱۰/۱۵۲/۹۸۶۴ مورخ ۱۳۹۶/۳/۹ راجع به علت تعیین دیه شکستگی بینی به میزان ده درصد برخلاف نظریه پزشکی قانونی: نظر

به ماده‌ی ۵۹۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ که میزان دیه شکستگی بینی را در صورتی که بدون عیب و نقص اصلاح شود یک دهم دیه کامل دانسته، صرف‌نظر از عدم تعریف فساد بینی در قانون مذکور با عنایت به اینکه فساد بینی در مقابل شکستن استخوان بینی یا سوراخ کردن یا سوزاندن و یا امثالهم نیامده، بلکه به عنوان مصداق فساد بینی ذکر شده و نظر به سابقه تقنینی راجع به دیه شکستگی بینی که براساس منابع فقهی از جمله تحریر الوسیله حضرت امام خمینی (ره) و نظریه مشهور می‌باشد دلالت بر آن دارد که در صورت شکستگی بینی و اصلاح و جبران بدون عیب آن موجب یک صد دینار است، لذا با توجه به نظریه پزشکی قانونی که شکستگی بینی را بدون جابه‌جایی استخوان گواهی نموده، موجب یک دهم دیه کامل انسان است و ارش به آن تعلق نمی‌گیرد.»

با توجه به مراتب اعلام شده چون شعبه‌ی ۱۱۲۳ دادگاه کیفری ۲ تهران برای شکستگی بدون جابه‌جایی استخوان بینی که بدون عیب و نقص اصلاح شده و پزشکی قانونی میزان ارش را چهار درصد دیه کامل انسان تعیین کرده است. طی رأی صادر شده در پرونده به شماره بایگانی ۹۴۰۶۳۵ به پرداخت یک دهم دیه کامل انسان حکم داده و اقدام خود را هم به شرح مذکور در نامه فوق‌الاشعار توجیه کرده است، ولی شعبه‌ی ۱۰۲ دادگاه کیفری ۲ شهرستان قرقچک برای شکستگی استخوان بینی که منجر به فساد نشده است به همان اندازه که در نظریه پزشکی قانونی تعیین کرده‌اند (۴٪)، حکم داده و با این ترتیب اختلاف

استنباط از ماده‌ی ۵۹۳ قانون مجازات اسلامی در تعیین ما به ازاء شکستگی استخوان بینی که منجر به فساد بینی نشده و بدون جابه‌جایی و عیب و نقص اصلاح شده، به وقوع پیوسته است، لذا در اجرای ماده‌ی ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ طرح موضوع را برای صدور رأی وحدت رویه قضایی تقاضا می‌نماید.

حسین مختاری - معاون قضایی دیوان عالی کشور ب: نظریه دادستان کل کشور

«موضوع پرونده عبارت است از استنباط‌های مختلف از ماده‌ی ۵۹۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ که مقرر می‌دارد: «شکستن استخوان بینی که موجب فساد بینی و از بین رفتن آن شود دیه کامل دارد و چنانچه بدون عیب و نقص اصلاح شود موجب یک‌دهم دیه کامل و اگر با عیب و نقص بهبود پیدا کند، موجب ارش است. در کج شدن بینی یا شکستن استخوان بینی که منجر به فساد آن نشود، ارش ثابت می‌شود». شعبه‌ی ۱۰۲ دادگاه کیفری ۲ شهرستان قرچک در خصوص شکستگی استخوان بینی با استنباط از این ماده مرتکب را به پرداخت ارش محکوم کرده و مقرر نموده است که چون این شکستگی منجر به فساد بینی نشده است، لهذا به استناد ذیل آن ماده ارش تعلق می‌گیرد در حالی که شعبه‌ی ۱۱۲۳ دادگاه کیفری ۲ تهران در پرونده مشابه با استنباط از همان ماده مرتکب را بابت شکستگی استخوان بینی که بدون عیب و نقص اصلاح شده به پرداخت یک‌دهم دیه کامل در حق مجنی‌علیه محکوم کرده است. همان‌طوری که ملاحظه می‌شود در خصوص شکستگی بینی، دادگاه کیفری ۲

قرچک با استنباط از ماده‌ی ۵۹۳ قانون مجازات اسلامی مرتکب را به پرداخت ارش و دادگاه کیفری ۲ تهران در پرونده مشابه با استنباط از همان ماده مرتکب را به پرداخت یک‌دهم دیه کامل در حق مجنی‌علیه محکوم کرده است. اینک استنباط خود را از ماده قانونی فوق به شرح زیر اعلام می‌کنم: قانون‌گذار در ماده‌ی ۵۹۳ قانون مجازات اسلامی در خصوص شکستگی استخوان بینی چهار صورت را بیان کرده است که هر کدام حکم خاص خود را دارد و هیچ‌گونه تعارضی با هم ندارند: ۱- استخوان بینی به گونه‌ای بشکند که بینی فاسد و از بین برود و اصلاح نشود در این صورت دیه کامل ثابت است. ۲- استخوان بینی بشکند و بینی نیز فاسد شود، ولی بدون نقص و عیب اصلاح شود در این صورت یک‌دهم دیه کامل ثابت است. ۳- استخوان بینی بشکند و بینی نیز فاسد شود، ولی با نقص و عیب اصلاح شود در این صورت یک‌دهم دیه کامل ثابت است. ۴- استخوان بینی بشکند، ولی شکستگی آن همراه با فساد نباشد در این صورت نیز ارش ثابت است. سه صورت اول مربوط به موردی است که شکستگی استخوان توأم با فساد بینی باشد. منظور از فساد بینی به تعبیر صاحب جواهر، سقوط بینی است یعنی افتادن بینی روی صورت به نحوی که چهره‌ی ظاهری فرد تغییر یابد (روشن است که منظور از فساد بینی از بین رفتن بویایی نیست، زیرا این موضوع در ماده‌ی ۶۹۳ قانون مجازات اسلامی حکم خاصی دارد؛ همچنین منظور از آن قطع کردن و جدا کردن بینی نیست، زیرا این موضوع نیز در ماده‌ی ۵۹۲ به‌طور مستقل مطرح شده است و نیز منظور از آن فلج شدن

بینی نیست زیرا این موضوع در ماده‌ی ۵۹۵ همان قانون مطرح شده است) صورت چهارم از چهار صورت فوق مربوط به آن شکستگی استخوان بینی است که همراه با فساد بینی نباشد به تعبیر دیگر صورت چهارم مربوط به موردی است که صدمه ضعیف باشد به‌طوری که چهره ظاهری فرد با شکستن استخوان بینی تغییر نکند؛ بنابراین با ملاحظه صورت‌های چهارگانه فوق مشخص می‌شود که ماده‌ی ۵۹۳ قانون مجازات اسلامی برای هر چهار صورت به‌صورت جداگانه حکم خاصی پیش‌بینی کرده است و هیچ‌کدام تعارضی با همدیگر ندارند. در نتیجه استنباط‌های شعب دادگاه‌های کیفری تا جایی که منطبق با این برداشت از ماده‌ی ۵۹۳ باشد مورد تأیید است».

رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۷۶۱-۱۳۹۶/۸/۲ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

مستفاد از مقررات مبحث سوم از فصل سوم بخش دوم قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و سوابق تقنینی راجع به دیه بینی، چنانچه صدمه وارده به این عضو، بدون آسیب به قسمت‌های دیگر آن، فقط به شکستگی استخوان منجر شود و این شکستگی بدون ایجاد عیب و نقص اصلاح و جبران شود موجب یک‌دهم دیه کامل خواهد بود. براین اساس رأی شعبه ۱۱۲۳ کیفری دو تهران در حدی که با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی مطابق ماده‌ی ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور، دادگاه‌ها و سایر مراجع قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۷۶۲ هیئت عمومی دیوان عالی کشور در مورد صلاحیت مراجع رسیدگی کننده به اتهامات رؤسا و اعضای شعب سازمان تعزیرات حکومتی شماره ۱۷۹/۱۰۱۵۲/۲۱-۲۱/۱۱۰-۱۳۹۶/۹/۱۱۰ مقدمه

جلسه‌ی هیئت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده‌ی وحدت رویه‌ی ردیف ۹۶/۳۱ رأس ساعت ۸:۳۰ روز سه‌شنبه مورخ ۱۳۹۶/۸/۲ به ریاست حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای حسین کریمی رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای محمد مصدق نماینده‌ی محترم دادستان کل کشور و شرکت آقایان رؤسا، مستشاران و اعضای معاون کلیه‌ی شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیئت عمومی تشکیل شد و پس از تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص مورد و استماع نظر دادستان محترم کل کشور، به ترتیب ذیل، به صدور رأی وحدت رویه‌ی قضایی شماره‌ی ۷۶۲-۱۳۹۶/۸/۲ منتهی گردید.

الف: گزارش پرونده حسب گزارش شماره‌ی ۹۰۰۱/۹۹۸/۲۰ مورخ ۱۳۹۶/۴/۱۸ معاون محترم قضایی دادستان عمومی و انقلاب تهران، در مورد [صلاحیت مراجع رسیدگی کننده] به اتهامات رؤسا و اعضای شعب سازمان تعزیرات حکومتی بین [شعبه‌ی] دوم از یک طرف و [شعب] یازدهم و سی و هفتم دیوان عالی کشور از طرف دیگر به شرح ذیل اختلاف نظر حادث شده است:

الف: شعبه‌ی محترم دوم دیوان عالی کشور در مقام حل اختلاف در صلاحیت بین دادرهای عمومی و انقلاب تهران با دادرهای شهرستان ارومیه و بندرعباس راجع به رسیدگی به اتهامات رؤسا و اعضای شعب سازمان تعزیرات حکومتی به استناد تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۴۶ قانون مبارزه

با قاچاق کالا و ارز که مقرر می‌دارد: «به کلیه اتهامات رؤسا و اعضای شعب سازمان تعزیرات حکومتی که در مقام رسیدگی به پرونده‌های قاچاق کالا و ارز مرتکب می‌شوند، در دادرهای دادگاه‌های مرکز رسیدگی می‌شود». طی دادنامه‌های مورخ ۱۳۹۴/۹/۲۹ و ۱۳۹۴/۸/۲۷ با این استدلال که مقنن در مواردی که نظر به صلاحیت دادرهای تهران داشته از لفظ تهران استفاده نموده و آنچه از کلمه مرکز به ذهن متبادر می‌شود مرکز استان محل وقوع جرم است که به لحاظ نزدیکی به محل وقوع بزه، به نحو دقیق‌تر و سریع‌تر به موضوع رسیدگی می‌شود. در نتیجه صلاحیت دادرهای مرکز استان، (ارومیه و بندرعباس) را تأیید نمودند.

ب: شعب محترم یازدهم و سی و هفتم دیوان عالی کشور در مقام حل اختلاف در صلاحیت بین دادرهای عمومی و انقلاب تهران با رشت و اراک طی دادنامه‌ی شماره‌ی ۱۵۲ مورخ ۱۳۹۵/۱۰/۶ و شماره‌ی ۰۰۵ مورخ ۱۳۹۵/۱/۸ مستنداً به تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۴۶ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز با این استدلال که کلمه ظهور در مرکز کشور دارد و در ماده‌ی ۳۰۸ قانون آیین دادرسی کیفری نیز رسیدگی به اتهامات بعضی از مسئولین ادارات را در صلاحیت مرجع قضایی مرکز استان دانسته و قانون‌گذار متصدیان شعب تعزیرات حکومتی را مشمول تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۳۰۷ قانون آیین دادرسی کیفری تلقی کرده است در نتیجه صلاحیت رسیدگی دادرهای عمومی و انقلاب تهران را تأیید نموده است. همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید از تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۴۶ قانون مبارزه با قاچاق، استنباط مختلفی به عمل آمده است که موضوع برابر ماده‌ی ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری قابلیت طرح در هیئت عمومی دیوان عالی کشور جهت صدور رأی وحدت رویه را دارد.

محمدجعفر منتظری- دادستان کل کشور

ب: نظریه‌ی دادستان کل کشور

«موضوع پرونده آن است که الف: شعبه‌ی دوم دیوان عالی کشور در مقام حل اختلاف در صلاحیت بین دادرهای عمومی و انقلاب تهران با دادرهای شهرستان ارومیه و بندرعباس راجع به رسیدگی به اتهامات رؤسا و اعضای شعب سازمان تعزیرات حکومتی به استناد تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۴۶ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز که مقرر می‌دارد: «به کلیه اتهامات رؤسا و اعضای شعب سازمان تعزیرات حکومتی که در مقام رسیدگی به پرونده‌های قاچاق کالا و ارز مرتکب می‌شوند، در دادرهای دادگاه‌های مرکز رسیدگی می‌شود». طی دادنامه‌های مورخ ۱۳۹۴/۹/۲۹ و ۱۳۹۴/۸/۲۷ با این استدلال که مقنن در مواردی که نظر به صلاحیت دادرهای تهران داشته از لفظ تهران استفاده نموده و آنچه از کلمه مرکز به ذهن متبادر می‌شود مرکز استان محل وقوع جرم است که به لحاظ نزدیکی به محل وقوع بزه به نحو دقیق‌تر و سریع‌تر به موضوع رسیدگی می‌شود. در نتیجه شعب دوم دیوان عالی کشور صلاحیت دادرهای مرکز استان (ارومیه و بندرعباس) را تأیید کرده است.

ب: شعب یازدهم و سی و هفتم دیوان عالی کشور در مقام حل اختلاف در صلاحیت بین دادرهای عمومی و انقلاب تهران با رشت و اراک طی دادنامه‌ی شماره‌ی ۱۵۲ مورخ ۱۳۹۵/۱۰/۶ و شماره‌ی ۰۰۵ مورخ ۱۳۹۵/۱/۸ مستنداً به تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۴۶ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز با این استدلال که کلمه‌ی مرکز ظهور در مرکز کشور دارد و ماده‌ی ۳۰۸ قانون آیین دادرسی کیفری نیز رسیدگی به اتهامات بعضی از مسئولین ادارات را در صلاحیت مرجع قضایی مرکز استان، دانسته و قانون‌گذار متصدیان شعب تعزیرات

حکومتی را مشمول تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۳۰۷ قانون آیین دادرسی کیفری تلقی کرده است در نتیجه صلاحیت رسیدگی دادرسی عمومی و انقلاب را تأیید نموده است. همان طور که ملاحظه می‌شود از تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۴۶ قانون مبارزه با قاچاق، استنباط مختلفی به عمل آمده است که موضوع برابر ماده‌ی ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری در هیئت عمومی دیوان عالی کشور جهت صدور رأی وحدت رویه مطرح شده است. به نظر می‌رسد استنباط شعب یازدهم و سی و هفتم دیوان عالی کشور از تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۴۶ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارزش مبنی بر اینکه: «رسیدگی به اتهامات رؤسا و اعضای شعب سازمان تعزیرات حکومتی که در مقام رسیدگی به پرونده‌های قاچاق کالا و ارزش مرتکب می‌شود و در صلاحیت دادرسی دادگاه‌های تهران می‌باشد»، اقرب به صواب است؛ زیرا با مراجعه به سوابق مربوط به مذاکرات مجلس شورای اسلامی در خصوص این تبصره روشن می‌شود که در لایحه اولیه تنظیمی که در کمیسیون قضایی مجلس مورد بحث قرار گرفته عبارت «مرکز استان» قید شده بوده؛ ولیکن با پیشنهاد آقای فرهاد تجری نماینده‌ی محترم مجلس شورای اسلامی در کمیسیون قضایی مجلس کلمه «استان» حذف می‌شود تا رسیدگی به جرایم آنان در تهران صورت پذیرد. عبارت آقای تجری در مذاکرات مجلس این گونه است: «همکاران عنایت داشته باشند، این قانون با این رویه سخت گیرانه بناست در سازمان تعزیرات مجریانی داشته باشد و شعب سازمان تعزیرات حکومتی بخواهد این قانون را اجرا کند. یکی از شرایطی که بتوانند این قانون به نحو صحیح اجرا شود، داشتن مصونیت خود رسیدگی کنندگان است و با عنایت به این رؤسای شعب سازمان تعزیرات فاقد مصونیت قضایی هستند و امکان اینکه طرح شکایت از آنها مستلزم یک تشریفات خاصی باشد نیست؛ لذا حداقل‌هایی را ما در قانون باید پیش‌بینی کنیم که رؤسای شعب و مقامات سازمان

تعزیرات بتوانند آزادانه و بدون دغدغه فکری رسیدگی به جرایم قاچاق را انجام بدهند. لذا در تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۴۶، آوردن اینکه رسیدگی به تخلفات رؤسای شعب و اعضای شعب سازمان تعزیرات به دادگاه‌های مراکز استان موکول شود آن امنیت کافی شغلی را برای این مقامات تضمین نمی‌کند و باعث می‌شود که هر فردی به بهانه واهی بتواند علیه اینها شکایت کند، لذا ما تقاضا داریم که با حذف کلمه‌ی «استان» رسیدگی به تخلفات این مقامات به مرکز کشور یا پایتخت یا همان تهران موکول بشود. «با توجه به مراتب فوق به نظر می‌رسد شبهه‌ای وجود ندارد که رسیدگی به جرایم اعضای شعب سازمان تعزیرات حکومتی در محدوده تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۴۶ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارزش در صلاحیت دادگاه‌های تهران می‌باشد؛ زیرا وظیفه اصلی هیئت عمومی دیوان عالی کشور، کشف نظر مقنن و در صورت عدم امکان، تفسیر قانون براساس موازین حقوقی و شرعی است و در موضوع مورد بحث، نظر قانون‌گذار روشن است در نتیجه با نظر شعب یازدهم و سی و هفتم دیوان عالی کشور موافقم».

رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۷۶۲- ۱۳۹۶/۸/۲ هیئت عمومی دیوان عالی کشور
با توجه به مسئولیت رؤسا و اعضای شعب سازمان تعزیرات حکومتی در رسیدگی به جرایم قاچاق کالا و ارزش و وصف قضایی موضوع و با توجه به صراحت مواد ۴۹ و ۶۰ قانون تعزیرات حکومتی مصوب ۱۳۹۲ بر اشتغال دارندگان پایه‌های قضایی در شعب مرقوم و انحصار صلاحیت دادرسی محاکم کیفری مستقر در مراکز استان در رسیدگی به موارد مذکور در ماده‌ی ۷۴ این قانون و با توجه به ادبیات اداری و شرایط مقرر برای اعضای شعب ویژه‌ی رسیدگی کننده به قاچاق کالا و ارزش و دلالت «مرکز» به فرد اجلای آن

یعنی مرکز کشور، رسیدگی به کلیه‌ی اتهامات رؤسا و اعضای شعب سازمان تعزیرات حکومتی که در مقام رسیدگی به پرونده‌های قاچاق کالا و ارزش مرتکب می‌شوند در صلاحیت دادرسی دادگاه‌های تهران بوده و آراء شعب یازدهم و سی و هفتم دیوان عالی کشور که با این نظر انطباق دارند صحیح و قانونی تشخیص می‌گردند. این رأی طبق ماده‌ی ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور، دادگاه‌ها و سایر مراجع اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۷۶۲ هیئت عمومی دیوان عالی کشور در مورد دعوی اعلان ورشکستگی به لحاظ عدم رعایت مقررات مواد ۴۱۳ و ۱۱۴ قانون تجارت شماره ۱۳۹۶/۹/۲۱- ۱۱۰/۱۵۲/۱۰۱۷۹
مقدمه

جلسه‌ی هیئت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده‌ی وحدت رویه‌ی ردیف ۹۶/۱۶ رأس ساعت ۸:۳۰ روز سه‌شنبه مورخ ۱۳۹۶/۸/۹ به ریاست حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای حسین کریمی رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای محمد مصدق نماینده‌ی محترم دادستان کل کشور و شرکت آقایان رؤسا، مستشاران و اعضای معاون کلیه‌ی شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیئت عمومی تشکیل شد و پس از تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص مورد و استماع نظر دادستان محترم کل کشور، به ترتیب ذیل، به صدور رأی وحدت رویه‌ی قضایی شماره‌ی ۷۶۳- ۱۳۹۶/۸/۹ منتهی گردید.

الف: گزارش پرونده

براساس گزارش واصله از بانک کشاورزی، از شعب چهل و نهم و شانزدهم دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران با اختلاف استنباط از مقررات فصل دوم قانون تجارت، درباره‌ی اعلان ورشکستگی و اثرات آن، آراء متفاوت صادر گردیده است که خلاصه‌ی قضیه به شرح ذیل گزارش می‌شود:

الف: طبق محتویات پرونده‌ی ۴۷۰۶ شعبه‌ی چهل و نهم دادگاه تجدیدنظر استان تهران، آقایان و کلاهی شرکت تعاونی تولیدی... در تاریخ ۱۳۸۶/۵/۱۷ به طرفیت ریاست محترم دادرسی عمومی و انقلاب تهران به خواسته‌ی صدور حکم به توقف شرکت موکل از تأدیه بدهی‌های جاری و اعلام ورشکستگی آن اقامه‌ی دعوی کرده‌اند که در شعبه‌ی چهل و نهم دادگاه عمومی حقوقی تهران طی پرونده‌ی ۵۰۰۶۶ مورد رسیدگی واقع شده و به موجب دادنامه‌ی ۱۰۰۹-۱۳۸۸/۱۰/۱۴ به علت عدم رعایت مقررات مواد ۴۱۳ و ۴۱۴ قانون مرقوم، حکم بر ورشکستگی به تقصیر شرکت تعاونی تولیدی... با تاریخ توقف از ۱۳۸۵/۴/۳۱ صادر گردیده است که موضوع، پس از اعتراض محکوم‌علیه در شعبه‌ی چهل و نهم دادگاه تجدیدنظر استان تهران به موجب دادنامه‌ی ۱۱۸۹-۱۳۹۰/۸/۲۳ ورشکستگی عادی تشخیص داده شده و به ترتیب زیر مورد تأیید قرار گرفته است: «در خصوص تجدیدنظرخواهی آقای حمیدرضا... به وکالت از شرکت... با مدیریت عاملی آقای عباسعلی... به طرفیت دادستان عمومی و انقلاب تهران نسبت به دادنامه‌ی شماره‌ی ۱۰۰۹ مورخ ۱۳۸۸/۱۰/۱۴ صادره از شعبه‌ی ۴۰ دادگاه عمومی حقوقی تهران که به موجب آن در جهت رسیدگی به دعوی تجدیدنظرخواه مبنی بر صدور حکم ورشکستگی و توقف شرکت از تأدیه بدهی‌های جاری با تشخیص صحت ادعا، حکم بر ورشکستگی به تقصیر

شرکت با تاریخ توقف ۱۳۸۵/۴/۳۱ صادر و تجدیدنظرخواه نسبت به آن قسمت که تقصیر اعلام شده، اعتراض و ورشکستگی عادی را قبول دارد. اکنون با بررسی محتویات پرونده و مذاقه در اوراق آن، نظر به اینکه با توجه به اعلام مدیرعامل شرکت و نظریه ابرازی کارشناس ورشکستگی شرکت محرز لکن با التفات به رسیدگی معموله و نظریه کارشناس و مدافعات تجدیدنظرخواه، تقصیر مدیران احرار نمی‌گردد، لذا به تجویز ماده‌ی ۳۵۸ قانون آیین دادرسی مدنی ضمن نقض این قسمت از دادنامه که حکم بر ورشکستگی شرکت به تقصیر صادر شده، ورشکستگی شرکت به عادی اعلام و سایر قسمت‌های دادنامه در تعیین تاریخ توقف و امر به مهر و موم اموال دارایی شرکت و عدم مداخله تاجر در تمام اموال و دخالت اداره‌ی تصفیه و امور ورشکستگی به قوت خود باقیست. رأی قطعی است.»

ب: به حکایت اوراق پرونده‌ی ۶۰۰۶۲ شعبه‌ی شانزدهم دادگاه تجدیدنظر، شرکت... در ۱۳۸۹/۸/۲۹ به خواسته‌ی صدور حکم بر توقف عملیات تجاری و ورشکستگی به طرفیت دادستان عمومی و انقلاب تهران اقامه‌ی دعوی کرده که پس از ثبت به شعبه‌ی شانزدهم دادگاه عمومی حقوقی ارجاع شده و به موجب دادنامه‌ی ۷۸۶-۱۳۹۰/۸/۳۰ به شرح ذیل اتخاذ تصمیم گردیده است: «در خصوص دعوی آقای نادر... به وکالت از شرکت... سهامی خاص با مدیرعاملی آقای عباسعلی... به طرفیت دادستان محترم تهران به خواسته تقاضای صدور حکم بر اعلام توقف عملیات تجاری و ورشکستگی شرکت موکل و کیل خواهان اجمالاً اشعار داشته است: «شرکت موکل در امر خرید و فروش و صادرات و واردات کالاهای مجاز فعالیت داشته که متأسفانه به جهت رکود اقتصادی و تورم و عدم ثبات قیمت‌ها دچار وقفه در فعالیت و رکود گردیده و

تاکنون موفق نگردیده که از این وضع و بحران خلاصی یابد و نهایتاً ادامه‌ی فعالیت اقتصادی میسر نمی‌باشد. تقاضای صدور توقف از تاریخ ۱۳۸۷/۲/۱۴ را خواهانم». دادگاه با توجه به شبهه موضوعیه جهت بررسی این موضوع که آیا دیون شرکت خواهان بیش از دارایی آن می‌باشد یا خیر و اینکه آیا توقف از پرداخت دیون حاصل شده است یا خیر، مراتب را به کارشناس ارجاع که با توجه به حجم کار رأساً هیئت سه نفره معین نموده است. کارشناس منتخب طبق نظریه مبسوط شماره‌ی ۹۰۹-۱۳۹۰/۴/۱۵ ثبت دفتر دادگاه اعلام نموده‌اند: «شرکت... (خواهان) از تاریخ ۱۳۸۶/۱۲/۲۹ عملاً از پرداخت دیون خود متوقف بوده و از تاریخ ۱۳۸۷/۲/۲۸ به طور واقعی از پرداخت دیون و تعهدات خود متوقف شده است». این نظریه ابلاغ گردیده و اعتراضی واصل نشده است و به استناد دادگاه با اوضاع و احوال حاکم بر موضوع تطابق دارد؛ بنابراین دادگاه به استناد به مواد ۵۱۴، ۴۱۷، ۴۱۶، ۴۱۲ و ۴۴۰ ضمن اعلام ورشکستگی شرکت خواهان تاریخ توقف را تاریخ ۱۳۸۷/۲/۲۸ معین نموده و امر به مهر و موم و کلیه اموال دارایی ورشکسته و تصفیه دیون آن را با رعایت موازین قانونی به اداره کل تصفیه و ورشکستگی تهران محول می‌نماید و حکم صادره حضوری و ظرف بیست روز پس از ابلاغ قابل تجدیدنظرخواهی در دادگاه تجدیدنظر استان تهران است؛ لکن موقتاً قابل اجرا می‌باشد.

ولی شعبه‌ی شانزدهم دادگاه تجدیدنظر به موجب دادنامه‌ی ۹۶۰-۱۳۹۱/۸/۲۷ به لحاظ عدم رعایت مقررات مواد ۴۱۳ و ۴۱۴ قانون تجارت دعوی را غیر قابل استماع اعلام کرده است که عیناً نقل می‌شود: «در خصوص تجدیدنظرخواهی دادستان عمومی و انقلاب تهران به طرفیت شرکت... با وکالت خانم مهرناز... از دادنامه‌ی شماره‌ی ۷۸۶-۱۳۹۰/۸/۳۰ صادره از شعبه‌ی ۱۶ دادگاه عمومی حقوقی تهران

که متضمن صدور حکم بر اعلام تاریخ توقف و ورشکستگی شرکت تجدیدنظر خوانده می‌باشد. دادگاه در این مرحله از دادرسی تجدیدنظرخواهی به عمل آمده را وارد دانسته به لحاظ مغایرت دادنامه تجدیدنظرخواسته با مقررات قانونی، دادگاه دادنامه‌ی تجدیدنظر خواسته را شایسته نقض می‌داند؛ زیرا مطابق ماده‌ی ۴۱۳ و ۴۱۴ از قانون تجارت در باب ورشکستگی که از مقررات آمره بوده تاجر می‌بایستی در ظرف سه روز از تاریخ وقفه‌ای که در تأدیه قروض یا سایر تعهدات نقدی او حاصل شده است، توقف خود را به دفتر محکمه بدایت محل اقامت خود اظهار نموده و صورت حساب دارایی و کلیه دفاتر تجاری مانحن‌فیه تجدیدنظر خوانده در زمان تقدیم دادخواست حقوقی به تکلیف مقرر در این ماده عمل ننموده و صورت دارایی و همچنین دفاتر تجاری خود را به دفتر دادگاه رسیدگی کننده ارائه ننموده، مقررات ماده‌ی ۴۳۵ از قانون تجارت منصرف از مواردی است که تاجر ورشکسته شخصاً درخواست صدور حکم ورشکستگی می‌نماید. با وصف مذکور دادگاه با انطباق تجدیدنظرخواهی با بند ه ماده‌ی ۳۴۸ قانون آیین دادرسی مدنی ضمن نقض دادنامه‌ی تجدیدنظر خواسته نظر به عدم رعایت مقررات آمره ماده‌ی ۴۱۳ و ۴۱۴ از قانون تجارت در باب ورشکستگی دعوی با کیفیت مطروحه قابلیت استماع نداشته و به استناد ماده‌ی ۳۵۸ و ماده‌ی ۲ قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه قرار عدم استماع دعوی مطروحه را صادر و اعلام می‌نماید. رأی صادره حضوری و قطعی است».

با توجه به مراتب مذکور در فوق، چون شعبه‌ی چهارم و نهم دادگاه تجدیدنظر استان تهران به دلالت دادنامه‌ی ۱۱۸۹-۴۷۰۶/۸/۲۳ صادر شده در پرونده‌ی ۴۷۰۶

آن شعبه، دعوی اعلان ورشکستگی را علیرغم رعایت نشدن مقررات مواد ۴۱۳ و ۴۱۴ قانون تجارت قابل رسیدگی دانسته ولی شعبه‌ی شانزدهم در نظیر مورد، رعایت آنها را در رسیدگی به درخواست اعلان ورشکستگی لازم و در غیر این صورت دعوی را غیر مسموع اعلام کرده و به این ترتیب با اختلاف استنباط از مقررات قانونی مرقوم، از شعب مختلف دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران آراء متهاافت صادر گردیده است؛ لذا مستنداً به ماده‌ی ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری، طرح موضوع را برای صدور رأی وحدت رویه قضایی درخواست می‌نماید.

حسین مختاری-معاون قضایی دیوان عالی کشور پ: نظریه‌ی دادستان کل کشور

«موضوع پرونده عبارت است از استنباط‌های مختلف از نتیجه عدم رعایت ماده‌ی ۴۱۳ قانون تجارت توسط تاجر که مقرر می‌دارد: «تاجر باید در ظرف ۳ روز از تاریخ وقفه که در تأدیه قروض یا سایر تعهدات نقدی او حاصل شده است توقف خود را به دفتر محکمه بدایت محل اقامت خود اظهار نموده، صورت حساب دارایی و کلیه دفاتر تجاری خود را به دفتر محکمه مزبور تسلیم نماید». شعبه‌ی ۴۹ دادگاه تجدیدنظر استان تهران علی‌رغم عدم رعایت مقررات ماده‌ی ۴۱۳ قانون تجارت توسط تاجر، موضوع را قابل استماع دانسته و حکم به ورشکستگی وی صادر کرده است، ولیکن شعبه‌ی ۱۶ دادگاه تجدیدنظر در پرونده مشابه به لحاظ عدم رعایت مقررات ماده‌ی ۴۱۳ قانون تجارت، دعوی غیر قابل استماع دانسته و قرار عدم استماع دعوی صادر کرده است. به نظر می‌رسد استنباط شعبه‌ی ۴۹ دادگاه تجدیدنظر اقرب به صواب است؛ زیرا اولاً، ورشکستگی تاجر مقوله‌ای است که با نظم عمومی و نظم اقتصادی و تجاری جامعه ارتباط تنگاتنگ دارد و دادگاه نمی‌تواند به صرف اینکه

تاجر به تعهداتش عمل نکرده است از رسیدگی به دعوی ورشکستگی امتناع نماید و ثانیاً، ضمانت اجرایی تخلف از مقررات مواد ۴۱۳ و ۴۱۴ قانون تجارت در مواد ۴۳۵ و ۵۴۲ همان قانون پیش‌بینی شده است و اگر نظر قانون‌گذار در فرض مسئله بر عدم استماع دعوی می‌بود تصریح می‌کرد. همان گونه که در مواردی از جمله موضوع ماده‌ی ۵۳۸ به صراحت اعلام کرده است که دعوی قابل استماع نیست و ثالثاً، براساس قانون اساسی و نیز قوانین عادی قوه ی قضاییه مکلف است نسبت به دعاوی اصحاب دعوی رسیدگی نماید و اگر در موردی شک حاصل شد که آیا در این مورد خاص وظیفه دستگاه قضایی (دادگاه) رسیدگی است یا عدم رسیدگی، باید به اصل مراجعه کرد و اصل در این مقام ضرورت رسیدگی است؛ بنابراین با توجه به مراتب فوق بانظر شعبه‌ی ۴۹ دادگاه تجدیدنظر استان تهران موافق هستم».

رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۷۶۳-۱۳۹۶/۸/۹ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

هر چند تاجر متقاضی صدور حکم ورشکستگی به حکم ماده‌ی ۴۱۳ قانون تجارت باید کلیه دفاتر تجاری و صورت حساب دارایی خود را که متضمن مراتب مذکور در ماده‌ی ۴۱۴ آن قانون باشد به دفتر دادگاه تسلیم نماید، لکن عدم انجام این تکلیف از سوی تاجر مدعی توقف با توجه به ضمانت اجرای تکلیف به شرح مقرر در ماده‌ی ۴۳۵ و بند ۲ ماده‌ی ۵۴۲ همان قانون مانع رسیدگی به دعوی او نیست. بر این اساس رأی شعبه‌ی ۴۹ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در حدی که با این نظر مطابقت دارد به اکثریت قریب به اتفاق آراء صحیح و قانونی تشخیص می‌شود. این رأی طبق ماده‌ی ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری برای شعب دیوان عالی کشور، دادگاه‌ها و سایر مراجع اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

نظرات مشورتی اداره‌ی حقوقی قوه قضائیه

چنانچه قرار تأمین دلیل مؤثر در حکم باشد خسارت ناشی از اجرای قرار تأمین دلیل قابل مطالبه است.

سؤال: خواهان دادخواستی به خواسته مطالبه خسارت وارده به ملک و خسارات دادرسی این پرونده و خسارات دادرسی پرونده تأمین دلیل به شورا تقدیم می‌نماید و مدعی می‌گردد در اثر اقدام خوانده به ملک وی خسارت وارد شده است و در زمان وقوع خسارت نسبت به تأمین دلیل اقدام نموده و پس از تعمیر و بازسازی طی دادخواست جاری خسارت را مطالبه نموده و در بحث خسارت دادرسی خسارت وارده به وی در پرونده تأمین دلیل (هزینه کارشناسی و دادرسی پرونده تأمین دلیل) را نیز مطالبه نموده است. حال با توجه به مفاد ماده‌ی ۵۱۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی و با توجه به اینکه خواهان در پرونده جاری به نتیجه پرونده تأمین دلیل استناد نموده است، آیا می‌تواند خسارت وارده در پرونده تأمین دلیل را مطالبه نماید؟ همچنین هزینه دادرسی قرار تأمین خوانسته و هزینه پرداختی بابت نشر آگهی در مواردی که خوانده مجهول‌المکان می‌باشد جزء خسارات دادرسی محسوب می‌گردد؟

نظریه: ۱۳۹۵/۰۲/۲۹-۷/۹۵/۴۲۱
پاسخ: ۱- به نظر می‌رسد چنانچه قرار

تأمین دلیل، مؤثر در صدور حکم به نفع خواهان باشد، مثلاً دادگاه براساس نظر کارشناسی مندرج در پرونده تأمین دلیل مبادرت به صدور رأی کرده باشد، هزینه تأمین دلیل نیز مشمول اطلاق ماده‌ی ۵۱۹ قانون آیین دادرسی در امور مدنی می‌باشد؛ ولی اگر تأمین دلیل مؤثر در مقام نباشد و دادگاه بدون توجه به مفاد آن و براساس سایر ادله و مدارک حکم صادر کرده باشد، خسارت ناشی از اجرای قرار تأمین دلیل قابل مطالبه نیست.

۲- نظر به اینکه ماده‌ی ۷۳ قانون آیین دادرسی در امور مدنی آگهی مفاد دادخواست را در روزنامه کثیرالانتشار به هزینه خواهان مقرر داشته و با التفات به اینکه دعوت از خوانده به‌طور مستقیم مربوط به دادرسی و برای دفاع خوانده لازم است، به نظر می‌رسد این هزینه از شمول ماده‌ی ۵۱۹ قانون مذکور خارج نیست و قانوناً قابل مطالبه است؛ اما در مورد هزینه تأمین خواسته چون خواهان الزامی به درخواست آن ندارد و عدم درخواست تأمین خواسته خللی به جریان دادرسی وارد نمی‌کند و درواقع تأمین خواسته به‌منظور تضمین اجرای رأی که به نفع خواهان صادر خواهد شد، انجام می‌شود، به نظر می‌رسد از شمول ماده‌ی ۵۱۹ خارج است. بدیهی است مطالبه کلیه خساراتی که به افراد وارد می‌شود به استناد قواعد عام مسئولیت مدنی و با رعایت ترتیبات عام دادرسی مدنی بلامانع است.

وظیفه حضور در دادگاه و دفاع از کیفرخواست بر عهده دادرسی نظامی محل وقوع جرم است.

سؤال: با عنایت به مواد (۲۶ و ۴۰۱) قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، چنانچه رأی دادگاه نظامی یک نقض شود و به لحاظ نبودن شعبه دیگر دادگاه نظامی یک در استان، پرونده برای رسیدگی به دادگاه نظامی هم‌عرض در استان دیگری ارسال شود، وظیفه حضور در دادگاه برای دفاع از کیفرخواست با توجه به مواد قانونی مذکور بر عهده دادستان دادرسی محل وقوع جرم است یا دادستان دادرسی در معیت دادگاه رسیدگی کننده در استان مجاور؟

نظریه: ۱۳۹۵/۱۱/۲۵-۷/۹۵/۳۰۵۲
پاسخ: با توجه به اطلاق ماده‌ی ۴۰۱ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ و لحاظ مواد ۳۰۰ و ۴۸۴ این قانون، در فرض استعلام وظیفه حضور در دادگاه و دفاع از کیفرخواست بر عهده دادرسی نظامی محل وقوع جرم است و ایجاد صلاحیت اضافی برای دادگاه هم‌عرض موجب انتفاء وظیفه دادرسی نظامی محل وقوع جرم و ایجاد صلاحیت برای سایر دادرها (در فرض استعلام دادرسی نظامی که در معیت دادگاه نظامی هم‌عرض قرار دارد) نمی‌گردد.

پس از الغاء مجازات تعلیقی به دلیل ارتکاب جرم مجدد، مجازات جرم قابل تعلیق نمی باشد.

سؤال: چنانچه پس از تعلیق اجرای مجازات، به لحاظ ارتکاب جرم مجدد موجبات الغای تعلیق اجرای مجازات فراهم شود و دستور اجرای حکم معلق صادر شود، آیا با توجه به مواد ۴۶، ۵۴ و ۵۵ قانون مجازات اسلامی، مجازات جرم دوم برابر مقررات قابل تعلیق است؟

نظریه: ۱۳۹۵/۱۱/۲۶ ل/۹۵/۳۰۷۶
پاسخ: اولاً طبق ماده‌ی ۴۶ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، صدور قرار تعلیق اجرای مجازات در جرایم تعزیری درجه ۳ تا ۸ در صورت وجود شرایط مقرر برای تعویق صدور حکم، از اختیارات دادگاه است و «پیش‌بینی اصلاح مرتکب» طبق بند ب ماده‌ی ۴۰، یکی از آن شرایط می باشد؛ لذا کسی که اجرای مجازات او معلق شده و در قسمت آخر ماده‌ی ۵۴ قانون مزبور که مقرر داشته «... علاوه بر مجازات جرم اخیر، مجازات معلق نیز درباره وی اجرا می شود». به نظر می رسد مجازات جرم اخیر نه تنها قابل تعلیق نیست، بلکه با توجه به ماده‌ی ۳۷ قانون مزبور، با لحاظ مقررات تکرار باید مجازات جرم اخیر تعیین گردد؛ زیرا حکم به مجازات قبلی قطعی بوده و صرفاً اجرای آن، معلق شده است و اعمال مقررات تکرار موضوع ماده‌ی ۱۳۷ قانون یاد شده در صورتی است که از تاریخ قطعیت حکم تا حصول اعاده حیثیت یا شمول مرور زمان اجرای مجازات، مرتکب جرم تعزیری درجه یک تا شش دیگری شود.

قرار رد درخواست اعاده دادرسی قطعی است.

سؤال: با عنایت به ذیل ماده‌ی ۴۸۰ قانون آیین دادرسی کیفری، آیا قابلیت تجدیدنظر یا فرجام خواهی که پس از تجویز اعاده دادرسی صادر می شود، صرفاً ناظر به مواردی است که حکم مورد اعاده دادرسی نقض و حکم جدید صادر می شود؟ و در مواردی که رأی قبلی ابقاء

شود، رأی اخیر مبنی بر ابقاء رأی قبلی قطعی است؟

نظریه: ۱۳۹۵/۱۰/۰۴ ل/۹۵/۲۴۹۹
پاسخ: مستنبط از مواد ۴۷۶، ۴۷۹ و ۴۸۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۴ و اصلاحات و الحاقات بعدی این است که تجویز اعاده دادرسی از سوی دیوان عالی کشور، دلالت بر نقض حکم قطعی اولیه موضوع اعاده دادرسی نمی نماید؛ بنابراین در صورتی که پس از تجویز اعاده دادرسی مراتب در دادگاه هم عرض مطرح گردد و لکن دادگاه مزبور، درخواست اعاده دادرسی را از مصادیق ماده‌ی ۴۷۴ قانون فوق الذکر نداند و لذا درخواست مزبور را وارد تشخیص ندهد، قرار رد درخواست اعاده دادرسی را صادر می نماید و قرار مزبور قطعی است؛ زیرا پذیرش قابلیت تجدیدنظر نسبت به قرار مزبور نیازمند دلیل صریح است که نه تنها وجود ندارد بلکه به قرینه تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۴۲۷ قانون یاد شده از شمول ماده مزبور نیز خارج بوده و علاوه بر آن، تصریح به قابلیت تجدیدنظر خواهی یا فرجام خواهی نسبت به احکامی که پس از اعاده دادرسی در موارد مذکور در ماده‌ی ۴۸۰ قانون فوق الذکر صادر می شود، دلالت بر خروج قرار رد درخواست اعاده دادرسی از حکم مزبور (قابلیت تجدیدنظر خواهی و فرجام) دارد و مضافاً به اینکه پذیرش قابلیت تجدیدنظر یا فرجام نسبت به قرار رد درخواست اعاده دادرسی با وجود بقاء اعتبار و عدم نقض حکم قطعی، موجه به نظر نمی رسد.

ارتکاب جرم تعزیری درجه یک تا شش دیگری قبل از اجرای محکومیت درجه شش سابق یا در حین اجرای آن یا شمول مرور زمان، مشمول مقررات تکرار جرم می باشد.

سؤال: نظر به اینکه برابر ماده‌ی ۲۵

قانون مجازات اسلامی، در جرایم تعزیری محکومیت به حبس تا درجه پنج دارای آثار تبعی می باشد، حال آیا با عنایت به ماده‌ی ۱۳۷ قانون مجازات اسلامی در موارد تکرار جرم چنانچه محکومیت اولیه از مجازات های تعزیری درجه یک تا پنج غیر از حبس باشد مثل جزای نقدی درجه یک یا دو یا محکومیت به حبس تعزیری درجه شش باشد، آیا در صورت ارتکاب جرم تعزیری درجه یک تا شش دیگری با عنایت به اینکه سابقه محکومیت های قبلی فاقد آثار تبعی است موضوع مشمول مقررات تکرار جرم است یا خیر؟

نظریه: ۱۳۹۵/۱۱/۲۶ ل/۹۵/۳۰۷۶
پاسخ: ملاک اعمال مقررات تکرار جرم طبق ماده‌ی ۱۳۷ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، داشتن سابقه محکومیت قطعی به یکی از مجازات های تعزیری درجه یک تا شش و ارتکاب جرم تعزیری درجه یک تا شش دیگر، از تاریخ قطعیت حکم تا «حصول اعاده حیثیت» یا «شمول مرور زمان اجرای مجازات» است؛ لذا در فرض سؤال که محکومیت قطعی سابق از درجه یک تا شش است، با توجه به صراحت ماده‌ی مذکور به ویژه عبارت «یا شمول مرور زمان اجرای مجازات»، ارتکاب جرم تعزیری از درجه یک تا شش دیگر قبل از اجرای محکومیت سابق یا در حین اجرای آن، موجب شمول مقررات تکرار جرم است و مجازات جرم اخیر باید بر اساس ماده‌ی ۱۳۷ قانون مزبور تعیین گردد. هر چند که محکومیت قطعی سابق فاقد آثار تبعی است، ولی چنانچه بعد از خاتمه اجرای محکومیت سابق، مرتکب جرم تعزیری درجه یک تا شش دیگر شود، چون محکومیت سابق اجرا شده، فاقد مجازات تبعی (با توجه به ماده‌ی ۲۵ قانون مورد بحث) است، لذا موضوع مشمول مقررات تکرار نخواهد بود.

نظرات مشورتی اداره‌ی حقوقی

سازمان قضایی نیروهای مسلح

تعدد جرم از موانع تعلیق اجرای مجازات نیست.

سؤال: اگر قبلاً به اتهام آخرین مرحله فرار رسیدگی شده و مجازات آن تعلیق شده باشد، آیا مجازات فرارهای ماقبل که رسیدگی به آنها به هر دلیل مغفول واقع شده است با توجه به ماده‌ی ۵۵ قانون مجازات اسلامی قابل تعلیق هستند؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، تکلیف مجازات تعلیق شده فرار بعدی که قبلاً به شرح فوق رسیدگی و تعلیق شده است با عنایت به ماده‌ی ۵۵ فوق چه خواهد شد؟

پاسخ: هرچند ممکن است از اطلاق ماده‌ی ۵۵ ق.م.ا، چنین استنباط شود که در فرض سؤال، تعلیق مذکور مانع تعلیق مجدد جرایم سابق که از نظر زمان رسیدگی بعد از جرم لاحق رسیدگی می‌شوند، می‌باشد؛ لکن با توجه به اینکه موضوع از مصادیق تعدد جرم است و تعدد جرم نیز از موانع تعلیق اجرای مجازات نمی‌باشد، همچنین برابر ماده‌ی ۵۴ قانون مذکور ارتکاب جرم جدید پس از صدور قرار تعلیق اجرای مجازات برابر مقررات قانونی مذکور از موجبات الغای تعلیق و اجرای هر دو مجازات است و موضوع منصرف از جرایم واقع شده قبل از صدور قرار تعلیق است؛ بنابراین در فرض پرسش صدور قرار تعلیق اجرای مجازات منع قانونی ندارد و اثری بر محکومیت قبلی ندارد.

ملاک تعیین درجه مجازات در دادنامه، مجازات مورد حکم است.

سؤال: ملاک تعیین درجه مجازات‌ها در دادنامه چیست؟ (مجازات تعیین شده یا مجازات قانونی؟)

پاسخ: مستنبط از ماده‌ی ۱۳۷ ق.م.ا، ملاک تعیین درجه مجازات‌ها در دادنامه، مجازات مورد حکم است.

صرف ورود اشخاص به اماکن نظامی، فاقد وصف کیفری است.

سؤال: برابر ماده‌ی ۵۰۳ قانون مجازات اسلامی: «هرکس به قصد سرقت یا نقشه‌برداری یا کسب اطلاع از اسرار نظامی یا امنیتی به موضع مربوطه داخل شود... به شش ماه تا سه سال حبس محکوم می‌گردد.» همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، صرف ورود به اماکن نظامی بدون قصد موارد مندرج در ماده‌ی مذکور در قانون مجازات اسلامی جرم‌انگاری نشده است و این موضوع باعث شده است که بسیاری از متردین به‌ویژه در پادگان‌های مرزی به داخل اماکن نظامی ورود کنند و پس از ارجاع این اشخاص به مراجع قضایی به علت عدم اثبات سوءنیت خاص، رأی براءت صادر و آزاد می‌شوند و این موضوع باعث بروز مشکلات عدیده‌ای برای یگان‌های سرزمینی در سطح آجا شده است. از این رو خواهشمند است دستور فرمایید در این خصوص بررسی و نتیجه را به این معاونت اعلام نمایند.

پاسخ: برابر ماده‌ی ۵۰۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵، هرکس به قصد سرقت یا نقشه‌برداری یا کسب اطلاع از اسرار نظامی یا امنیتی به مواضع مربوط داخل شود، برابر مقررات ماده قانونی مذکور قابل تعقیب کیفری است؛ بنابراین صرف ورود اشخاص بدون وجود مقاصد و نیات مذکور، فاقد وصف مجرمانه است و از این حیث قابل تعقیب نیستند، مگر اینکه مرتکب بیگانه باشد و شرایط مذکور در بند «ه» ماده‌ی ۲۴ ق.م.ج.ن.م، تحقق یابد.

ابلاغ قرار عدم صلاحیت صادر شده از دادسرا به طرفین الزامی نیست.

سؤال: با توجه به مفهوم مخالف ماده‌ی ۲۷۰ آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲/۱۲/۴ قرار عدم صلاحیت صادر شده دادسرا قابل اعتراض (از طرف شاکی و یا متهم) نیست. آیا ابلاغ قرار مذکور به طرفین دعوا از سوی دادسرا الزامی است یا خیر؟

پاسخ: برابر صراحت ماده‌ی ۲۶۷ ق.آ.د.ک: «در صورت موافقت دادستان با قرار بازپرس، در خصوص عدم صلاحیت، پرونده به مرجع صالح ارسال می‌شود و در موارد موقوفی یا منع تعقیب، بازپرس مراتب را به طرفین ابلاغ می‌کند...» که با توجه به مقررات قانونی مذکور، ابلاغ قرار عدم صلاحیت دارای مبنای قانونی نبوده و موجبات اطاله دادرسی را فراهم می‌آورد. هرچند در راستای حفظ حقوق طرفین و آگاهی از سرنوشت پرونده، بهتر است مراتب به ایشان یا وکلای مربوط به صورت استحضاری اعلام شود.

چنانچه بعد از طرح پرونده در دادگاه، مجدداً همان موضوع به دادسرا گزارش شود، دادسرا باید گزارش را برای الصاق به سابقه به دادگاه ارسال کند.

سؤال: در مواردی که در دادگاه نظامی دو برای شخصی به اتهام فرار از خدمت پرونده‌ای تشکیل و به آن پرونده رسیدگی می‌شود و متعاقباً پرونده‌ای با همان موضوع برای آن شخص در دادسرا تشکیل می‌شود، آیا دادسرا می‌تواند در خصوص اتهام موصوف قرار موقوفی تعقیب صادر کند و یا پرونده باید به دادگاه ارسال شود؟

پاسخ: صدور قرار موقوفی تعقیب به اعتبار امر مختومه برابر بند «ج» ماده‌ی ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری منوط به رسیدگی قبلی به موضوع و قطعیت رأی صادر شده است و صرف طرح پرونده در دادگاه از مصادیق اعتبار امر مختومه و صدور قرار موقوفی تعقیب به این جهت نیست؛ بنابراین در فرض سؤال، پرونده برابر رویه جاری باید برای الصاق به سابقه قبلی به دادگاه ارسال شود.

رسیدگی به اتهام فرار از خدمت سربازانی که اقدام به خرید خدمت کرده‌اند در صلاحیت دادگاه است.

سؤال: در خصوص سربازان متهم به فرار از خدمت که دارای پرونده جاری در دادسرا هستند و اقدام به خرید خدمت کرده‌اند، با توجه به اینکه این سربازان جهت انجام امور تسویه به یگان خدمتی مراجعت کرده‌اند، آیا پرونده آنان (با توجه به مراجعت مشارالیه‌هم) باید با قرار عدم صلاحیت به دادگاه ارسال شود؟ و یا اینکه با توجه به شمول عفو رهبری در دادسرا قرار موقوفی تعقیب صادر شود؟

پاسخ: در فرض پرسش که مرتکب فرار از خدمت در راستای استفاده از مزایای مقرر در قانون بودجه ۱۳۹۴ و معافیت از خدمت با پرداخت جریمه مقرر، مراجعت کرده، به لحاظ اینکه رفتار ارتكابی به استناد ماده‌ی ۱۹ ق.م.ا. درجه هفت محسوب می‌شود، براساس ماده‌ی ۳۴۰ ق.آ.د.ک. رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه مربوط است.

اصل بر ممنوعیت تشدید مجازات در مرحله تجدید نظر است.

سؤال: در صورتی که محکوم علیه به رأی دادگاه بدوی اعتراض داشته باشد و رأی صادر شده نیز از این جهت که (در فرض اول)، عنوان اتهامی باید از مجازات تعزیری به مجازات حدی تغییر یابد، مخالف قانون بودن و یا (در فرض دوم)، از این حیث که دادگاه بدوی برخلاف مقررات و کمتر از میزان لازم مجازات تعیین کرده، مجازات مذکور را تغییر دهد و از طرفی، چنانچه دادستان و شاکی خصوصی نیز به رأی دادگاه نخستین اعتراضی نداشته باشند، آیا دادگاه تجدیدنظر (در فرض اول) می‌تواند با تغییر عنوان اتهامی، مجازات تعزیری را به مجازات حدی تغییر دهد و (در فرض دوم) آیا دادگاه تجدیدنظر می‌تواند مجازات تعزیری را نیز تشدید کند؟

پاسخ: اصل بر ممنوعیت تشدید مجازات در مرحله تجدیدنظر است. تشدید مجازات در مرحله تجدیدنظر به صورت استثنایی برابر ماده‌ی ۴۵۸ ق.آ.د.ک. مستلزم احراز دو شرط است: اول اینکه حکم بدوی برخلاف جهات قانونی کمتر از حداقل میزانی باشد که قانون مقرر داشته است. دوم اینکه حکم از این حیث مورد اعتراض شاکی یا دادستان قرار گرفته باشد. در دو فرض

سؤال، به لحاظ فراهم نبودن شرایط مذکور و اینکه با صرف تجدیدنظرخواهی محکوم علیه نباید وضعیت وی نسبت به سابق تشدید شود، دادگاه تجدیدنظر نیز برابر ماده‌ی ۴۳۵ قانون مذکور فقط به آنچه مورد تجدیدنظرخواهی واقع شده است رسیدگی می‌کند؛ بنابراین تشدید مجازات تعزیری و تغییر عنوان اتهام از تعزیر به حد جایز نیست.

به اتهامات متعدد متهم باید یکجا رسیدگی شود.

سؤال: در صورتی که در پرونده‌ی متهم دارای اتهامات متعدد باشد، آیا مقام ارجاع در دادسرا می‌تواند رسیدگی به یک اتهام را به دادیار ارجاع دهد و اتهام دیگر را با توجه به اینکه از جرایم موضوع ماده‌ی ۳۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ می‌باشد، به بازپرس (یا جانشین بازپرس) ارجاع دهد؟ یا این رویه مخالف با اصل صلاحیت رسیدگی، مرجع رسیدگی کننده به مهم‌ترین اتهام (موضوع مواد ۳۱۰ و ۳۱۴ ق.آ.د.ک) و اصل رسیدگی توأمان (موضوع ماده‌ی ۳۱۳ ق.آ.د.ک) است؟

پاسخ: برابر ماده‌ی ۳۱۳ و تبصره‌ی «۱» ماده‌ی ۳۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری، به اتهامات متعدد متهم با رعایت صلاحیت ذاتی باید توأمان و یکجا رسیدگی شود و در مورد کلیه اتهامات برابر ماده‌ی ۲۱۸ قانون یاد شده قرار تأمین واحد صادر شود؛ بنابراین در فرض سؤال، با عنایت به اینکه برابر ماده‌ی ۹۲ قانون مذکور، اصل بر انجام تحقیقات مقدماتی کلیه جرایم توسط بازپرس است، لذا تفکیک اتهامات متعدد متهم و ارجاع بعضی از آنها به بازپرس یا جانشین بازپرس و ارجاع بعضی دیگر به دادیار که موجب صدور قرار تأمین متعدد نیز خواهد شد، برخلاف مقررات قانونی است.

پادارطلبان آزمون‌های حقوقی - قضایی

طراح سوال: حسین ناظریان، دادیار دادرسی عمومی و انقلاب تهران

۱- دادگاه شخصی را به اتهام خیانت در امانت

به سه سال حبس محکوم و یک سال از حبس وی را معلق می‌نماید. حکم صادره در دادگاه تجدیدنظر استان تأیید می‌شود. در صورتی که محکوم علیه بخواهد از آزادی مشروط استفاده نماید، پس از گذراندن چه مدت از حبس می‌تواند درخواست خود را ارائه نماید؟

(۱) پس از گذراندن یک سال از مدت سه سال حبس می‌تواند درخواست خود را به دادگاه تجدیدنظر استان ارائه دهد.

(۲) پس از گذراندن یک سوم از مدت دو سال حبس می‌تواند درخواست خود را به دادگاه تجدیدنظر استان ارائه دهد.

(۳) پس از گذراندن یک سال از مدت سه سال حبس می‌تواند درخواست خود را به دادگاه بدوی ارائه دهد.

(۴) به دلیل صدور تعلیق اجرای مجازات، محکوم علیه نمی‌تواند از آزادی مشروط استفاده کند.

۲- دادگاه شخصی را به حبس درجه شش محکوم می‌نماید. در خصوص مجازات‌های تکمیلی و تبعی کدام گزینه صحیح است؟

(۱) مجازات تکمیلی و تبعی قابل اعمال است.

(۲) مجازات تکمیلی و تبعی قابل اعمال نیست.

(۳) دادگاه می‌تواند مجازات تکمیلی حکم نماید لکن مجازات وی مشمول مجازات تبعی قرار نمی‌گیرد.

(۴) دادگاه نمی‌تواند مجازات تکمیلی حکم نماید لکن مجازات وی مشمول مجازات تبعی قرار می‌گیرد.

۳- کدام گزینه در خصوص نقش «تعدد و تکرار جرم» در اثرگذاری توبه در جرایم تعزیری صحیح است؟

(۱) تعدد و تکرار جرم مانع از اعمال مقررات توبه در جرایم تعزیری است.

(۲) تعدد و تکرار جرم مانع از اعمال مقررات توبه در جرایم تعزیری نیست.

(۳) تعدد جرم مانع از اعمال مقررات توبه در جرایم تعزیری است لکن تکرار جرم مانعی در اعمال

مقررات توبه ایجاد نمی‌کند.

(۴) تکرار جرم مانع از اعمال مقررات توبه در جرایم تعزیری است لکن تعدد جرم مانعی در اعمال مقررات توبه ایجاد نمی‌کند.

۴- تبدیل حبس به جزای نقدی در کدام یک از نهادهای حقوق کیفری زیر پذیرفته شده است؟

(۱) تخفیف مجازات

(۲) مجازات‌های جایگزین حبس

(۳) مجازات‌های جایگزین حبس و تخفیف مجازات

(۴) توبه

۵- از این عبارت که «برای تحقق معاونت در جرم، وحدت قصد بین رفتار معاون و مرتکب جرم شرط است»، چه نتیجه‌ای اراده می‌شود؟

(۱) معاونت در جرایم غیر عمدی محقق نمی‌شود.

(۲) تبانی بین مباشر و معاون قبل از ارتکاب جرم شرط است.

(۳) معاونت باید قبل یا هم‌زمان با ارتکاب جرم اصلی باشد.

(۴) معاونت در کلیه جرایم قابل تحقق است.

۶- (الف) مرتکب جعل در سند رسمی (یک تا پنج سال حبس یا شش تا سی میلیون ریال جزای نقدی)، سرقت ساده (سه ماه و یک روز تا دو سال حبس و تا ۷۴ ضربه شلاق)، خیانت در امانت (شش ماه تا سه سال حبس) و تخلیه اطلاعاتی (تا شش ماه حبس) می‌شود. قواعد تعدد جرم نسبت به وی چگونه اعمال خواهد شد؟

(۱) به حداکثر مجازات‌های جعل در سند رسمی، سرقت ساده و خیانت در امانت محکوم می‌شود و مجازات جعل در سند رسمی به همراه مجازات تخلیه اطلاعاتی اجرا می‌شود.

(۲) به بیش از حداکثر مجازات‌های جعل در سند

رسمی، سرقت ساده، خیانت در امانت و تخلیه اطلاعاتی تا یک و نیم برابر آنها محکوم می‌شود و فقط مجازات جعل در سند رسمی اجرا می‌شود.

(۳) مجازات‌های جرایم فوق با هم جمع شده و نسبت به محکوم علیه اجرا می‌شود.

(۴) به حداکثر مجازات‌های جعل در سند رسمی، سرقت ساده و خیانت در امانت محکوم می‌شود و مجازات جعل در سند رسمی اجرا می‌شود.

۷- (الف) مرتکب دو جرم حدی (قذف و شرب خمر) می‌شود. هرگاه قبل از صدور حکم قطعی مبتلا به جنون شود؛ تکلیف تعقیب و محاکمه وی چگونه است؟

(۱) دادگاه قرار موقوفی تعقیب صادر می‌کند.

(۲) در خصوص شرب خمر، تعقیب و محاکمه تا زمان افاقه به تأخیر می‌افتد لکن مانع از تعقیب و محاکمه نسبت به قذف نیست.

(۳) تعقیب و محاکمه تا زمان افاقه به تأخیر می‌افتد.

(۴) در خصوص قذف، تعقیب و محاکمه تا زمان افاقه به تأخیر می‌افتد لکن مانع از تعقیب و محاکمه نسبت به شرب خمر نیست.

۸- کدام یک از جرایم زیر از جرایم موضوع افساد فی الارض در قانون مجازات اسلامی نیست؟

(۱) نشر اکاذیب

(۲) تخریب

(۳) سرقت

(۴) قتل عمد

۹- در کدام یک از موارد زیر مجازات شخص تخفیف نمی‌یابد؟

(۱) صدور چک از حساب مسدود

(۲) ارتکاب جرایم خیانت در امانت و جعل از باب تعدد جرم

(۳) داشتن سه فقره محکومیت قطعی به ترتیب دو، سه و پنج سال حبس و ارتکاب جرم کلاهبرداری

(۴) اختلاس توأم با جعل

۱۰- مرد وزن مسلمانی، زن مسلمانی را عمدتاً به قتل می‌رساند. در صورتی که اولیاء دم قصد قصاص مرد را داشته باشند؛ تفاضل دیه پرداختی چگونه است؟

۱) اولیاء دم باید پیش از قصاص سه چهارم دیه مرد را به او بپردازند و سپس قصاص را اجرا کنند.
 ۲) اولیاء دم بدون پرداخت دیه می توانند مرد را قصاص کنند.
 ۳) اولیاء دم باید پیش از قصاص نصف دیه مرد را به او بپردازند و سپس قصاص را اجرا کنند.
 ۴) اولیاء دم باید پیش از قصاص دوسوم دیه مرد را به او بپردازند و سپس قصاص را اجرا کنند.
۱۱- هرگاه کسی اقرار به جنایت موجب دیه کند سپس شخص دیگری اقرار کند که مرتکب همان جنایت شده است و علم تفصیلی به کذب یکی از دو اقرار نباشد.....

۱) مدعی مخیر است از هر دو آنها مطالبه دیه کند.
 ۲) پرداخت کننده دیه با قرعه مشخص می شود.
 ۳) مدعی مخیر است فقط از یکی از آن دو مطالبه دیه کند.
 ۴) دیه از بیت المال پرداخت می شود.
۱۲- هرگاه یک نفر مرتکب قتل دو نفر شود و اولیاء دم یکی از مقتولان به تنهایی و بدون گرفتن رضایت اولیای مقتول دیگر اقدام به قصاص نمایند؛.....
 ۱) چیزی بر عهده آنان نیست.
 ۲) ضامن سهم دیه اولیاء دم مقتول دیگر هستند.

۳) علاوه بر تعزیر، ضامن سهم دیه اولیاء دم مقتول دیگر هستند.
 ۴) به تعزیر محکوم می شوند.
۱۳- کارمند بانک مهر اقتصاد در پرونده یکی از مشتریان دست برده و با امضای خود وجوهی را از حساب وی برداشت می کند. او مرتکب چه جرم یا جرایمی شده است؟
 ۱) جعل سند غیررسمی و اختلاس
 ۲) جعل در سند رسمی و اختلاس
 ۳) جعل در سند غیررسمی و خیانت در امانت
 ۴) جعل در سند رسمی و خیانت در امانت

پاسخنامه

- | | | |
|--------------------------|----------------------------|----------------------------|
| ۱- گزینه ۱ صحیح است. (۱) | ۶- گزینه ۱ صحیح است. (۶) | ۱۱- گزینه ۳ صحیح است. (۱۱) |
| ۲- گزینه ۳ صحیح است. (۲) | ۷- گزینه ۲ صحیح است. (۷) | ۱۲- گزینه ۱ صحیح است. (۱۲) |
| ۳- گزینه ۴ صحیح است. (۳) | ۸- گزینه ۳ صحیح است. (۸) | ۱۳- گزینه ۴ صحیح است. (۱۳) |
| ۴- گزینه ۲ صحیح است. (۴) | ۹- گزینه ۳ صحیح است. (۹) | |
| ۵- گزینه ۱ صحیح است. (۵) | ۱۰- گزینه ۱ صحیح است. (۱۰) | |

پی نوشت ها:

۱- شرح: ۱- تعلیق بخشی از مجازات مانع استفاده محکوم علیه از آزادی مشروط نیست. ۲- طبق ماده ۵۸ قانون مجازات اسلامی، ملاک آزادی مشروط میزان حبس مورد حکم است و اینکه چه مقدار از آن تعلیق شده است یا خیر، تأثیری ندارد. ۳- از آنجا که محکوم علیه به سه سال حبس محکوم شده است، طبق ماده ۵۸ قانون مجازات اسلامی، ملاک آزادی مشروط میزان حبس محکوم علیه است. ۴- طبق رأی وحدت رویه شماره ۱۳۹۲/۸/۲۸ هیئت عمومی دیوان عالی کشور، منظور از دادگاه در ماده ۵۸ قانون مزبور، دادگاه صادرکننده حکم قطعی است. در فرض سؤال، دادگاه تجدیدنظر استان صادرکننده رأی قطعی است و درخواست آزادی مشروط باید به آن مرجع ارائه شود.
 ۲- شرح: ۱- طبق ماده ۲۳ قانون مجازات اسلامی، دادگاه می تواند فردی را که به حد، قصاص یا مجازات تعزیری از درجه شش تا درجه یک محکوم کرده است با رعایت شرایط مقرر در این قانون، متناسب با جرم ارتكابی و خصوصیات وی به یک یا چند مجازات از مجازات های تکمیلی زیر محکوم نماید. حبس درجه شش مشمول مجازات های تکمیلی قرار می گیرد. ۲- جرایمی که مشمول مجازات تبعی قرار گرفته در ماده ۲۵ قانون مزبور آمده است. احکام حبس درجه شش تا هشت فاقد مجازات تبعی است برعکس احکام حبس درجه پنج به بالا دارای محکومیت تبعی است.
 ۳- شرح: طبق تبصره (۱) ماده ۱۱۵ قانون مجازات اسلامی، مقررات راجع به توبه درباره کسانی که مقررات تکرار جرائم تعزیری در مورد آنها اعمال می شود، جاری نمی گردد. در خصوص تعدد جرم چنین مقرره ای وجود ندارد.
 ۴- شرح: ۱- یکی از انواع مجازات های جایگزین حبس بر اساس ماده ۶۴ قانون مجازات اسلامی، جزای نقدی است. ۲- طبق ماده ۲۷ قانون مزبور (بند الف) حبس قابل تبدیل به مجازات دیگر نیست. ۳- طبق ماده ۱۱۵ قانون مزبور، توبه در برخی جرایم تعزیری موجب استفاده دادگاه از مقررات تخفیف است و یکی از مقررات تخفیف عدم تبدیل حبس به مجازات دیگر است.
 ۵- شرح: از آنجا که در جرایم عمدی سوء نیت لازم است و معاون و مباشر باید جهت تحقق جرم همسو باشند لذا وحدت قصد شرط است لکن در جرایم غیر عمدی چنین امری وجود ندارد. نکته حائز اهمیت آن است که وحدت قصد به معنای تبانی قبلی بین معاون و مباشر نیست بلکه همین که معاون بداند که مباشر در حال ارتكاب جرمی است و بدون آنکه با وی مواجه شود زمینه تحقق جرم را تسهیل نماید، معاون جرم محسوب می شود.
 ۶- شرح: ۱- طبق تبصره (۴) ماده ۱۳۴ قانون مجازات اسلامی، مقررات تعدد جرم در مورد جرائم تعزیری درجه های هفت و هشت اجرا نمی شود. این مجازات ها با هم و نیز با مجازات های تعزیری درجه یک تا شش جمع می گردد؛ بنابراین، این مجازات ها با مجازات های دیگر جمع می شود. ۲- طبق ماده ۱۳۴ قانون مجازات اسلامی، از آنجا که تخلیه اطلاعاتی درجه هفت بوده و ملاک ماده ۵۸ مزبور نسبت به آن اجرا نمی شود در نتیجه سه جرم باقی می ماند که بر اساس آن محکوم علیه به حداکثر مجازات های جعل در سند رسمی، سرقت ساده و خیانت در امانت محکوم می شود و مجازات جعل در سند رسمی به همراه مجازات تخلیه اطلاعاتی طبق قاعده جمع مجازات اجرا می گردد.
 ۷- شرح: طبق تبصره (۱) ماده ۱۵۰ قانون مجازات اسلامی، هرگاه مرتکب یکی از جرائم موجب حد پس از صدور حکم قطعی دچار جنون شود حد ساقط نمی شود. در صورت عارض شدن جنون قبل از صدور حکم قطعی در حدودی که جنبه حق الهی دارد تعقیب و محاکمه تا زمان افاقه به تأخیر می افتد. نسبت به مجازات هایی که جنبه حق الناسی دارد مانند قصاص و دیه و همچنین ضرر و زیان ناشی از

جرم، جنون مانع از تعقیب و رسیدگی نیست. جرم شرب خمر جنبه حق الهی دارد و کذب حق الناسی و به ترتیب مشمول قسمت دوم و سوم تبصره قرار می گیرند.
 ۸- شرح: طبق ماده ۲۸۶ قانون مجازات اسلامی، هرکس به طور گسترده، مرتکب جنایت علیه تمامیت جسمانی افراد، جرایم علیه امنیت داخلی یا خارجی کشور، نشر اکاذیب، اختلال در نظام اقتصادی کشور، احراق و تخریب، پخش مواد سمی و میکروبی و خطرناک یا دایر کردن مراکز فساد و فحشا یا معاونت در آنها گردد به گونه ای که موجب اختلال شدید در نظم عمومی کشور، ناامنی یا ورود خسارت عمده به تمامیت جسمانی افراد یا اموال عمومی و خصوصی، یا سبب اشاعه فساد یا فحشا در حد وسیع گردد مقصد فی الارض محسوب و به اعدام محکوم می گردد. در ماده ۵۸ مزبور، سرقت موضوع افساد فی الارض نیست.
 ۹- شرح: طبق تبصره ماده ۱۳۹ قانون مجازات اسلامی، چنانچه مرتکب دارای سه فقره محکومیت قطعی مشمول مقررات تکرار جرم یا بیشتر از آن باشد، مقررات تخفیف اعمال نمی شود. نکته حائز اهمیت آن است که هر محکومیت قطعی مشمول تبصره قرار نمی گیرد بلکه باید محکومیتی باشد که مشمول قواعد تکرار باشد؛ یعنی جزء محکومیت های تعزیری درجه یک تا شش. حال، سه فقره محکومیت قطعی به ترتیب دو، سه و پنج سال حبس و ارتكاب جرم کلاهبرداری مشمول این تبصره است.
 ۱۰- شرح: از آنجا که یک مرد و یک زن، زن دیگری را به قتل رساندند، هر یک با لامناصفه در قتل زن نقش داشتند. از آنجا که دیه زن یک دوم دیه مرد است؛ لذا هر یک از قاتلین به میزان یک چهارم (بست و پنج صدم) در قتل نقش داشتند. حال، در صورتی که اولیاء دم بخواهد مرد را قصاص کند باید قبل از قصاص سه چهارم دیه او را پرداخت نموده و او را قصاص نمایند.
 ۱۱- شرح: طبق ماده ۴۸۳ قانون مجازات اسلامی، هرگاه کسی اقرار به جنایت موجب دیه کند سپس شخص دیگری اقرار کند که مرتکب همان جنایت شده است و علم تفصیلی به کذب یکی از دو اقرار نباشد مدعی مخیر است فقط از یکی از آن دو مطالبه دیه کند.
 ۱۲- شرح: ۱- طبق ماده ۲۸۳ قانون مجازات اسلامی، اگر یک نفر، دو یا چند نفر را عمدی قتل برساند، اولیای دم هر یک از مقتولان می توانند به تنهایی و بدون گرفتن رضایت اولیای مقتولان دیگر و بدون پرداخت سهمی از دیه به آنان اقدام به قصاص کنند. ۲- طبق ماده ۴۲۲ قانون مزبور، در هر حق قصاصی هر یک از صاحبان آن به طور مستقل حق قصاص دارند لکن هیچ یک از آنان در مقام استیفای نباید حق دیگران را از بین ببرد و در صورتی که بدون اذن و موافقت دیگر افراد خواهان قصاص، مبادرت به استیفای قصاص کنند، ضامن سهم دیه دیگران است. فرض سؤال مشمول قسمت اول است؛ زمانی که یک نفر دو یا چند نفر را می کشد و از آنجا که اولیاء دم هر مقتول دارای حق مستقلی است می تواند اقدام نموده و ضامن نیست لکن ماده ۴۲۲ مربوط به زمانی است که یک مقتول وجود دارد و چند اولیاء دم. در این صورت، حق هر یک نباید موجب از بین رفتن حق دیگران شود بر همین اساس است که ضمانت اجرای پرداخت سهم دیه دیگر اولیاء دم وجود دارد.
 ۱۳- شرح: ۱- جعل در سند رسمی است زیرا نوشته ای است که طبق قانون و با رعایت مقررات توسط مقامات صالح نگاشته می شود و مشمول تعریف سند رسمی در قانون مدنی است. ۲- خیانت در امانت است زیرا بانک مهر اقتصاد بانکی خصوصی بوده و کارمندان آن کارمندان دولت محسوب نمی شوند و وجوه اشخاص به صورت سپرده نزد آنان به امانت قرار دارد.



آشنایی با حقوق شهروندی

تحصیل مال غیر با استفاده متقلبانه از رایانه

در حال حاضر، کلاهبرداری رایانه‌ای، اینترنتی یا آنلاین اصطلاحات رایجی هستند که به حکم قانون می‌توانند از جرایم در حکم کلاهبرداری تلقی شوند و به تحصیل مال غیر با استفاده از روش متقلبانه به وسیله رایانه اطلاق می‌شود.^(۱) یکی از روش‌های رایج فریب کاران فیشینگ است که به موردی گفته می‌شود که به وسیله هکر یا حمله‌کننده با انتساب به شخص یا سازمانی معتبر برای دزدیدن اطلاعات حساس مانند نام کاربری، رمز عبور و رمز کارت‌های اعتباری رپوده می‌شود. در این نوع کلاهبرداری، اصولاً زیان دیده، اموال خود را به کلاهبردار تسلیم نمی‌کند بلکه در بیشتر موارد از حساب او، سوءاستفاده به عمل آمده و بدهکار می‌شود و یا از حساب مربوط به نحو متقلبانه و برخلاف رضایت و اطلاع ذی‌نفع برداشت می‌شود.

این امر مورد توجه قانون تجارت الکترونیکی تحت عنوان کلاهبرداری رایانه‌ای قرار گرفته و همچنین به جعل رایانه‌ای نیز اشاره شده تا

امکان سوءاستفاده از فضای دیجیتال به حداقل برسد.

توضیح اینکه، در اجرای قانون تجارت الکترونیکی، مجازات کلاهبرداری رایانه‌ای، حبس از یک سال تا سه سال و پرداخت جزای نقدی معادل مال مأخوذه و نیز رد مال به صاحبان اموال است.^(۲)

ممکن است کلاهبرداری رایانه‌ای همراه با جرایم دیگری مانند جعل یا استفاده از کارت‌های مجعول اتفاق بیفتند. بدین ترتیب چنانچه ایجاد یا محو یا تغییر داده‌ها و کلید علائم و کدهای قابل پردازش در سیستم رایانه‌ای بدون تحصیل وجه، مال یا امتیاز باشد، جرم جعل رایانه‌ای نیز موضوع قانون تجارت الکترونیک است که در این خصوص قانون‌گذار مقرر داشته: «هر کس در بستر مبادلات الکترونیکی، از طریق ورود، تغییر، محو و توقف (داده‌پیام) و مداخله در پردازش (داده‌پیام) و سیستم‌های رایانه‌ای و یا استفاده از وسایل کاربردی سیستم‌های رمزنگاری تولید امضاء مثل کلید اختصاصی، بدون مجوز امضاء کننده و یا تولید امضای فاقد سابقه ثبت

در فهرست دفاتر اسناد الکترونیکی و یا عدم انطباق آن وسایل با نام دارنده در فهرست مزبور و اخذ گواهی مجعول و نظایر آن اقدام به جعل (داده‌پیام)‌های دارای ارزش مالی و اثباتی نماید تا با ارائه آن به مراجع اداری، قضایی، مالی و غیره به عنوان (داده‌پیام)‌های معتبر استفاده نماید جاعل محسوب و به مجازات حبس از یک تا سه سال و پرداخت جزای نقدی به میزان پنجاه میلیون ریال محکوم می‌شود.»^(۳) همچنین به موجب تبصره آن مجازات شروع به این جرم، حداقل مجازات در این ماده می‌باشد.

ظرفیت‌های پلیس فتا

با توجه به توسعه روزافزون زیرساخت‌های فناوری اطلاعات و ارتباطات در کشور و افزایش کاربران و استفاده‌کنندگان از اینترنت و سایر فناوری‌های اطلاعاتی، ارتباطی و مخابراتی لزوم ایجاد و توسعه‌ساز و کاری برای برقراری امنیت در فضای مجازی، پلیس فضای تولید و تبادل اطلاعات کشور (فتا) در سال ۱۳۸۹ تشکیل شد. از جمله مواردی که در صدر وظایف این پلیس قرار دارد:

* جلوگیری از جاسوسی و خرابکاری‌های اینترنتی؛

* حفاظت از اموال، منافع و اسرار و سرمایه‌های ملی؛

* حمایت مردم در فضای اینترنتی به‌ویژه در بحث‌های فرهنگی و اقتصادی؛

* مبارزه با جرایم اینترنتی از قبیل فیشینگ، کلاهبرداری اینترنتی، سرقت از حساب بانکی، هک، نفوذ بانکی مالی و...

مراحل تنظیم شکایت در دادسرای مبارزه با جرایم رایانه‌ای و اینترنتی

اگر فردی به هر نحوی مورد کلاهبرداری و یا سودجویی اینترنتی قرار گیرد، می‌تواند از طریق مجتمع قضایی مبارزه با جرایم رایانه‌ای و اینترنتی، شکایت خود را پیگیری نماید. در ابتدای امر بایستی یک شکوائیه در سایت قوه قضاییه به آدرس: www.adliran.ir ثبت شود و باید به قسمت ارائه شکوائیه مراجعه شود.

در این صفحه شکوائیه‌ای تنظیم و در صفحات بعدی به ترتیب اطلاعات شاکی و مشتکی عنه وارد می‌شود. در پایان کار علاوه بر زدن دکمه ارسال یک پرینت از شکوائیه تهیه و با در دست داشتن شکوائیه به مجتمع فوق مراجعه شود. در پی ورود باید به اتاق «عرضه نویسی» مراجعه و پس از دریافت یک سری اطلاعات برای تهیه تمبر اقدام شود.

نکات ضروری هنگام تنظیم شکایت

چنانچه در پرونده‌های مربوط به جرایم رایانه‌ای مدارک کافی در پرونده موجود باشد، دیگر نیازی به مراجعات مکرر نیست، اما حداقل یک‌بار مراجعه به دادسرا ضرورت دارد.

* توجه شود که در این موارد حتی ایمیل‌ها و چت‌های صورت گرفته در یاهو مسنجر هم اعتبار دارند. به همین دلیل در پرینت گرفتن و

ذخیره کردن محتویات چت‌ها کوتاهی نشود.

ضمن اینکه مدارک موجود در سایت‌های معتبر اعتبار بیشتری دارند؛ مثلاً اگر از طریق پشتیبانی یک سرویس معتبر متوجه کلاهبرداری شویم،

حتماً از مکاتبات انجام یافته پرینت گرفته شود.

* توجه شود که هنگام رسیدگی به پرونده دادیار یا بازپرس درباره جزئی‌ترین مسائل موجود در شکوائیه تحقیق می‌کند؛ بنابراین در متن شکایت نباید ادعایی شود که متعاقباً قابل اثبات نباشد، فلذا هیچ‌گاه نباید در آن به دیگران تهمت و افتراء زده شود.

* پرونده‌های مربوط به کلاهبرداری‌های اینترنتی و جرایم رایانه‌ای همیشه دارای شبه‌های زیادی هستند. به همین دلیل دادیار و بازپرس به‌طور مدام سؤال می‌کنند تا به اتقان برسند. سعی شود حتی‌الامکان از کلمات تخصصی استفاده نشود.

* در خلال اظهارات باید به مدارک موجود در پرونده استناد شود.

* در زمان رسیدگی به پرونده سؤالاتی پرسیده می‌شود که این سؤالات ناشی از ابهامات موجود در شکایت‌نامه است. پس از توضیحات شفاهی باید مراتب کتباً نوشته شود. در این مرحله باید با حوصله و دقت و ذکر تمام جزئیات برخورد شود.

* گرچه افراد شاغل در این دادسرا غالباً تا حدودی با زبان انگلیسی آشنایی دارند؛ اما اگر مدارک همگی به زبان انگلیسی باشد، لازم است قبلاً از تمامی آنها در برگه‌ای جداگانه ترجمه تهیه شود.

* برای اثبات موجودیت و حقیقت مدارکی که در پرونده است احتمالاً مجبور خواهیم شد که رمز عبور ایمیل و اکانت‌های دیگر را به مقام قضایی بدهیم. از انجام آن دریغ نکنیم، زیرا اطلاعات خصوصی محفوظ خواهند ماند.

راهکارهای فرهنگی و تقویت مبانی اخلاقی

بدون تردید در وضعیتی به تعاملات گوناگون روزمره می‌پردازیم که در معرض مخاطرات مختلفی قرار داریم و این امر با گسترش فناوری‌های ارتباطی شدت، سرعت و پیچیدگی بیشتری پیدا کرده است. سوای اقدامات عملی برای مقابله با این هجوم، باید تمام ترفندها و حیطه‌های مهاجمین به‌وسیله تمهیدات قانونی و جرم‌انگاری شناخته شوند و ابزار کافی برای مقابله با آنها فراهم گردد؛ اما از آنجاکه در این نوع تهاجم حضور قانون همواره بعد از وقوع جرم به کمک زیان‌دیده می‌آید و از طرف دیگر در این فضای بدون مرز شناخت مجرم از پیچیدگی خاصی برخوردار است؛ بنابراین در مراودات اقتصادی نیز چنانچه طرف معامله یک شرکت خارجی است، در صورت وقوع جرمی ضمانت اجراهای کم‌تری جهت برخورد با آن وجود دارد، لذا در این گونه موارد دقت بیشتری می‌طلبد. به‌علاوه در خصوص سایت‌های حراجی آنلاین بررسی شود که روش بازپرداخت یا بازپس‌گیری داشته باشند و اساساً دارای پیشنهادهای منصفانه باشند. هم‌چنین هنگامی که پرداخت آنلاین انجام می‌شود تنها برای اقلامی پرداخت شود که از خدمات پرداخت امن استفاده می‌کنند. مضافاً اینکه بهترین سایت‌های حراجی یا خرید آنلاین، فرآیندهای دقیقی جهت حل اختلاف و رسیدگی به شکایت دارند. در پایان تأکید می‌شود از هرگونه توافق با افراد غریبه‌ای که درخواست پیش‌پرداخت از طریق حواله بانکی، انتقال الکترونیکی، انتقال ارز الکترونیکی می‌نمایند به‌شدت خودداری شود. البته این‌ها هرگز پول یا جزئیات حساب آنلاین یا کارت اعتباری نباید برای بیگانه ایمیل شود.

ادامه دارد...

برگرفته از کتاب «حقوق جامع شهروندی» تألیف دکتر محمود براتی نیا

پی‌نوشت‌ها:

۲- ماده‌ی ۶۷ قانون تجارت الکترونیکی مصوبه ۱۳۸۲/۱۰/۲۴ مجلس شورای اسلامی.

۳- ماده‌ی ۶۸ قانون تجارت الکترونیکی مصوبه ۱۳۸۲/۱۰/۲۴ مجلس شورای اسلامی.

۱- به‌فصل سوم قانون جرایم رایانه‌ای منتشره در شماره ۱۸۷۴۲-۱۳۸۸/۴/۱۷ روزنامه رسمی تحت عنوان سرقت و کلاهبرداری مرتبط با رایانه مراجعه فرمایید.



اگر شما قاضی این پرونده بودید، چگونه رأی می‌دادید؟

پرسش ۱۲۶:

کسانی که در خارج از کشور به کار اشتغال دارند و یا سرمایه‌گذاری نموده‌اند و ارزش خود را در همان کشور و یا کشور دیگر به واسطه‌ها یا صرافان داده و معادل ریالی آن را در ایران دریافت می‌کنند و اشخاصی که در ایران ریال پرداخت و با حواله در خارج ارز دریافت می‌نمایند آیا این گونه اقدامات قاچاق ارز محسوب است یا خیر؟



پاسخ مربوط به پرسش شماره‌ی ۱۲۵:

نظر کمیسیون نشست قضایی (۴) کاربردی و اژگان ماده‌ی ۴ قانون مواد مخدر، نظر قانون‌گذار را درباره تفاوت این اعمال دربردارد؛ لذا اگر کسی به فروش مواد مخدر اقدام کند، نمی‌توان از فعل ورود این مواد هر چند وسیله شخص معلوم یا مجهول دیگری باشد، چشم پوشید و دادرسان باید با احراز فعل فروش مواد وسیله یک متهم به اقدام مجرمانه ورود آن هم توجه کنند و گرنه مفهوم قاچاق با انصراف از این اقدام قضایی عملاً زایل می‌شود. در نتیجه اگر مرتکب فروش مواد مخدر، وارد کننده آن هم باشد با لحاظ تعدد مادی قابل تعقیب است به شرط آنکه بین این افعال تفاوت زمانی باشد.

جدول

۱۲۶

افقی:

- ۱- بخش انتهایی رمز جدول.
- ۲- جبران نمودن - برنج شوشتی - مادر باران.
- ۳- واحد سطح - رها و آزاد - تقسیم کننده
- قدیمی آب - وزیدن.
- ۴- فعل حرام در فقه - رشته ای در شمشیر بازی - روزها.
- ۵- از ادات تحذیر - مخالفت تاجر با موازین شرعی - از انواع سهام.
- ۶- حرق ناحق ابر قدرت ها - شرط بندی در فقه اسلامی - نقص تصرف نخست.
- ۷- مقابل احکام امضایی - گوشه - پسوند زدودن.
- ۸- اولین عدد سه رقمی - مهربان - فرستاده و نبی - تعداد ترکیبی هیئت های عمومی دیوان عالی کشور.
- ۹- صدق سر بریده - مرتکب جرم هتک - یکی از متعاقبین عقد بیع.
- ۱۰- زمین و برگ اسب - مبلغ مورد تعهد سهام گذار در شرکت های سهامی - دستی.
- ۱۱- از جرایم علیه اشخاص - از خصوصیات یک قاضی - راه و روش.
- ۱۲- کمیته ضد دوپینگ جهانی - اصطلاحی در اراضی زراعی - نشانه ها.
- ۱۳- مجازات شرع - خانواده و دودمان در فقه - بها و ارزش - پهلوان.
- ۱۴- عین یا منفعت دارای قیمت - گذشتن از حق در قبال دریافت عوض - یکی از انواع قدرت در نزد حنفی ها.
- ۱۵- بخش دوم رمز جدول.

عمودی:

- ۱- بخش ابتدایی رمز جدول.
- ۲- ریشه کلمه ارتشاء - از وظایف قیم در قبال فرد تحت سرپرستی - نوبت بازی.
- ۳- پوستین - الهه زیبایی یونان - خان مغولی - هرگز نه.

جدول شماره ی ۱۲۶

	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱													
۲													
۳													
۴													
۵													
۶													
۷													
۸													
۹													
۱۰													
۱۱													
۱۲													
۱۳													

رمز جدول: بخشی از یکی از مواد قانونی در قانون مدنی در بخش اجاره.

تنظیم کننده: اصغر فراهانی، وکیل دادگستری و کارشناس ارشد حقوق خصوصی

- ۴- در فقه بخشش و اعطای بدون عوض است - ماه پرتابی - شکر ریز.
- ۵- نهنگ - پرونده ی قدیمی - اگر با اسباب بیاید از نظریات ورود خسارت است.
- ۶- هر قضیه ای که بر حقیقت حکم چیزی دلالت کند - ایالتی آمریکایی - خانه ی ساحلی.
- ۷- آسیب - سال قبل - از انواع بیع - متد و الگو.
- ۸- سهمیه بهم ریخته - حداقل.
- ۹- یک نفر - ماده ی یک قانون تجارت مربوط به او می باشد - گل نا امیدی - من و تو.
- ۱۰- توان - باطل کننده در فقه - جمع نقیصه.
- ۱۱- جمع کتبی - از صفات اساسی دستور موقت - از جنس رُس.
- ۱۲- از انواع اراضی در حقوق ثبت - سرتیتر - آخرین مرحله ی یک حکم.
- ۱۳- کتف و دوش - تصرف قطعی در فقه - مقابل حقوق عینی - غیرت و اندوه.
- ۱۴- از عقود معین - بندری در اوکراین - جواب هوی.
- ۱۵- بخش سوم رمز جدول.

پاسخ جدول شماره ی ۱۲۵

	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	ش	ط	خ	ل	ا	ف	ز	ا	ت	ع	ق	د	
۲	ر	ب	ا	ق	ر	خ	م	و	د	ا			
۳	ح	د	ش	ط	ا	ت	ا	ی	ج	د			
۴	ا	ل	ا	م	ر	ی	ش	ت	ن	ک			
۵	ا	د	ا	ت	س	ک	ر	ق	ر	ا			
۶	د	ع	و	د	ع	ا	ن	ا	ب	ع			
۷	ع	ح	ز	ی	ن	ق	ص	ا	ص	ن			
۸	ب	ا	ر	ی	ک	ا	ح	ط	ح	ط			
۹	ع	و	ا	ر	ج	ن	س	ع	و	ر			
۱۰	م	ر	ج	ا	ع	ی	ا	ن	م	ی			
۱۱	ا	ع	ح	ج	ل	م	خ	م	ر	ی			
۱۲	ز	ح	ج	ر	م	ل	ا	ی	ت	ی			
۱۳	ع	ی	و	ر	و	پ	ن	و	ا	ت	ی	ک	



در مسیر سبز انتظار

قسمت چهاردهم

در جامعه گردد که جای کمی برای نفوذ سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی اخلاقی از نگاه حکومت اسلامی در آن مد نظر قرار گرفته شود. این صحنه جدیدی از جنگ نرم دشمن برای نفوذ رفتارهای اجتماعی غیر مشروع نزد جامعه است. امام علی علیه‌السلام در این زمینه چنین می‌فرماید: «ایاکم و تهذیب الاخلاق و تصریفها»؛ «مبادا اخلاق نیک را در هم شکنید و آن را دگرگون سازید» (نهج البلاغه، خطبه‌ی: ۱۷۶).

انحطاط اخلاقی و شکسته شدن مرزهای اخلاقی در سبک زندگی و در اجتماع، خطری جدی و ویرانگر است؛ زیرا وقتی انسان از محدوده فرد خارج می‌شود و در ارتباط با سایر افراد قرار می‌گیرد، اگر اصول اخلاقی حاکم بر روابط نباشد، انسانیت انسان فرو می‌ریزد و جامعه رو به زوال و انحطاط می‌گذارد.

راهکارهای توسعه اخلاق زمینه‌ساز ظهور در سبک زندگی جامعه منتظر

سخنان بزرگان دین در خصوص بازشناسی آسیب‌های اخلاقی در جامعه دینی، با توجه به رویکرد و عملکرد دین‌داران، حاکی از شدت آسیب‌پذیری جامعه از عواملی است که حضور اخلاق دینی را در ارکان مختلف زندگی فردی یا اجتماعی، ناکارآمد جلوه می‌دهد. بر این اساس ریشه‌ی بسیاری از انحراف‌ها و آسیب‌های اجتماعی، ناشی از عدم رعایت اخلاق است که دامنه اثرگذار آنها بسیار گسترده است و به نظر می‌رسد راه کارهای موردتوجه نگارنده این سطور می‌تواند راه‌گشا تلقی شود.

بی‌توجهی به منابع عظیم اسلامی و نیازها و انگیزش‌های فطری در جامعه که در عصر امروز ترسیم و تبیین هنجارهای اخلاقی را در روابط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی طلب نموده ولیکن عمدتاً به کارکرد این منبع عظیم قدرت در نهادهای آموزشی و پرورشی از دوران نوجوانی تا ورود افراد به کارکردهای جامعه و جامعه‌پذیر نمودن آنان بی‌توجهی و تساهل شده و موجب رواج رفتارهایی به‌ظاهر پسندیده و درواقع غیردینی در جامعه است، مشاهده کرد. امروزه ظهور بی‌توجهی در مدیران و مسئولان بخش‌های فرهنگی به ارزش‌های نهفته در اخلاق که می‌تواند موجبات تولید و توسعه هنجارهای اِیثار، مقاومت، ساده‌زیستی، قناعت، پرکاری، خیرخواهی، انفاق، سبقت در خیر، احسان به یکدیگر، بردباری اجتماعی، مددکاری و امثال آن را در جامعه نهادینه و آن را در خدمت نهادهای قدرت قرار داده و موجبات توسعه و پیشرفت ملی کشور گردد دیده می‌شود و این مهم در عمده سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و برنامه‌ریزی‌های راهبردی به فراموشی سپرده شده و کمتر در سازوکارهای آموزشی و تربیتی مورد اقبال قرار می‌گیرد.

به یقین تجاهم خاموش اردوگاه و ایدئولوژی لیبرالیسم به پیکره و تمامیت معنوی اسلام سیاسی در نقطه عطف خود به این موضوع برخورد خواهد کرد و بی‌توجهی کارگزاران جامعه اسلامی به تجهیز جامعه و ظرفیت‌سازی اخلاقی در منابع توسعه اخلاق در جامعه موجب خواهد شد تا کشور در عرصه‌ای نه‌چندان دور شاهد هجوم کارکردهایی به‌ظاهر مقبول و غیرمشروع

آنچه در دین تأکید می‌شود این است که: «آن‌ا کر مکم عندالله اتقیکم» بالارزش‌ترین شما نزد خدا، باتقواترین شما است. و هر چیز دیگری غیر از تقوا به جای آن قرار بدهیم، جهت جامعه اسلامی را ویران کرده‌ایم و در نتیجه با فردایی روبه‌رو خواهیم شد که دین‌باوران قلیل و افراد بی‌دین کثیر خواهند بود و چنین شرایطی جامعه را دچار بحران می‌کند و در نتیجه هیچ برنامه اصلاحی دیگر جواب نمی‌دهد، افراد در چنین شرایطی و با هر استعدادی، به شکست می‌رسند.

بر این اساس گزاف نخواهد بود که از منظر قرآن، نقش و تأثیر مصالح و مفساد و نتایج و بازتاب‌های افعال را در بایستگی و راهبردی بودن اعمال، نقشی محوری دانسته و آثار و نتایجی که تعالی وجودی و تکامل شخصیتی را برای انسان به ارمغان می‌آورد معیار و راهبرد موجود در عمل بدانیم؛ آن‌گونه که قرآن کریم در شاهد و مثالی آورده است: «یا ایها الذین آمنوا أنما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون» (مائده ۹۰/۱)

این آیات، هم‌پای تشریع و اعمال راهبرد در اخلاق مهدوی در دو سوره بایدها و نبایدها، از آثار پیامدها و نتایج اعمال در مسیر تعالی و سعادت انسان به‌عنوان مبنا و ملاک آن راهبرد، سخن به میان آورده و بر آن تأکید ورزیده است.

این دغدغه را می‌توان در بیانات رهبر معظم انقلاب در مورد بی‌توجهی به کارکرد اخلاق در تولید و توسعه قدرت اسلامی و اعتلابخش جامعه زمینه‌ساز و نیز

۱- الگو قرار دادن سبک زندگی امام خمینی (قدس سره) و رهبری معظم انقلاب حضرت امام خامنه‌ای عزیز (مدظله العالی) در تمامی ابعاد سلوک فردی و اجتماعی

جوامع در طول حیات و اعتلای خود، همواره چشم بر الگوها و اسوه‌ها و نمونه‌های برتر اجتماعی دوخته و بر همین اساس استمرار یافته و افتخار کسب کرده‌اند. در جوامعی که الگوهای مرجع فاقد ویژگی‌های غالب و شاخص‌های برتر اخلاقی و تربیتی کارآمد باشند، سرمایه‌های اجتماعی را به انحراف کشانده و موجب کاهش کارآمدی و انگیزه‌های رشد می‌گردند. به برکت ظهور انقلاب اسلامی و تبلور اصل مقدس ولایت‌فقیه، بار دیگر جهان اسلام الگویی از اسوه‌گی پیامبر اکرم و انساب طاهرينش را به عینه مشاهده نمودند و این سبک طاهر و خلق عظیم توانست پیروان پرارادت خود را در دفاع مقدس به تکرار و فراوانی تولید نماید. جوانانی منشأ ایثار، تبلور اخلاق و محبت، نمونه‌های سرسپرده ولایت و مشتاق خلافت و آبادانی در کشور که به سرآمدانی پرافتخار برای ملت و هویت اسلامی تبدیل شدند؛ ولیکن اصرار برخی از مجامع فرهنگی تحت تأثیر تهاجم فرهنگی بر تکثیر دیگر الگوهای مرجع و تلاش بر جایگزین‌سازی افراد نالایق و بی‌ارتباط با سبک زندگی اسلامی و مهدوی که شاید جوانان کشور را به سمت فرسودگی تربیتی و اخلاقی پیش می‌برد، نباید باعث نزول و بعضاً انحراف این روند گردد؛ بنابراین باید هر چه سریع‌تر راهکارها و سیاست‌های برون رفت از این شرایط مد نظر قرار گیرد.

۲- هماهنگ‌سازی تمامی حوزه‌های دخیل در امر عملیاتی نمودن هنجارهای اخلاقی

ضعف ارتباط و هماهنگی فی‌مابین نهادهای تولید دانش و تفقه دینی و نهادهای برنامه‌ریزی و مدیریت اجرایی موجب شده است که رابطه بین اجتهاد و عمل در صحنه‌های اجرایی ناموفق جلوه کنند. در بسیاری از سازمان‌ها که نهاد نمایندگی ولی‌فقیه و مدیران اجرایی به‌عنوان یک

سازمان پیوسته در کنار یکدیگر سیاست‌گذاری و تصمیم‌سازی می‌کنند، ساز کارهای مدیریت اخلاق و تربیت در نهاد آنان رفتاری نافذ و موفق است ولیکن در بسیاری از سازمان‌های دیگر دولتی به آثار این کارکرد بی‌توجهی شده است. آیا اساتید دانشگاه‌ها نباید متخلق به اخلاق اسلامی باشند؟ چرا تجهیز دانشگاه‌ها و کارکردهای آنان به اخلاق ضرورت دارد؟ در ایران دستگاه‌های اجرایی آیا نباید اخلاق صنفی و کاربردی خود را فراگیرند؟ آیا نباید نهادهایی که شعار طرح تکریم ارباب رجوع را می‌دهند ولیکن به آموزه‌های آن بی‌اعتنا هستند مورد مواخذه قرار گیرند تا به تصحیح رفتار خود باندیشند؟

۳- احیای فرهنگ غنی دینی اسلامی، متناسب با نیازهای جامعه امروز

حوزه‌های علمیه به کرسی تربیت و پژوهش‌های اخلاقی در جامعه، متناسب با نیازهای نوین و آینده‌سازی جهان اسلام تمرکز کنند. از روش‌ها و شیوه‌هایی که منجر به موفقیت و تولید ارزش افزوده فرهنگی در کشورها یا دیگر نهادهای فرهنگی موفق شده است، حتماً استفاده کنند. بسنده نمودن به روش‌های قدیمی و خارج نشدن از دایره شیوه‌های قدیمی مانع از تولید خلاقیت می‌شود. باید از کالبد سکون و سنتی قدیم خارج شده و با هجرت و جستجوی راهکارهای اجتهادی و نوین، راهی برای برون رفت از دایره این تهاجم و هجوم فرهنگی و چنددینی که به ارزش‌های کشور تحمیل شده را فراهم نمود.

۴- برنامه‌ریزی برای ایجاد انگیزه توأم با نشاط برای عموم جامعه

باید سیاست‌گذاری، هدف‌گذاری، برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی راهبردی راز مهم‌ترین سازوکارهای مدیریت سیاسی یک حکومت دانست و کارگزاران را شایسته‌ترین افراد برای تحقق این امر برشمرد. باید سؤال کرد که برای امنیت اخلاقی و اخلاق هنجاری و تربیت پسندیده اسلامی کارگزاران اسلامی، کدام یک از اصول تدوین راهبرد سیاست را در سطح ملی تمهید نمود یا مورد توجه قرار داد؟ اگر اخلاق و تربیت در جامعه مسئول ساماندهی

رفتارها و هنجارهای اجتماعی را بر شکل‌گیری رفتار خیرخواهانه، محبت، پذیرش مسئولیت‌های سخت و بذل ایثار در جامعه باشند این جایگاه را باید چگونه تعظیم و نافذ نمود؟ اگر مفروض مراکز دانشگاهی و روشنفکران بر این باشد که اخلاق پدیده‌ای فرا دینی است و باید تمامی سیاست‌ها و نتایج راهبردی را در گرداب نسبیت و فردگرایی و نوگرایی تحلیل کرد در این صورت تربیت و سلوکی پدید می‌آید که در آغوش گرفتن موفقیت و سربلندی را باید به فراموشی سپرد؟

۵- ایجاد سامانه برنامه‌ریزی، هماهنگی، واپایش، کنترل و نظارت بر استقرار و گسترش سبک زندگی اسلامی ایرانی و فضائل اجتماعی و اخلاقی

تمامی جوامع، براساس غرایز انسانی حاکم بر آن، دچار لغزش، زیاده‌خواهی و انحراف می‌شوند لیکن خداوند متعال در فطرت انسان امکان واپایش غرایز و نظارت بر عملکرد نفسانی را فراهم کرده و اخلاق و تربیت را مقوم عملکرد فطرت در این راستا قرار داده است. انسان‌ها در باب اجتماعی شدن و برای در معرض رقابت قرار گرفتن، نیازمند واپایش و نظارت حکومت بر خود می‌باشند. لیکن محکم‌ترین ابزار و اطمینان بخش‌ترین رویکرد حکومت در واپایش، هدایت، هماهنگی و نظارت بر عملکرد شبکه‌های اجتماعی، نهاد تربیت و اخلاق و امن نمودن روندها و ابزارهای تعقیب و پیاده‌سازی آن در جامعه است. جوامعی که برای رسیدن به این هدف و محصول دارای برنامه‌ریزی تولید، رفتار بهینه و کیفیت و عملکرد جامع و توانمندساز آن باشند، عرصه‌های پیشرفت را به راحتی طی می‌نمایند. در غیر این صورت در مدارهای فساد، سقوط، تزلزل و ازهم‌پاشیدگی قرار گرفته، راه‌گریزی نخواهند داشت. گنج‌آیدین ارزش‌های افزوده اخلاق و تربیت در قدرت‌های سیاسی - فرهنگی و نظارت و واپایش بر ضریب تحقق آن می‌تواند این جایگاه راهبردی را تقویت کند.

برگرفته از کتاب:

در مسیر سبز انتظار فرج،

دکتر سید حسن فیروزآبادی و همکاران

الگوهای رفتاری امام علی (ع) و نظارت مردمی

قسمت هجدهم

روا دارد سرباز می‌زد، به هر حال احترام نخست او برقرار است و حسابرسی اعمال او با خدای بزرگ است.»

ثمرات الایمان

«منه: سَبِيلُ أَلْبَجِ الْمُنْهَاجِ، أَنْوَرُ السَّرَاجِ. فَبِالْإِيْمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ، وَبِالصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيْمَانِ، وَبِالْإِيْمَانِ يُعْمَرُ الْعِلْمُ، وَبِالْعِلْمِ يُرْهَبُ الْمَوْتُ، وَبِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا، وَبِالدُّنْيَا تُحَرَّرُ الْآخِرَةُ، وَبِالْقِيَامَةِ تُزْلَفُ الْجَنَّةُ، «وَتَبَرَّرُ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ». وَإِنَّ الْخَلْقَ لَا مَقْصَرَ لَهُمْ عَنِ الْقِيَامَةِ، مَرْقِلِينَ فِي مَضْمَارِهَا إِلَى الْغَايَةِ الْقُصْوَى.»

حُرْمَتُهَا الْأُولَى، وَالْحِسَابُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى». ضرورت اطاعت از رهبری (و نکوهش از نافرمانی عایشه)

«مردم بصره! در پیدایش فتنه‌ها هر کس که می‌تواند خود را به اطاعت پروردگار عزیز و برتر، مشغول دارد چنان کند، اگر از من پیروی کنید، به خواست خدا شما را به راه بهشت خواهیم برد، هر چند سخت و دشوار و پر از تلخی‌ها باشد؛ اما عایشه! پس افکار و خیالات زنانه بر او چیره شد و کینه‌ها در سینه‌اش چون کوره آهنگری شعله‌ور گردید، اگر از او می‌خواستند آنچه را که بر ضد من انجام داد نسبت به دیگری

روش‌های گفتاری

هشدار پیامبر (ص) از مسخ ارزش‌ها

خطبه‌ی ۱۵۶ نهج‌البلاغه (خاطب به اهل البصر) (برای مردم بصره پس از پیروزی در جنگ جمل ایراد فرمود):

وجوب طاعة القيادة

«فَمَنْ اسْتَطَاعَ عِنْدَ ذَلِكَ أَنْ يَغْتَقِلَ نَفْسَهُ عَلَى اللَّهِ، عَزَّ وَجَلَّ، فَلْيَفْعَلْ. فَإِنْ أَطَعْتُمُونِي فَإِنِّي حَامِلُكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَلَى سَبِيلِ الْجَنَّةِ، وَإِنْ كَانَ ذَا مَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ وَمَذَاقَةٍ مَرِيرَةٍ وَأَمَّا فَلَانَهُ فَأَذَرُكُمْ رَأَى النِّسَاءِ، وَضَّ غُنَّ غَلَا فِي صَدْرِهَا كَمَزَجِلِ الْقَيْنِ، وَلَوْ دُعِيَتْ لَتَنَالَ مِنْ غَيْرِي مَا أَتَتْ إِلَيَّ، لَمْ تَفْعَلْ. وَلَهَا بَعْدُ

ره‌آورد ایمان

«ایمان روشن‌ترین راه‌ها و نورانی‌ترین چراغ‌هاست، با ایمان به اعمال صالح می‌توان راه برد و با اعمال نیکو به ایمان می‌توان دسترسی پیدا کرد، با ایمان، علم و دانش آبادان است و با آگاهی لازم، انسان از مرگ می‌هراسد و با مرگ دنیا پایان می‌پذیرد و با دنیا، توشه آخرت فراهم می‌شود و با قیامت بهشت نزدیک می‌شود و جهنم برای بدکاران آشکار می‌گردد و مردم جز قیامت قرارگاهی ندارند و شتابان به‌سوی میدان مسابقه می‌روند تا به منزلگاه آخرین رسند.

الْقِيمَةُ الْاِخْلَاقِيَّةُ وَ خُصَائِصُ الْقُرْآنِ

«منه: قَدْ شَخَّصُوا مِنْ مُسْتَقَرِّ الْأَجْذَاتِ وَصَارُوا إِلَى مَصَائِرِ الْغَايَاتِ. لِكُلِّ دَارٍ أَهْلُهَا لَا يَسْتَبْدِلُونَ بِهَا وَلَا يَنْقَلِبُونَ عَنْهَا. وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، لَخُلُقَانٍ مِنَ خُلُقِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ وَإِنَّهُمَا لَا يَفْرَبَانِ مِنْ أَجَلٍ، وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ. وَعَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ، وَالنُّورُ الْمُبِينُ، وَالشَّفَاءُ النَّافِعُ، وَالرَّيُّ النَّافِعُ، وَالْعَصْمَةُ لِلْمُتَمَسِّكِ، وَالنَّجَاهُ لِلْمُتَعَلِّقِ. لَا يَعْوُجُ فَيَقَامُ، وَلَا يَزِيغُ فَيُسْتَعْتَبُ، وَلَا تُخْلَقُهُ كَثْرَةُ الرَّدِّ، وَوَلُوجُ السَّمْعِ. مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ، وَمَنْ عَمِلَ بِهِ سَبَقَ...».

یادآوری برخی از ارزش‌های اخلاقی و ویژگی‌های قرآن

«گویا می‌نگرم، همه از قبرها خارج شده به‌سوی منزلگاه‌های آخرین در حرکت‌اند، هر خانه‌ای در بهشت به شخصی تعلق دارد که نه دیگری را می‌پذیرند و نه از آنجا به‌جای دیگری انتقال می‌یابند. همانا «امر به معروف» و «نهی از منکر» دو صفت از اوصاف پروردگارند که نه اجل را نزدیک می‌کنند و نه روزی را کاهش می‌دهند. بر

شما باد عمل کردن به قرآن که ریسمان محکم الهی و نور آشکار و درمانی سودمند است که تشنگی را فرونشاند، نگه‌دارنده کسی است که به آن تمسک جوید. و نجات‌دهنده آن کس است که به آن چنگ آویزد، کجی ندارد تا راست شود و گرایش به باطل ندارد تا از آن بازگردانده شود و تکرار و شنیدن پیایی آیات، کهنه‌اش نمی‌سازد و گوش از شنیدن آن خسته نمی‌شود. کسی که با قرآن سخن بگوید راست گفته و هر کس بدان عمل کند پیش‌تاز است...».

الْاِخْبَارُ عَنِ الْفِتَنِ وَ عَنِ الْاِسْتِشْهَادِ الدَّامِي

(إِنَّهُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ، قَوْلَهُ: «الْم. أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ». عَلِمْتُ أَنَّ الْفِتْنَةَ لَا تَنْزِلُ بِنَا وَرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَيْنَ أَظْهُرِنَا. فَقُلْتُ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ الَّتِي أَخْبَرَكَ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا؟» فَقَالَ: «يَا عَلِيُّ، إِنَّ أُمَّتِي سَيُفْتَنُونَ مِنْ بَعْدِي» فَقُلْتُ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوَلَيْسَ قَدْ قُلْتُ لِي يَوْمَ أُحُدٍ حَيْثُ اسْتَشْهَدَ مِنْ اسْتِشْهَادٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَحِيزَتْ عَنِّي الشَّهَادَةُ، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيَّ، فَقُلْتُ لِي: أَبْشِرْ، فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ؟» فَقَالَ لِي: «ذَلِكَ لَكَ ذَلِك، فَكَيْفَ صَبْرُكَ إِذَنْ؟» فَقُلْتُ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَيْسَ هَذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ، وَلَكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَى وَالشُّكْرِ» وَقَالَ: «يَا عَلِيُّ، إِنَّ الْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ، وَيَمْنُونُ بِدِينِهِمْ عَلَى رَبِّهِمْ، وَيَتَمَنُّونَ رَحْمَتَهُ، وَيَأْمَنُونَ سَطْوَتَهُ، وَيَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ، وَالْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ، فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالْبَيْعِ، وَالسُّخْتِ بِالْهَدْيَةِ، وَالرِّبَا بِالْبَيْعِ». قُلْتُ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَبِأَيِّ الْمَنَازِلِ أَنْزَلَهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ؟ أِبِمَنْزِلِهِ رَدَّهُ، أَمْ بِمَنْزِلِهِ فِتْنَتِهِ؟» فَقَالَ: «بِمَنْزِلِهِ فِتْنَتِهِ».

خبر از فتنه‌ها و شهادت خویش

(آنگاه که خداوند آیه‌ی ۲۱ و سوره عنکبوت را نازل کرد که: «آیا مردم خیال می‌کنند چون که گفتند ایمان آوردیم، بدون آزمایش رها می‌شوند؟» دانستم که تا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در میان ماست آزمایش نمی‌گردیم. پرسیدم: «ای رسول خدا! این فتنه و آزمایش کدام است که خدا شما را بدان آگاهی داده است؟» فرمود: «ای علی! پس از من امت اسلامی به فتنه و آزمون دچار می‌گردند». گفتم: «ای رسول خدا مگر جز این است که در روز «أُحُد» که گروهی از مسلمانان به شهادت رسیدند و شهادت نصیب من نشد و سخت بر من گران آمد، تو به من فرمودی، ای علی! مژده باد تو را که شهادت در پی تو خواهد آمد». پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به من فرمود: «همانا این بشارت تحقق می‌پذیرد، در آن هنگام صبر تو چگونه است؟» گفتم: «ای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین موردی جای صبر و شکیبایی نیست بلکه جای مژده شنیدن و شکر گذاری است» و پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «ای علی! همانا این مردم به‌زودی با اموالشان دچار فتنه و آزمایش می‌شوند و در دین‌داری بر خدا منت می‌گذارند، باین حال انتظار رحمت او را دارند و از قدرت و خشم خدا، خود را ایمن می‌پندارند، حرام خدا را با شبهات دروغین و هوس‌های غفلت‌زا، حلال می‌کنند «شراب» را به بهانه اینکه «آب انگور» است و رشوه را که «هدیه» است و ربا را که «نوعی معامله» است حلال می‌شمارند». گفتم: «ای رسول خدا، در آن زمان مردم را در چه پایهای بدانم؟ آیا در پایه ارتداد؟ یا فتنه و آزمایش؟» پاسخ فرمود: «در پایه‌ای از فتنه و آزمایش».

بر گرفته از کتاب: الگوهای رفتاری امام علی (ع) و نظارت مردمی نویسنده: محمد دشتی



قاوان

فاطمه مقدسی، کارشناس قضایی اداره کل پیشگیری از وقوع جرم و عفو و بخشودگی سازمان قضایی نیروهای مسلح

در راهروهای دادگاه برای تهیه گزارش قدم می‌زدم، که متوجه جوانی شدم. به آرامی نزدیکش شدم و از او درخواست کردم که اگر مایل است دلیل آمدنش به دادگاه را برایم تعریف کند و او با خوش‌رویی شروع به تعریف کرد: «در تاریکی شب خواهرم تب شدیدی داشت. پدرم نگران و آشفته سوئیچ ماشین را داد که به داروخانه بروم، من هم سریع حرکت کردم. نزدیک منزلمان داروخانه

نبود و باید مسیری را طی می‌کردم تا به داروخانه برسم. در بین راه متوجه یک عده نظامی شدم که اسلحه به دست جلوی من را گرفتند. فکر کردم یک بازدید معمولی است، درحالی که اضطراب و عجله داشتم پرسیدم: امری داشتید؟ مأمور به کنار خودرو من آمد و شروع کرد به پرسیدن یک سری سؤالات که از کجا می‌آیید و به کجا می‌روید و چرا از این خیابان عبور می‌کنید که من جواب‌های

لازم را دادم و ایشان مدارک مرا گرفت. نگاهی به جلو انداختم و دیدم که به غیر از من چند ماشین دیگر که همگی مدل بالا بودند را هم متوقف کرده‌اند. عجله داشتم، با ناراحتی و خستگی از آنها خواستم سؤالات لازم را زودتر به اتمام رسانند تا بتوانم دنبال کارم بروم. بعد از چهل دقیقه معطلی فردی که سؤال می‌پرسید جلو آمد و گفت: می‌خواهم محبتی در حق بکنم. شما با پرداخت

جریمه نقدی به میزان سه میلیون ریال می‌توانید خودرو خود را ببرید. این را گفت و رفت سراغ یک خودرو دیگر، در همین حین آقای که خودروی ایشان را هم متوقف کرده بودند به سمت من آمد و گفت که این مأمور از وی هم در قبال عدم توقیف و انتقال خودرو به پارکینگ مبلغ سه میلیون ریال وجه نقدی مطالبه کرده و با هم قرار گذاشتیم که من شماره تلفن خود را به ایشان بدهم تا بعداً علیه آنها شکایت خود را مطرح کنیم. در همان حین بود که افسر مورد نظر مجدد آمد کنار خودرو من و پرسید چه تصمیمی گرفتی؟ که من گفتم این میزان وجه را همراه ندارم. او آدرس دستگاه عابر بانک را که چند متر پایین تر بود به من داد و گفت پول را از آنجا بگیر و برگرد و من چون اعصابم حساسی به هم ریخته بود و از طرفی هم برای خواهرم نگران بودم، به خاطر اینکه زودتر از آن مهلکه خلاص شوم پول را گرفتم و به او دادم و امیدوار بودم که در فرصت مناسب بتوانم علیه آنها شکایت کنم و حقم را بگیرم. بعد از مدتی به دادسرا رفتم و شکایتم را علیه آنها مطرح کردم. امروز فردی را که از من اخاذی کرده بود به اینجا آورده‌اند و من منتظر شروع دادگاه و مطالبه حقم هستم».

با پایان یافتن سخنانش به طرف نظامی مذکور رفتم و بعد از کمی صحبت از او خواستم برایم بگویند که چگونه به طرف این کار کشیده شده است. او سرش را پایین انداخته و پاهایش را با اضطراب تکان می‌داد.

گفت: «درآمد پایین بود، تازه از دواج کرده

بودم و دخل و خرجم به هم نمی‌رسید. همسرم توقعاتش بالا بود و هر دفعه انتظاری از من داشت. من هم حقوقم به اندازه خواسته‌ها و توقعات او نبود. تعدادی از دوستانم که نظامی نبودند، پیشنهاد دادند که از لباسم سوءاستفاده کنم و خودشان حساب کردند که اگر بتوانیم در منطقه شمال شهر جلوی ماشین‌های مدل بالا را بگیریم و به بهانه‌هایی از آنها اخاذی کنیم، ماهیانه درآمد بالایی به دست می‌آوریم که می‌توانی به راحتی و بدون ترس و لرز خرج کنی. همسرت هم دیگر در رفاه است و با اعصاب بازی نمی‌کند. من خیلی ترسیدم و گفتم که از پس این کار بر نمی‌آیم. آرش دوستم که خیلی جسور و ترس بود و باکی از این کارها نداشت پیشنهاد داد لباسم را در اختیار او قرار بدهم تا هر شب در مناطق مختلفی از شهر به همراه تعداد دیگری از دوستانش جلوی ماشین‌های مدل بالا را بگیرند. از آنجایی که قدرت بیان بالایی هم داشت توانست از عهده این کار بر بیاید. اولین بار من با وحشت و دلهره لباس‌هایم را به او دادم تا برای این کار برود؛ اما وقتی پولی که آرش به دست آورد با هم تقسیم کردیم، مزه پول زیر دندانم رفت و آن عذاب وجدان و ترس، تبدیل به بی‌خیالی و وجدان آسوده شد. دیگر به جای اینکه لباس‌هایم را به او بدهم خودم هم با او همراه شدم. به خودم می‌گفتم که این پول سهم و حق من از زندگی است. چرا دیگران باید بهترین‌ها را داشته باشند، ولی من همیشه در نداری و فقر باشم. اخلاق و رفتار همسرم هم خیلی بهتر شده بود؛ ولی بعد از یکی دو ماه، خواسته‌هایش

بیشتر و بیشتر شد. انتظاراتش بالا رفت و هر روز من را کلافه می‌کرد. به آرش گفتم باید مبالغ بیشتری مطالبه کنیم. آرش هم می‌گفت باید سیاست داشته باشی، مبلغی نگویی که فردا برایمان دردسرساز شود. هر چه پول بیشتری در می‌آوردم بیشتر اذیت می‌شدم. شب‌ها وقتی سرم را روی بالش می‌گذاشتم از نگرانی کابوس می‌دیدم؛ اما وقتی صبح می‌شد دوباره با خیال آسوده با آرش قرار می‌گذاشتم و به کارهای سابقمان ادامه می‌دادیم که آخرین بار لو رفتیم و دستگیر شدیم».

من با ناراحتی گفتم: همسرت کجاست؟ از زیاده‌خواهی‌هایش پشیمان است؟ گفت: «نه او من را مقصر می‌داند و می‌گوید: مگر من گفتم دزدی کن، دنبال مقصر نگرد. شغل و اعتبار را از دست دادی، به خودت رجوع کن و بی‌عرضه بودن را تقصیر من نینداز».

شاکی در اظهاراتش اعلام کرد: خوشبختانه توانستیم شکایتمان را به نتیجه برسانیم و با تیزبینی و هوشیاری قاضی به اثبات رسید که مأمور جوان با سوءاستفاده از لباس و موقعیت شغلی خود اخاذی کرده است؛ به همین دلیل قاضی وی را متهم شناخته و رأی عادلانه صادر نمود. و حال به نظر شما خواننده گرامی اگر این جوان و همسرش به داشته‌هایشان راضی بودند و مال حرام را به سفره خود راه نمی‌دادند آیا شاهد این اتفاقات در زندگی آنها بودیم؟

هر گونه تشابه اسمی با اشخاص حقیقی و حقوقی صرفاً تصادفی و اتفاقی است.

راهنمای اشتراک ماهنامه دادرسی

لطفاً در صورت تمایل نسبت به اشتراک ماهنامه ی دادرسی، نکات ذیل را در نظر داشته باشید:

۱- فرم اشتراک را کامل و خوانا پر کرده و کد پستی را حتماً قید نمایید.

۲- وجه اشتراک را به حساب سیبا به شماره ی ۲۱۷۱۲۶۹۰۰۳۰۳ نزد بانک ملی، شعبه ی سازمان قضایی، کد ۵۱۸ به نام مجله ی دادرسی واریز نموده و اصل رسید بانکی را همراه با فرم تکمیل شده، به نشانی: تهران، خیابان دکتر شریعتی، نرسیده به چهارراه شهید قدوسی (قصر)، سازمان قضایی نیروهای مسلح، دفتر ماهنامه ی دادرسی و یا به شماره تلفکس: ۸۲۹۰۲۵۷۸ ارسال دارید. صندوق پستی: ۱۳۱۵- ۱۶۷۶۵ تلفن: ۸۸۴۷۲۳۸۰- ۸۲۹۰۲۵۷۷

۳- تصویر رسید بانکی را تا زمان دریافت نخستین شماره، نزد خود نگه دارید.

۴- از فرستادن وجه نقد بابت اشتراک مجله خودداری فرمایید.

۵- حق اشتراک برای شش شماره ی مجله ی

دادرسی، جهت تهران با پست عادی ۱۸۰/۰۰۰ ریال با پست سفارشی ۴۵۰/۰۰۰ ریال و برای شهرستان ها با پست عادی ۱۹۰/۰۰۰ ریال و با پست سفارشی ۴۶۰/۰۰۰ ریال می باشد.

۶- حق اشتراک با احتساب تخفیف بیست درصد شش شماره ی مجله ی دادرسی برای تهران، با پست عادی ۱۵۰/۰۰۰ ریال، با پست سفارشی ۴۲۰/۰۰۰ ریال و برای شهرستان ها، با پست عادی ۱۶۰/۰۰۰ ریال و با پست سفارشی ۴۳۰/۰۰۰ ریال می باشد.

۷- مجلات صحافی شده ی دادرسی با جلد گالینگور موجود می باشد.

۸- لطفاً در صورت تغییر نشانی، مراتب را به امور مشترکین مجله اعلام نمایید.

لازم به ذکر است بند ۶ مربوط به دانشجویان رشته ی حقوق، کارکنان نیروهای مسلح، کادر قوه ی قضاییه و وکلا می باشد که می توانند با ارسال تصویر کارت شناسایی خود، از بیست درصد تخفیف ویژه بهره مند شوند.

سپاس گزارییم.

فرم اشتراک

ماهنامه ی دادرسی (حقوقی، فرهنگی و اجتماعی)

نام و نام خانوادگی:	تاریخ تولد:	شماره اشتراک:
میزان تحصیلات:	شغل:	مبلغ واریزی:
نوع درخواست: ☐ اشتراک مجله ☐ گالینگور		
نشانی کامل جهت ارسال نشریه:		
کد پستی:	صندوق پستی:	تلفن همراه:
پست الکترونیکی:	تلفن ثابت:	شش نسخه از شماره